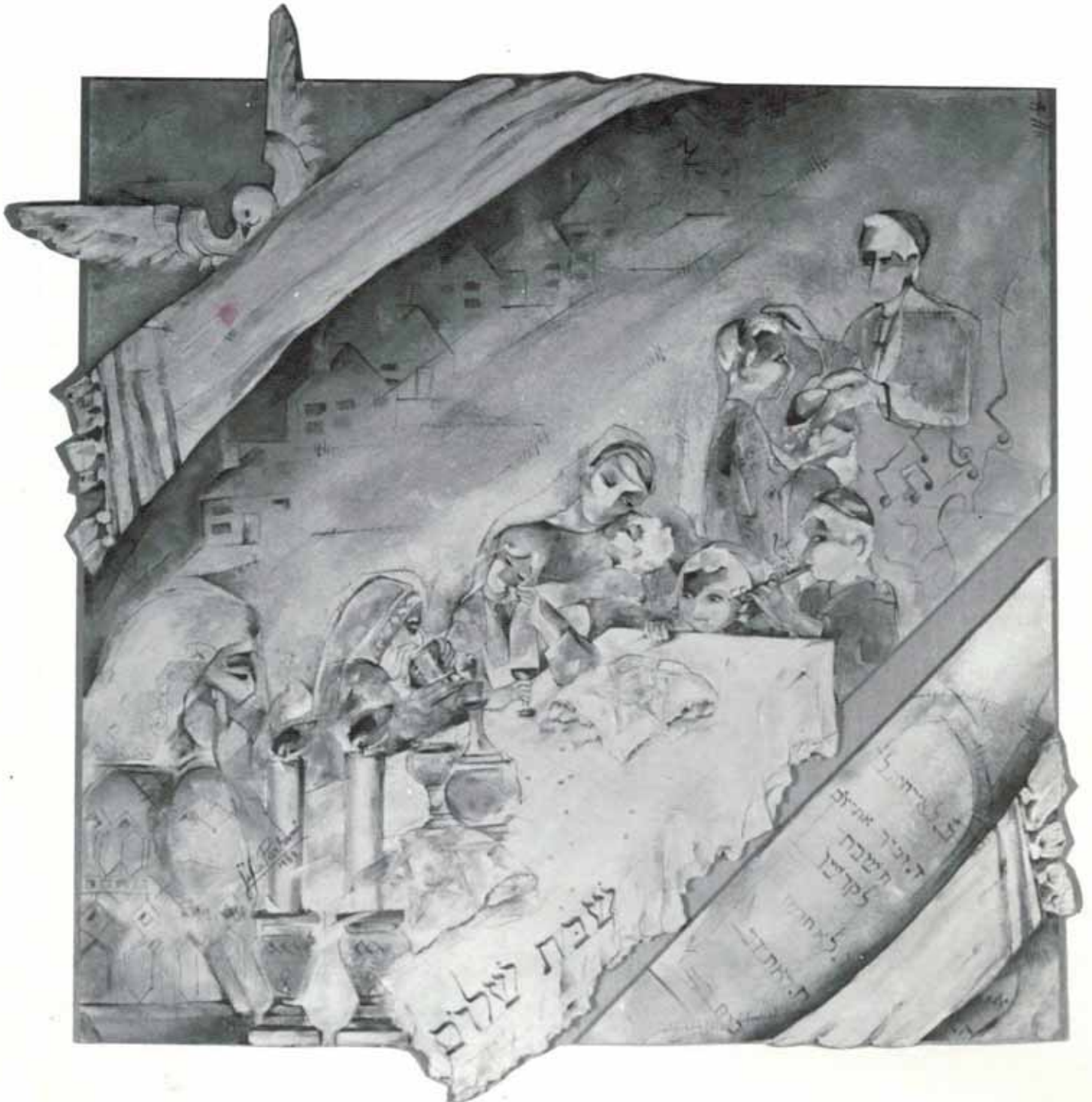


فدراسیون یهودیان ایرانی

شופار
شوفار
SHOFAR

Iranian Jewish Federation

نشریه شوفار - سال هشتم - شماره ۵۷ - دسامبر ۱۹۸۹ آذر ۱۳۶۸



ZAD

The Greatest Furniture

1012 S. ROBERTSON BLVD
LOS ANGELES, CA 90035
TEL-PH (213) 657-2677
(213) 652-6666
TELEX: 181306 ZAD LSA
FAX: 1 213 659 7370



مدال افتخار از اطاق صنایع ایتالیا برای بهترین کار

برنده اول برای ظریف ترین کار مبلمان



FRANCESCO MERONI
E FIGLI

1-20030 SEVESO (MI) ITALIA
Corso Garibaldi, 58/60
Phone (0362) 50-16-63
Telex 326215 Meroni I

با اسمهای مشابه اشتباه نگیرید
کلیه اجناس با مارک **MERONI** حک شده است

SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION

6505 Wilshire Blvd., Suite 203

Los Angeles, CA 90048

Tel.: (213) 655-7730

(213) 655-7731

سال هشتم - شماره ۵۷

دسامبر ۱۹۸۹ آذر ۱۳۶۸

• شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیرانتفاعی منتشر می شود.
هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی خارج از کشور است.

زیرنظر شورای نویسندگان:

دکتر سلیمان آقائی - مدیر مسئول

صبون ابراهیمی - سردبیر

الیاس اسحقیان - مدیر داخلی

دکتر هوشنگ ابرامی

دکتر باروخ بروخیم

گینی بروخیم (سیمانظوب)

نورالله خرازی

سام کرمانیان

دکتر فریدون نصرینی

طرح های این شماره از: زیلا برهامی

خبرنگار عکاس: منصور پور اتحاد

• نویسندگان و علاقه مندانی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.

• مقالاتی که با ذکر نام نویسنده و یا منبع خبری چاپ می شود در محدوده مسئولیت خود نویسنده و آن منبع خبری است.

• نقل و اقتباس مطالب شوفار با ذکر مأخذ آزاد است.

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل) ۲۵۰ دلار
۱/۴ صفحه ۱۵۰ دلار
۱/۲ صفحه ۱۲۰ دلار
۱/۸ صفحه ۱۰۰ دلار
تلفن درج آگهی ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

For information regarding advertising please call: (213) 655-7730

امور چاپ و طراحی هنری: چاپخانه پراساینز پرنینتینگ ۸۵۸-۸۸۸۳ (۲۱۳)

سخن ماه

در گزارشی که در این شماره زیر عنوان «گرد همائی کمیته یهودیان امریکا» بچاپ رسیده، مطرح شده است که یکی از بزرگترین نگرانی های رهبران جوامع یهودی جهان و بویژه امریکا در شرایط حاضر، انشعابات بیشماری است که در ساختار جامعه یهودی مغرب زمین بوجود آمده است.

در این گرد همائی، نماینده فدراسیون یهودیان ایرانی در «سمینار چگونگی زندگی ملیت های مهاجر در امریکا» از همبستگی بی چون و چرای جامعه واحد و یک پارچه یهودیان ایرانی در متن جامعه ایران سخن بمیان آورد و از درد آلودگی به مکتب گرایی و انشعاب طلبی همکیشان غریبی ما گله کرد. سخنان نماینده ما چنان مورد توجه قرار گرفت که شرکت کنندگان در سمینار در مورد چگونگی دستیابی جامعه یهودیان ایرانی باین وحدت از او سؤال های متعدد نموده و در پایان جلسه نیز گرد نمایندگان فدراسیون یهودیان ایرانی حلقه زده در این خصوص کنکاش می نمودند.

ما برای همکیشان امریکائی خود توضیح دادیم که به اعتقاد ما، یکی از بزرگترین وجوه تفریق میان ما و سایر ادیان- بویژه مسیحیت، همبستگی رهبری مذهبی با رهبری اجتماعی است. در اسلام یک منبر است و یک آخوند. در مسیحیت یک محراب است و یک کشیش. در یهودیت یک سکوی عبادت است و تا آنجا که جایی برای سوزن انداختن باشد، نمازگزار به منبر ایستاده! این زیباترین وجه یک عبادت است که در بطن خود نمادی مشخص از یک رهبری جمعی را یدک می کشد. روحانی به منبر ایستاده در یهودیت، در حالیکه مورد عزت و احترام همگان است- حال معلمی را دارد که بر شاگردان خود نظارت میکند- خاکی و مردمی است، برای هیچکس چوب تکفیر بلند نمی کند و در حالیکه خود همه دستورات دینی را اجراء می کند، چون شبانی مهربان، بره هائی را که از گله اش گاه اینسو و گاه آن سو میروند، با آرامی و متانت و بامهرو منطق به گله باز میگردداند.

ما برای برادران غربی مان که تکیه کار این گرد همائی را بر وحدت و یگانگی گذاشته بودند توضیح دادیم که به اعتقاد ما فرقه گرایی و قشری گری و انحصار طلبی دینی است که این وضع را در جامعه غرب بوجود آورده است. یکی از اعضای گروه ما مثال زیبایی را مطرح کرد که بسیار مورد توجه قرار گرفت. او گفت: «مدتی قبل یکی از دوستان مسلمان من که با مشکلی خانوادگی روبرو شده بود، از من خواست تا از او و بدشوقیتم بخوام برای او دعا کنند. ایشان در پاسخ این درخواست گفتند: در دین یهود رابطه با خداوند از طریق واسطه انجام نمی گیرد- ایشان خود دعا کنند و ما از خداوند می خواهیم که همه دعا های خیر را مستجاب نماید»

و بالاخره ما از همکیشان امریکائی خود خواستیم تا نظام همبستگی روحانیت و مردم را که در ذات آموزش یهودی است در جامعه یهودیان این دیار برقرار نمایند و گله کردیم که مکتب های قشری زائیده از بطن فرقه گراییهای موجود در جامعه غرب به جان جامعه غربت زده ما افتاده و گروهی از جوانان ما را به بهانه تبلیغ به دین، رو در روی پدران و مادران خود گذاشته اند.

چه خوب است که ما خود واعظ غیر متعظ نباشیم. که در کنار روحانیت مورد قبول جامعه مان که از ایران سکان دین ما را بدست داشته اند، همیسته با هم بایستیم و ارزشهای والای فرهنگ دینی و مردمی خود را پاس بداریم.

گردهمائی کمیته یهودیان آمریکا

از تاریخ دوم تا پنجم نوامبر ۱۹۸۹، کمیته یهودیان آمریکا که بزرگترین ارگان در برگیرنده کلیه سازمانهای یهودی امریکائی است اجلاس هیئت اجرایی خود را در بورلی هیلتون برگزار نمود.

برای شرکت در این اجلاس از نمایندگان فدراسیون یهودیان ایرانی نیز دعوت بعمل آمده بود. دو موضوع بسیار حیاتی از نظر وضع کنونی یهودیان در جهان مورد بحث جلسات این گرد همائی بود. اول، موج مهاجرت از شوروی و سایر ممالک جهان و دوم مسئله تشمت و انشعاب در شیوه های نیایش و اجرای مراسم در دین یهود.

در مورد موضوع مهاجران تازه وارد باین سرزمین، آنچه بسیار جالب توجه بود این بود که نمایندگان بسیاری از اقلیت های قومی و نژادی که باین سرزمین آمده اند در جلسات گرد همائی شرکت نموده و مسائل مبتلا به مردم خود را مطرح می ساختند و خوشبختانه برای نمایندگان فدراسیون یهودیان ایرانی نیز این فرصت پیش آمد تا مشکلات جامعه ایرانیان برونمرزی را مطرح نموده در دستورالعمل کار کنفرانس قرار دهند.

پس از این جلسات، سمینارهای مختلف اختصاصی تشکیل گردید. یکی از مهمترین سمینارها اختصاص به بررسی وضع مهاجران ایرانی، روسی و اسرائیلی به امریکا داشت که نمایندگان حاضر در این جلسه ابتدا به گزارش نمایندگان این گروه ها گوش داده سپس پرسشهای خود را مطرح مینمودند. هیئت نمایندگی

تائید قرار دادند و تأکید نمودند که جامعه یهودیان امریکائی و ارو پائی باندازه کافی متحمل ضرر و زیان این درهم ریختگی بنیاد های اعتقادی و ایمانی شده است، شما نگذارید در جامعه شما چنین اتفاقی بیافتد.

نقطه پایانی سمینار میهمانی شامی بود که در هتل بورلی هیلز بافتخار رونالد ریگان رئیس جمهور سابق امریکا و استیون اسپیلبرگ شامگاه شنبه چهارم نوامبر ۱۹۸۹ با حضور کلیه نمایندگان مذکور در بالا برگزار گردید. در این میهمانی که بیش از هزار نفر شرکت داشتند، نام نمایندگان فدراسیون یهودیان ایرانی در آغاز مراسم بعنوان میهمانان ویژه خوانده شد. دعای برکت نان (حموصی) از سوی یکی از راهبهای سرشناس جامعه یهودیان امریکائی خوانده شد و دعای پس از صرف شام از سوی نماینده کلیسای کاتولیک در لوس آنجلس. سپس نمایندگان جوامع مختلف یهودی و غیر یهودی سخنانی ایراد نمودند و مجلس با سخنان استیون اسپیلبرگ و رونالد ریگان خاتمه یافت.

فدراسیون یهودیان ایرانی ضمن سپاسگزاری از سازمانهای هموند امریکائی خود که نهایت کوشش و تلاش خود را برای تسریع انتقال و جایگزینی مردم ما در ممالک مورد نظرشان مینمایند، به تشریح مسائل مردم ما در این خصوص پرداخت و بویژه با اشاره به لزوم اقامت های طولانی در ممالک ارو پائی برای اخذ ویزای ورود به امریکا درخواست نمود تا اقدامات لازم در این خصوص بعمل آید. بدلیل شدت توجه شرکت کنندگان در سمینار به مسائل مطروحه از سوی هیئت نمایندگی فدراسیون یهودیان ایرانی، مدت سمینار که بدو یکساعت و نیم تعیین شده بود به دوساعت و نیم افزایش یافت.

در مورد دومین دستور جلسه سمینار که موضوع انشعابات متعدد و فرقه گرایی های بیشمار در متن باور یهودی در این سرزمین بود، بحث و تبادل نظر بسیار بعمل آمد.

نمایندگان ما در این خصوص به همکیشان امریکائی خود توضیح دادند که طی دو هزار و هفتصد سال زندگی در ایران ما یگانگی بدون چون و چرای خود را حفظ کرده بودیم ولی با کمال تأسف از هنگام ورود باین سرزمین در تیررس فرقه گرایی و انشعاب طلبی مذهبی قرار گرفته ایم. ما از گروهکی که بنام دین فرزندان ما را از خانواده شان می رمانند و از مبارزه بی چون و چرای خود با آنان سخن گفتیم و دیدیم که کلیه نمایندگان یهودیان حاضر در سمینار صرفنظر از اینکه ارتدکس بودند یا محافظه کار یا تجدید نظر طلب، این مبارزه را مورد

آکادمی نسح اسرائیل

آکادمی نسح اسرائیل با کمال خوشوقتی افتتاح کودکستان نسح اسرائیل را از اول دسامبر ۱۹۸۹ با اطلاع عموم میرساند. کلاسهای کودکستان برای کودکان از سن ۲ تا ۵ سالگی می باشد برای ثبت نام در این کلاسها با تلفن

۲۲۱۸-۴۵۳ (۲۱۳)

تماس حاصل فرمائید.

برگزاری مراسم نیایش کیپور توسط فدراسیون یهودیان ایرانی

اعصار بر آن استوار بوده سخنرانی بسیار جالب توجهی ایراد نمودند و چنین نتیجه گیری کردند که در شرایط زمانی حاضر تنها راه برای تحکیم موجودیت جوامع یهودی همبستگی ما و دوری از نفاق های ناشی از تحریکات عوامل قشری در متن جامعه یهودی است و تنها راه ماندگاری ابدی اسرائیل قدرتمند بودن آنست.

آخرین سخنران در مراسم کیپور امسال آقای صیون ابراهیمی بودند که طبق سنت همه ساله خود، کارنامه مسائل اجتماعی یکساله جامعه ما را بررسی نموده، نقطه نظرهای هیئت اجرایی فدراسیون یهودیان ایرانی را در مورد این مسائل با مردم در میان گذاشتند.

امسال نیز مانند سالهای گذشته هیچگونه محدودیتی از نقطه نظر تفکیک محل نشستن خانمها با سایر افراد خانواده شان در نظر گرفته نشده بود- افزون بر این، خانم ها در کلیه موارد نیایش با همسران، برادران و فرزندان خود همگام بودند. یکی از جالب ترین بخش های مراسم کیپور در کنیسه ی فدراسیون زمانی بود که سرکار خانم ملوک زرگریان که از بانوان دانشمند جامعه ما بوده و چند کتاب مذهبی تدوین و چاپ نموده اند، بخواندن بخش هایی از سلیحوت پرداختند که بیش از اندازه مورد توجه نیایش گران واقع گردید.

آرزو کنیم که خداوند همه خدمتگزاران مردم ما را مؤید دارد و سپاس بگزاریم همه دوستان و همکیشان عزیز را که این خدمت اجتماعی را بخوبی به ثمر رساندند.

هدف دو کار حتماً باید انجام گیرد. اول آموزش صحیح یهودی و نه تلقینات قشری و خانمان بر باد ده و دوم تعدیل بعضی روشهای معمول در نیایش یهودیان ایرانی که عمده تماً بدلیل نفوذ تدریجی شیوه های مذهبی معمول بین مسلمانان هموطن ما به سنت های نیایشی رایج در جامعه یهودیان ایرانی سرایت کرده است.

با توجه باین امر که جمع آوری اعانات به همت آقای الیاس اسفندی، عضو هیئت اجرایی فدراسیون، قبل از کیپور انجام گرفته بود، تمام وقت کنیسه به نیایش و سخنرانی های مفید در مورد مسائل مبتلا به جامعه اختصاص یافته بود. دیگر سخنرانان امسال کنیسه عبارت بودند از آقای دکتر شیرزاد ابراهیمیان که از دوران دانشجویی تا به امروز در خدمت مردم خود بوده اند. سخنان دکتر ابراهیمیان در شماره آینده شوفار از نظر خوانندگان گرامی خواهد گذشت. سخنران بعدی ما خانم گیتی بروخیم بودند که متن گفته های ایشان در همین شماره زیر عنوان «آنچه بجائی نرسد فریاد است» بچاپ رسیده. سپس آقای منوچهر امیدوار ضمن برشمردن بنیاد هائی که یهودیت در طی قرون و

بر اساس سنت همه ساله، مراسم نیایش کیپور امسال نیز توسط فدراسیون یهودیان ایرانی در سالن مدرسه هاروسمن در بورلی هیلز برگزار گردید. مانند سالهای قبل، تکیه کار ما بر نیایش های ویژه کیپور و ترجمه و تفسیر آن قرار داشت. هیئت اجراء کننده مراسم مذهبی شامل آقایان آقائی، نورائی، مولائی و مقصودی با نظم و ترتیبی قابل توجه به کار خیر خود پرداختند و نتیجه کار آنان مورد توجه نیایش گران قرار گرفت.

در زمینه امور اجتماعی در شب کیپور آقای دکتر سلیمان آقائی- رئیس هیئت اجرایی فدراسیون یهودیان ایرانی گزارش سالانه فعالیت های فدراسیون و سازمانهای وابسته را به آگاهی مردم رساندند و در مورد موضع فدراسیون در قبال چگونگی برگزاری مراسم مذهبی گفتند: «رسالت ما بریک اصل متکی است و آن یک پارچه نگهداشتن جامعه است. برای دستیابی به این هدف ما باید ضمن الگو قراردادن شیوه های نیایش سنتی دوهزار و هفتصد ساله جامعه یهودیان ایرانی، کوشش خود را به جذب نسل جوان به کنیسه ها و آموزش یهودی معطوف داریم و برای دستیابی باین

سایه فیلم در سانتامونیکا

انجام کلیه کارهای عکاسی و ویدیو
منصور پور اتحاد
مدیر فتو آسیا - تهران

شماره ۱۵۱۳ خیابان ششم، سوئیت ۱۰۱ - سانتامونیکا، کالیفرنیا

تلفن: ۸۶۱۶ - ۳۹۵ (۲۱۳)

آنچه به جانی نرسد فریاد آ است

متن سخنرانی خانم گیتی بروخیم در روز کیپورد رکنیسیای
فدراسیون یهودیان ایرانی

داده بود: والدین ایرانی در این زمینه دارای دو استاندارد هستند. برای پسرهایشان آزادی کامل قائل هستند و به دخترهایشان آزادی معاشرت نمی دهند در نتیجه دخترهای یهودی ایرانی در خفا با پسرهای غیر یهودی ایرانی معاشرت می کنند.» از خواندن این اظهار نظر هم خشمگین و هم غمگین شدم. خشمگین از اینکه یک یا چند جوان برای خود این حق را قائل شوند که بعنوان یک صاحب نظر اجتماعی اظهار عقیده کرده و یک یا چند مورد نادر را عمومیت ببخشند و وصله ای تاجور به تمام دخترهای اجتماع بچسبانند. غمگین از اینکه اگر این مسئله حتی در چند مورد نادر پیش آمده باشد باعث تأسف است و باید علت را جو یا شد و از شیوع بیشتر آن پیشگیری کرد.

از جریان دو ماجرا آگاه شدید و شاید برایتان این سؤال مطرح شده باشد که چه ارتباطی بین این دو جریان وجود دارد. تصور نمی کنید بلای شایعه پردازی باعث وخامت مسئله معاشرت جوانان یهودی شده باشد؟ جامعه یهودی آمریکائی که سالها است با خطر روز افزون ازدواجهای دو مذهبه مواجه است یکی از روشهای مهم پیشگیری را تشویق دختر و پسرهای یهودی به معاشرت با یکدیگر می داند. اگر معاشرتهای سالم بین جوانان یهودی تشویق نشود طبیعی است به جوامع غیر یهودی روی خواهند آورد و معاشرتهایشان گاه به عشق و متأسفانه گاهی هم به ازدواج منجر خواهد شد. دختر یهودی ایرانی در محیط آمریکا دچار مسئله بزرگی است. از طرفی در محیطی تحصیل و زندگی کرده است که معاشرت جوانان دختر و پسر را تشویق می کنند، از طرف دیگر با جامعه ایرانی روبرو است که اگر خواهری را با برادرش هم دراماکن عمومی ببینند بی رحمانه به شایعه سازی می پردازند. حتی دختر و پسرهایی که بمنظور

جزئیاتش را برایت تعریف کنم، فردا بهت تلفن میزنم و ماجرا را حسابی تعریف می کنم.» درست مثل این بود که یک سطل آب سرد روی سر من ریختند، وارفتم و احساس اشمئزاز کردم. یکبار دیگر مطمئن شدم «که آنچه که بجائی نرسد فریاد است» من در نوشته هایم و سخنگوی آن مجلس در سخنرانیش تأکید کرده بودیم که تنها راه مبارزه با این بیماری اپیدمیک اجتماعی اینست که چنین اعلامیه هائی را نخواننده پاره کنیم و درباره اش با احدی صحبت نکنیم تا اقدام ابلهانه یک بیمار روانی در نطفه خفه شود، هنوز سخنگو سخنش پایان نرسیده این دو خانم با شوق و ذوق اطلاعات دست اول در مورد آخرین اعلامیه را ردو بدل میکردند. آنهم در محیط مقدس کنیسا.

اما خاطره دوم: یکی از نشریات مورد علاقه من هفتگی نامه ایست بنام «جوئیش جرنال» که اخبار و مسائل مختلف یهودی را مطرح می کند در یکی از شماره های پنج هفته پیش مصاحبه ای در این نشریه منعکس شده بود با سازمان دانشجویان ایرانی هیلل وابسته به دانشگاه یو. سی. ال. ای. یکی از سئوالهای مطرح شده به معاشرت جوانان یهودی ایرانی ارتباط داشت و به این سؤال یکی از پسرهای یهودی ایرانی چنین پاسخ

در سالی که گذشت دو ماجرا یا خاطره یا هر چه که دلتان می خواهد نامش را بگذارید آزادید، مرا بیش از حد آزاده خاطر کرد. بدون حاشیه پردازی هر دو رابطه را بطور خیلی خلاصه شرح میدهم: خاطره اول: چند ماه پیش در مجلس ختمی شرکت کردم، یکی از سخنگویان مجلس شیوع مسئله شایعه پردازی را در جامعه ما مطرح و مورد انتقاد قرارداد و سپس به فرم جدید و شرم آور آن یعنی چاپ و ارسال اعلامیه های افترا آمیز اشاره کرد. من که خودم در طی سالهای قبل سه مقاله به صورتهای متفاوت درباره همین مسئله در مجله شوفاژ منتشر کرده بودم از اینکه یکی از افراد جامعه با من هم صدا شده است احساس رضایت خاطر عمیق کردم. هنوز صحبتهای آن شخص پایان نرسیده بود که متوجه شدم خانم بسیار شیک پوش و جوان جلوهی روبه خانم بغل دستی خود کرد و گفت «راستی از اعلامیه جدیدی که اخیراً پخش شده خبر داری؟» مصاحبش از این ماجرا اظهار بی اطلاعی کرد و با شوق و ذوق فراوان سؤال کرد که اعلامیه راجع به چه کسی بوده و محتویاتش چه بوده است. خانم جلوهی مثل اینکه فتح خیبر کرده باشد با لبخندی فاتحانه گفت: اعلامیه درباره خانواده ایسکس است اما اینجا نمیشود همه

ازدواج با هم معاشرت می کنند از شر این زبانهای بدگو درامان نیستند. همینکه دوبار دختر و پسر بیمنظور آشنائی به اتفاق دیده شدند چنین نتیجه گیری میکنند که نامزد شده اند، اگر اخلاق و روحیه این دو جوان جور نباشد و معاشرتهان را ادامه ندهند، نامزدی هرگز ایجاد نشده را فسخ شده اعلان می کنند و صدها داستان و ماجرای عجیب و غریب را بعنوان علت عدم ادامه نامزدی برای یکدیگر تعریف می کنند. چاره جوانان ما بخصوص دخترها که هنوز از نظر حیثیت آسیب پذیرتر هستند چیست؟ آیا باید مثل عهد عتیق خانواده ها برای ازدواج فرزندان شان تصمیم بگیرند و دختر و پسر فقط بدنبال یکی دو بار دیدن صورت ظاهر یکدیگر، آمادگی خود را برای ازدواج اعلان کنند؟ اگر ادعای روشنفکری داریم و این روش را غلط و ناروا تشخیص می دهیم پس روش صحیح به چه صورتی باید در این اجتماع بیمار اجراء شود؟ لابد خواهید گفت بهمین صورتی که بقیه ازدواجهای این چند سال صورت گرفت. اما چرا سرمان را زیر برف کرده ایم و این واقعیت بزرگ را منکر می شویم که مطمئناً اکثر قریب به اتفاق جوانانی که در این چند سال ازدواج کرده اند از نیش زبان شایعه سازان در زجر و عذاب بوده اند. بسیاری از زوج های جوان بدون شناخت لازم یکدیگر، به اصرار والدین خود پیش از موقع، آمادگی خود را برای ازدواج اعلان کرده اند فقط برای اینکه از نیش زبان شایعه سازان درامان باشند. عده ای که قوی تر بوده اند بیشتر به معاشرت خود ادامه داده اند اما اگر از هر کدام سؤال کنی بدترین خاطره این دوران آشنائی را، فشار پدر و مادرها روی آنها برای عجله در تصمیم گیری و اصرار در مخفی نگه داشتن این معاشرتهای برای بسته نگه داشتن دهان مردم، خواهند دانست. ما اگر بخود نیائیم و این عادت

زشت شایعه سازی را حد اقل تضعیف نکنیم، اساس جامعه خود را متزلزل کرده ایم. بیائید این بلای خانمانسوز را از میان خود دور کنیم. بزرگترین عاملی که جوانان ما را از جامعه یهودی ایرانی فراری می دهد همین بلای شایعه پردازی است. همانطور که قبلاً نوشته ام آنها در جمع ما خود را موجودات خلع سلاح شده و بی دفاعی می بینند که خنجر زبانهان می تواند ریشه حیثیت و آبروشان را قطع کرده، منجر به تباهی سعادتشان بشود. آن جوان ایرانی سازمان هیلل معتقد است که ما پدر و مادرهای ایرانی دارای دو استاندارد مختلف برای دختر و پسرمان هستیم که گفته اش صحت کامل دارد ولی نتیجه گیری کرده است که همین روش است که دختر ایرانی یهودی را بطرف جوان غیر یهودی سوق داده است باین قسمت از نظریه آن جوان موافق نیستم. عزیزترین و باارزشترین دارائی هر پدر و مادری فرزندش می باشد، وقتی پدر و مادری تشخیص میدهند که مردم با زبان بدگویی خود از گناه کوهی میسازند و به سعادت دخترشان لطمه می زنند چاره ای ندارند بجز اینکه دارای دو استاندارد بشوند. اگر روزی برسد که ما هر چه را بر عزیز خود نمی پسندیم بر عزیزان دیگران هم نپسندیم، اگر همه جوانان جامعه و سعادت آینده شان برای ما دارای اهمیت باشد آنوقت زبان شایعه سازمان را کوتاه کرده، جوانانمان را به معاشرت سالم با دیگر جوانان یهودی تشویق خواهیم کرد به امید اینکه این معاشرتهای منجر به ازدواجهای یهودی شود. آیا ما فراموش کرده ایم که یکی از ده فرامین خداوند این فرمان است که میگوید: «برعلیه همسایه خود شهادت دروغ مده» که به اعتقاد مذهب یون در این شهادت دروغ همان شایعه دروغ پرداختن هم مستتر است؟ آن جوان دانشجو که علت معاشرت دختر یهودی را با پسر غیر یهودی،

دوگانه بودن استاندارد پدر و مادرها تشخیص می دهد، خودش، والدینش، آنها، ما، شما و من و ایشان همه را باید مقصر بدانند. ما قومی که چندان اهل ورزش نیستیم اما آواراه هایمان لحظه ای از ورزش بازنمی ماند، آواره هائی که مرتباً در حرکت است تا شایعه تازه ای بپرورد. شایعه سازی یک عادت رایج اجتماع ما است، اجتماعی که بهمین دلیل بیمار است. من ابتداء خودمان یعنی مادر و پدرها را مقصر می دانم که عادت شایعه سازی و بدگویی را رواج داده و فرزندانمان را هم به آن مبتلی کرده ایم اما بهرحال شما جوانها هم به این بیماری مبتلی هستید، شمائیکه بخاطر این ضعف اجتماعی به اجتماع ما و خودتان پشت می کنید چندان هم بی تقصیر نیستید، بذر بسیاری از این شایعات را خود شما جوانها کاشته اید و بعد بزرگترها آنرا آبیاری کرده اند. در محیط دانشگاه یا دوره های جوانان، پدر و مادرها حضور ندارند، شما که به منزل می آید آگاه یا ناخود آگاه سر نخ را بدست آنها می دهید تا یک کلاغ را چهل کلاغ کنند. شایعه سازی بین خود شما جوانها رواج عجیبی دارد. شمائیکه ما بزرگترها را بباد انتقاد می گیرید، شما جوانها که آینده از آیتان است، شما که باید برای ساختن آینده بهتر کمر همت بسنیدید و بعلمت جوانی هنوز قابلیت تغییر در وجودتان هست، بیائید شما این روش زشت بعضی بزرگترها را از خود دور کنید، در شایعه سازی پیش قدم نشوید، با شخص بدگو هم صدا نشوید، برعکس او را از این کار باز دارید. قوم یهود مدت چهل سال در صحرا سرگردان بود تا فاصله مصر به اسرائیل را طی کنند. در حالیکه این مسیر را در عرض چند ماه میتوان طی کرد. حضرت موسی این قوم را چهل سال در صحرا نگهداشت تا باگذشت زمان و آموزش روشهای

صحیح اجتماعی افکار و خصائل بردگی در وجود آنها نابود شود و قومی آزاده وارد سرزمین موعود گردد. آیا ما و بخصوص شما جوانان هم نیاز به گذشت چهل سال داریم تا این عادت زشت و ناپسند و بسیاری عادات و رسوم دست و پا گیر دیگر را از خود دور کنیم؟ آیا بهتر نیست از تجارب دهه ای که گذشت درس عبرت بگیریم و جامعه خود را از شر این مصائب برهانیم، تا همه هم دل شویم و جامعه متشکل؟ چرا شما جوانها که روش سران جامعه را نمی پسندید شخصاً پیش قدم نمیشوید، در کادر رهبری مسئولیتی بعهده نمی گیرید، هر قدمی، هر صدائی و هر فکری قابل احترام است و مؤثر، شاید شما راه حل بهتری بیابید. این گفته پرزیدنت کندی را بیاد بیاورید که می گفت: سوال نکن مملکت تو برای توجیه خواهد کرد، از خود بپرس که تو برای وطنت چه خواهی کرد. هر اجتماع سالمی بر پایه چنین طرز فکری پایه گذاری میشود. هر فردی مسئول است تا آنچه را عیب و ایراد میدانند ابتداء خود مرتکبش نشود و سپس پیش قدم شود تا کمکی به پیشرفت اجتماع خود بکند. ما به انرژی فکری شما جوانها نیازمندیم. فرد فرد شما در پیشرفت یا خدای ناکرده در عقب گرد جامعه ما مؤثر هستید. اگر تک تک افراد برای اصلاح شخصی خود اقدام کنند، کل جامعه اصلاح میشود. بیائید این اصلاح را با خودداری از شایعه سازی آغاز کنیم. می پرسید چگونه؟ بیائید راه حل یکی از صاحب نظران را بشنویم. دنیس پرگر نویسنده مشهور یهودی برای مبارزه با این مسئله راه حلهای زیر را پیشنهاد می کند:

۱- بیشتر درباره جریانها و موضوعهای روز صحبت کنید نه درباره جزئیات زندگی مردم. (فکر می کنم برای عملی کردن این فکر باید بیشتر مطالعه کنیم)

۲- هرگز اطلاعات منفی درباره شخصی در اختیار دیگران قرار ندهید مگر اینکه عدم

آگاهی از این اطلاعات به ضرر فرد دیگری منتهی شود.

۳- از آنجا که صحبت کردن درباره زندگی دیگران بسیار وسوسه انگیز است و خودداری کامل از این کار مشکل بنظر می آید، این قبیل گفته ها را فقط به یک شخص واحد (مثلاً همسران) که سر نگهداریش بشما ثابت شده، بسپارید و ماجرا را بهمین جا ختم کنید.

۴- از وقت، گذرانی با افراد شایعه ساز پرهیزید. با کسانی معاشرت کنید که بتوانند در مورد مسائل روز به بحث بنشینند. اگر بالا جبار با شایعه سازان هم نشین هستید، بکوشید تا مسیر صحبت را تغییر دهید. در صورت لزوم علت این کار خود را توضیح دهید. بکوشید تا به آنها توهین نشود اما اگر این امر اجتناب ناپذیر است مسئله ای نیست. بهتر است به شخص بدگو اهانته شود تا اینکه در بدگوئی و بهم ریختن زندگی خصوصی دیگران با آنها هم دست شویم. گذشته از این احتمال زیاد وجود دارد که بزودی خود شما هم قربانی چنین شایعاتی شوید. اگر دوستانتان برای افزایش حجم محاوراتشان به شایعه سازی پناه می برند، بهتر است تعداد چنین دوستانی را کاهش دهید. دوست خوب کسی است که مارا کمک می کند تا انسان بهتری باشیم.

امیدوارم راهنمایی دنیس پرگر برای همگی ما مفید واقع شود. و اما در تلمود چه آمده است؟

در تلمود چنین آمده «عزت و آبروی همنوعت مثل عزت و آبروی خودت برای تو عزیز و محترم باشد»، در مذهب ما بدگوئی یکی از عظیم ترین گناهان محسوب میشود، باز در تلمود چنین آمده است: «هرآن کس که از هم نوع خود بدگوئی کند، چنان است که گوئی اصل اساسی دین یعنی وجود خدا را انکار کرده و کافر شده است. هرآن کس که از دیگران بدگوئی کند، سزاوار سنگسار شدن است.

ذات قدوس متبارک می فرماید که من نمی توانم یا شخصی که از دیگران بدگوئی می کند در جهان منزل داشته باشم. هرآن کس که از دیگران بدی بگوید، گناهی عظیم مرتکب می شود که برابر است با سه گناه بت پرستی، زنا و قتل نفس».

هر سال شب کیپور در «کُل نیده» و «سلیحوت» هفت بار بخاطر گناهانی که مرتکب می شویم از خداوند طلب بخشایش و مغفرت می کنیم، یکی از این گناهان همانا افتراء زدن به دیگران و بدگوئی است، یعنی شب پیش از درگاه خداوند هفت بار برای گناهی که بصورت زیر آمده است طلب مغفرت کرده ایم:

«و گناهی که بر علیه تو مرتکب شده ایم با بدگوئی و افتراء زدن به دیگران» دقیقاً بهمین خاطر بود که مسئله بدگوئی را امروز یعنی روز مقدس کیپور مطرح کردم، که تا طنین کل نیده دیشب هنوز در فضا پخش است، تا هنوز استغاثه های شب کیپور را به درگاه خداوند فراموش نکرده ایم، بخود آئیم. شاید در این روز بزرگ که با دهان تعینت رو به خدا آورده ایم با خود و خدای خود عهد ببندیم که عزت و آبروی هم نوعان را چون عزت و آبروی خودمان عزیز بداریم. امروز مناسب ترین روز است برای ترک این اعتیاد خانمان برانداز، و ترک این اعتیاد هم مانند ترک همه اعتیادات دیگر نیاز به قدرت اراده و تصمیم دارد. باز می دانم که «آنچه که به جانی نرسد فریاد است» اما از معجزات روز کیپور هم نباید غافل بود، امیدوارم معجزه این روز مقدس مارا در مهار کردن زبانمان کمک کند. حتی اگر گروه کوچکی از ما، امروز تصمیم بر آن بگیریم که با حیثیت دیگران بازی نکنیم، معجزه روز کیپور رخ داده است. به امید اینکه ما اولین لشکر برای درهم ریزی این عادت خانمان برانداز باشیم و باز با آرزوی اینکه بزودی بقیه اجتماع یهودی ایرانی هم بما پیوندند. آمین.

GRAND OPENING

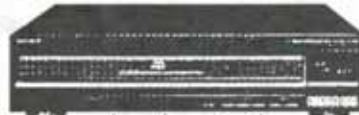
ADRAY'S

CANOGA PARK

8351 Topanga Canyon Blvd. at Roscoe

SONY

SONY DISCLOCK® COMPACT DISC CHANGER
 • 5 Disc Carousel Design • 4X Oversampling Digital Filter
 • Dual Sixteen Bit D/A Converters • Servo Stabilizer Circuit
 # CPC 400



\$249.90 EACH

CM 11067

YOUR CHOICE

PIONEER

PIONEER MULTI-PLAY COMPACT DISC PLAYER
 • 4X Oversampling 16-Bit Emulating Digital Filter • Twin D/A Converter System • Anti-Resonance and Vibration Designs • Programmable Pause • Comprehensive Fluorescent Display • Direct Programming



CM 11020

PM 410

AIWA

STEREO CASSETTE DECK WITH ONE TOUCH RECORDING & DOLBY B-C NOISE REDUCTION
 • Bias Fine Adjustment • 3-Digit Tape Counter • Stereo Headphone Jack • Metal Tape Capability



MS 27

CM 11010

\$99.90 EACH

YOUR CHOICE



FISHER

DUAL CASSETTE DECK WITH HIGH-SPEED DUBBING AND DOLBY™ NOISE REDUCTION SYSTEM
 • 3-Digit Tape Counter • Deck 2-Play/Record, Deck 1-Play Only • Stereo Headphone Jack

CM 11081

VIDEONICS DirectED PLUS

PERSONAL MOVIE MAKER

Automatic video editor allows anyone who owns a camcorder and VCR to make professional looking movies, complete with titles, graphics, and special effects. • Works with all tape formats (VHS, Beta, 8-mm, Super VHS, ED-Beta). Can make movies in one format from original takes made in a different format. • Places scenes in any order, mix with digitally-generated color graphics, titles in multiple styles and 54 colors. • Easy to use with wireless remote control, on-screen instructions, built-in help.



\$499.95

CM 11038

SONY



SONY REMOTE CONTROL 13" TRINITRON® COLOR TV WITH SLEEP TIMER
 • Trinitron with Mirrorblack™ Screen • Cable Ready • Monitor/Receiver #V131000

\$279.90

CM 11082

JVC

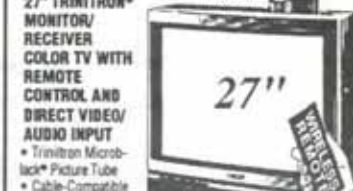


JVC 20" COLOR TELEVISION WITH MASTER COMMAND II REMOTE CONTROL & ON SCREEN PROGRAMMING
 • 129 Channel Cable Ready • Flat Screen Picture Tube • Sleep Timer • Home Sizer

\$295.90

CM 11021

SONY



27" TRINITRON® MONITOR/RECEIVER COLOR TV WITH REMOTE CONTROL AND DIRECT VIDEO/AUDIO INPUT
 • Trinitron Mirrorblack™ Picture Tube • Cable-Compatible Express Tuning System • Auto Timer/Channel Block • Auto Channel Programming

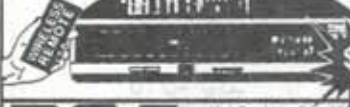
\$549.90

ALSO SONY 32" TV'S AVAILABLE ON SALE NOW!

CM 11074

SANYO

SANYO 122-CH CABLE READY VHS VCR W/ REMOTE ON SCREEN PROGRAMMING & 21-DAY / 8 EVENT TIMER
 • Linear Time Counter • Instant Start Loading • Quick Time Record • VHS 1000



\$239.90

CM 11178

MAGNAVOX



VHS MOVIE-MAKER WITH 1/2" CCD IMAGER WITH 250,000 PIXELS AND REVIEW & EDIT SEARCH

\$897.90

• 250,000 Pixels • 3 Lux Low Light Sensitivity • Two-Position High-Speed Shutter • 6:1, 11.4 Power Zoom Lens with Macro • Infrared Auto Focus System • Time Remaining Indicator • Time Lapse/Self-Timer Recording

CM 11021

SONY



8MM VIDEO CAMCORDER WITH BUILT-IN DIGITAL SUPERIMPOSER
 Also Available Sony CCD733, 40, 50 & 9

\$769.90

• Solid-State 2/3" CCD Image Sensor, RGB Color Process • Low-Light Sensitivity (BLUX) • 6:1 Power Zoom Lens with Macro Focusing • TCL Autofocus • Linear Auto White Balance, Auto IRIS • 2 Page Digital Superimposer for Tiling & Graphics • Flying Erase™ Head for Superior Edition/Dubbing

CM 11080

REGA

VIDEO CASSETTE RECORDER WITH REMOTE PROGRAMMING AND ON-SCREEN DISPLAY



\$549.90

CM 11178

• High Resolution Super VHS (S-VHS) • VHS Hi-Fi Stereo • MTS Stereo with SAP • 4-Head "Double Azimuth" Video System

30 DAY RETURN POLICY
 WITHIN 30 DAYS, RETURN YOUR UNUSED ADRAY'S PURCHASE, ORIGINAL RECEIPT, BOX & PACKAGING, ALL INTACT, UNDEMANISHED & COMPLETE, AND WE WILL REFUND THE PURCHASE PRICE, NO QUESTIONS ASKED!

NEW IN CANOGA PARK!
 8351 Topanga Canyon Blvd.
 818 • 348 - 2600

Store Hours for Canoga Park area:
 Mon - Fri 10am to 8 pm
 Sat & Sun 10am to 6pm

TORRANCE 4140 Pacific Coast Hwy. Between Hawthorne & Anza 213 • 378-6777	MIRACLE MILE 5575 Wilshire Blvd. 6 Blocks West of La Brea 213 • 935-8191	VAN NUYS 6609 Van Nuys Blvd. 4 Blocks North of Victory Blvd. 818 • 908-1500	VENTURA 6040 Telegraph Rd. At Victoria Ave. in the Victoria Plaza 805 • 654-0699	WEST L.A. 11201 West Pico At the San Diego Freeway 213 • 479-0797
--	--	---	--	---

ADRAY'S LOW PRICE GUARANTEE
 Adray's will refund the difference in price, plus 25% of the difference, if you can find your ADRAY'S purchase for a lower advertised price in any local stocking store, after 30 days of your purchase, upon stock & price verification. Not applicable to special orders.

WALK IN AND WALK OUT AN ADRAY'S CARDHOLDER TODAY! D.A.C. **\$2,000 Express Credit Available**
 See Our Customer Service Representative For Details



BUY NOW! PAY LATER!
 REBATE
March '90
 (LIMIT TO \$200 PURCHASE)

ADRAY'S

EXPIRES 12/17/89

Please contact us for cash, check or credit card. Adray's is not responsible for typographical errors or omissions. Sale is limited to stock on hand. Illustration does not necessarily represent advertised item.



سومین گردهم آیی دانش آموزان سابق مدارس اتفاق

در تاریخ ۲۷ آگوست ۱۹۸۹ بطرز موفقیت آمیزی در هتل

بورلی هیلتون برگزار شد. نظر به اینکه تعدادی از همشاگردان قدیمی

موفق به ابتیاع بلیط و شرکت در جشن مزبور نشدند، از کلیه دانش

آموزان سابق مدارس اتفاق خواهشمندیم که برابر فرم ذیل درخواستی پر

نموده و به آدرس مربوطه ارسال دارند تا ترتیب تماس با ایشان داده شود.

ETTEFAGH Alumni Assoc.

10717 Wilshire Blvd., Suite 801
L.A., CA 90024

TEL: (213) 659-3680

اسم	اسم فامیل
اسم فامیل قبل از ازدواج	
تاریخ تولد	شغل
نشانی منزل	
نشانی محل کار	تلفن منزل
میزان تحصیلات عالی	تلفن محل کار

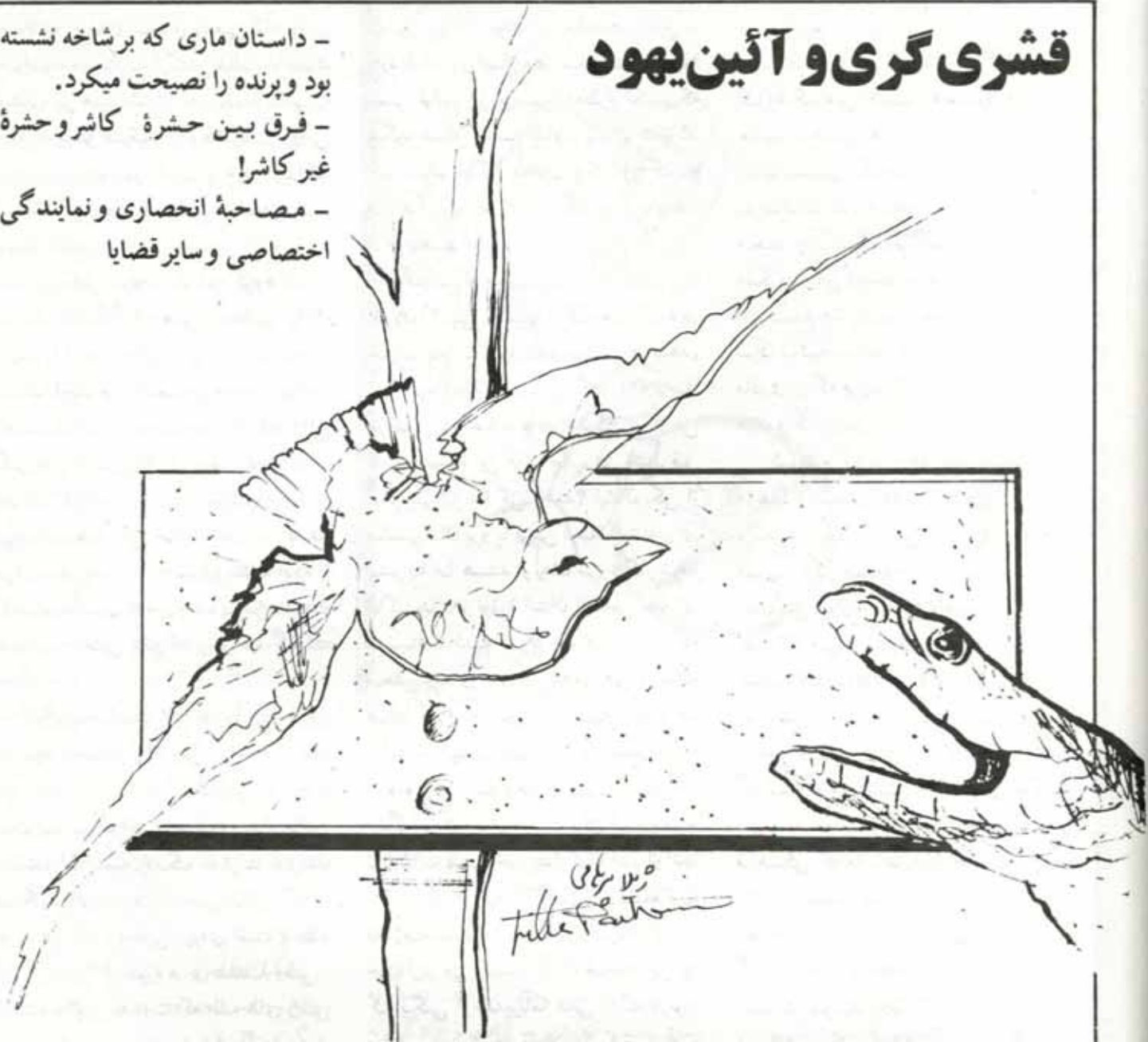
از چه سالی تا چه سالی در اتفاق به تحصیل مشغول بوده اید؟

آیا مایل به همکاری در مورد برنامه های آینده می باشید؟

به چه صورت؟

قشری گری و آئین یهود

- داستان ماری که بر شاخه نشسته بود و پرنده را نصیحت میکرد.
- فرق بین حشره کاشر و حشره غیر کاشر!
- مصاحبه انحصاری و نمایندگی اختصاصی و سایر قضایا



مردمی که تشنه دانستن واقعیت ها هستند، اما در عین حال نگران کننده هم میتوانند باشد برای کسانی که تنها با شستشوی مغزی جوانان مارا اغفال می کنند.

افرادی که از طریق تلقین و شستشوی مغزی زیر نفوذ این امامک ها قرار میگیرند همانطور که قبلاً هم اشاره کرده ایم، مثل آدمهای هیپنوتیزم شده ای هستند که یا با یک تلنگر بموقع از خواب می پرند و یا آنقدر زیر نفوذ می مانند تا تعادل روانی خود را از دست بدهند. سلسله نوشتارهای روشنگرانه ما همان تلنگری است که

برخاسته ایم. خوشبختانه این تلاشها جز نتیجه معکوس، ره آوردی برایشان ندارد. اما طبیعی است که رهبری این گروهک برای نجات و اعاده حیثیت از دست رفته خود از بکار گرفتن هرگونه ترفندی فروگذار نمی نماید.

موضع گروهک بنی تورا و عوامل منتسب به آن در قبال مبارزه ما علیه بدآموزیهای آنان اینست که بقرارات اطلاع رهبر این گروه فتوا داده است که شوفا را نخوانید حرام است! این ساده ترین و آسانترین راه پوشاندن حقایق است از

با سپاس فراوان از کلیه همکیشان عزیزانی که در مبارزه علیه علمداران ضد دین قشری ما را تشویق میکنند، این سلسله نوشتارها را دنبال می کنیم.

انعکاس نقطه نظرهای توده مردم ما در مقابل بدآموزیهای گروهکی جزمی که به بنیاد خانواده های مصدوم یورش برده به نابودی ساختار آن می پردازند، باعث وحشت و دستپاچگی سردمداران این گروهک گردیده و از روی استیصال (دست کم میان طرفداران خود) چنین شایع ساخته اند که ما با مذهبیهون بمبارزه

جانان اغفال شده مارا می تواند از این خواب غفلت بیدار کند. هراس امامکان قشری نیز همین است که مبادا مریدانی را که به یمن تلقین ها و فشارهای روحی روانی مداوم زیر کنترل خود گرفته اند با افشاگری ها و استدالات منطقی ما از دست بدهند.

برعکس سردمداران این گروهک، ما مانند گذشته گوشه هائی از مطالبی را که در نشریه آنان به چاپ رسیده با شما در میان میگذاریم و از شما میخواهیم چنانچه اعصابتان اجازه میدهد تا شاهد تلاش گروهی از فرزندان ناخلف قوم یا برای بخاک کشاندن ارزشها و آموزشهای والای یهودی باشید، این جزوه را بخوانید. با هم مرور میکنیم بر آخرین شماره نشریه ای که با کمال تأسف نام ارزنده ترین میراث یهودیت یعنی «توراة» را بر خود گذاشته است.

اولین مطلب این جزوه چند ورقی مربوط است به «ارزش حیات» و اینکه دین یهود خودکشی و نفرین به خود را تحریم نموده است. موضوع بسیار جالبی است، اما بمجردیکه آغاز به خواندن میکنی در این تردید میمانی که آیا نویسنده یک روحانی یهودی است یا طلبه ای از یکی از حوزه های علمیه وطنی - البته با این تفاوت که طلبه های وطنی دست کم سواد فارسی شان آنقدر هست که جای فاعل و مفعول و مبتدا و خبر را بدانند و شعورشان نیز باندازه ای است که سرآمد پیامبران جهان «موسی» را «سیمج» نخوانند. گوشه هائی از این نوشته را با هم میخوانیم و قضاوت درباره آنرا بعهده خوانندگان عزیز خود واگذار مینمائیم.

«... تنها وقتی خداوند بوی فرمود که این اصرارهای بیش از حد ممکن است باعث خوارشدن نام الهی در بین مردم گردد، مشه ربنواز سماجت خود دست کشید!» در اینجا، هر چند ما-

بدلیل بی مایه بودن این نوشته ها - مایل به وارد شدن در اصل مطالب نیستیم، معبدا نمی توانیم این پرسش را مطرح نکنیم که چگونه ممکن است خداوند نگران آن باشد که انسان خاکی مخلوق او نام او را که نام نام هاست خوار دارد. بگذریم و بخواندن ادامه دهیم.

آقایان که مدتهاست در بدر دنبال پیدا کردن کسی هستند که چند کلمه در جواب به این سلسله نوشتارها بدهد، بالاخره آن نفرا پیدا می کنند و بلافاصله سرفصلی زیر عنوان «خوانندگان» باز می کنند و نوشته این آقا را چاپ می زنند. قبل از هر چیز این آقا کی باشند؟ ایشان یکی از مشترکان پرو پا قرص ارسال نوشته برای نشریه ما هستند از زمان شروع کار شوفار تا کنون و هر نوشته ایشان التماس نامه ای بدنبال داشته سراپا خواهش و تمنا که محض رضای خدا هم شده، یکی از نوشته های مرا به زیور چاپ بیارائید، اما متأسفانه کیفیت قلم ایشان در سطح کارما نبوده و نیست و ما به این آقا تبریک میگوئیم که جای درست برای ثبت و درج تراوشات قلمی خود پیدا کرده اند. از آنجا که حفظ آبروی یکایک افراد جامعه مورد نظر ماست، در اینجا از ذکر نام ایشان خودداری می کنیم - وگرنه صحیح این بود که یکی از تقدیرنامه هائی را که در مورد عالی بودن شوفار و بالا بودن کیفیت آن و بی نظیر بودن کارما - این آقا برایمان نوشته اند و بلافاصله التماس کرده اند که «مطلب ضمیمه» را چاپ کنید، عیناً در اینجا کلیشه میگردیم!

خزعبلات این نویسنده بقدری درهم برهم و بی سروته است که بحث کردن در مورد آن جز اتلاف وقت چیزی نیست. اما ایشان در بخشی از نوشته خود به توجیه یکی از حیلله های رایج مبلغان این گروهک پرداخته اند که ما نه در مقام پاسخ به نویسنده، بلکه بمنظور روشن شدن اذهان همکیشان خود، به بررسی این امر

می پردازیم.

طعمه هائی که بدام کارگزاران این گروهک می افتند، معمولاً فرزندان خانواده هائی هستند که پدران و مادران آنان بسیار نگران انحراف احتمالی نوجوانان خود و سقوط آنان به دامان مواد مخدر و یا مبلغان ادیان و کیش های دیگرند و این درست نقطه ضعفی است که هر مبلغ قشری برای نفوذ بدرون خانواده بر آن تکیه میکند. با شما عین گفته های مادری را که فرزند او به دام اینان افتاده در میان میگذاریم.

شوهرم گفت: «متوجه شده ای که فرهاد (بمنظور رعایت رازداری، این اسم واقعی نیست) تازگی ها هر وقت به خانه میآید، اگر ضبط صوت روشن باشد و آهنگی بنوازد - آنرا بلافاصله خاموش می کنند؟» من زیاد به این چیزها توجه نمی کنم، اما شوهرم در اینگونه موارد دیده ای تیز بین دارد. از آن ببعده، بقول معروف، رفتیم توی نخ رفتار و کردار فرهاد و متوجه گرایش های دینی او شدیم و از اینکه با پای بند به ایمان و سنت های دیرینه و فرهنگی که ما با آن دنیا آمده و نشو و نما کرده بودیم، فرزندمان نیز داشت از خطر لغزش بسوی آلودگی های مواد مخدر و گرایش به سایر ادیان و فرقه ها دور میشد، بشدت خرسند بودیم. اما دیری نپائید که دریافتیم کارگزاران گروهکی که او را بدام انداخته در وجود فرزندمان بذر نفرت و گریز از کانون خانواده کاشته اند. گوئی این لطمه کافی نیست، اینها پا را فراتر گذاشته فرهاد را مانند غلامی بی جیره و موجب زیرمهمیز خود کشیده اند تا آنجا که درس و دانشکده را رها کرده و به اینها بیگاری میدهد.»

این مادر، از روی افسردگی شدیدی که دارد، با خشم میگوید: «ایکاش فرهاد به مواد مخدر معتاد شده بود و گیر اینها نیافتاده بود! ایکاش از دین بدر میرفت اما عقل و منطق همبستگی خود را به خانواده

ما گفته خود را در باره پاسخ این آقا به شوفار اینطور ختم میکنیم که اگر ایشان منکر التماسات عاجزانه خود بما بشوند، برای اینکه دست کم یک مطلب ایشان در شوفار بچاپ برسد و این آرزو بدیشان نماند، چنانچه مایل باشند بما اطلاع دهند تا در شماره بعد یکی از این مدح نامه هائی را که در وصف ما نوشته اند عیناً با دست خط و امضای خودشان کلیشه کنیم - چطور است؟

برویم دنبال سایر مطالب نشریه اما تکان کم اُمت. در نوشته ای دیگر آقایان میروند و با یک شیمی دان امریکائی از همپالکی های خودشان مصاحبه ای بقول خودشان «انحصاری» می کنند (مصاحبه «اختصاصی» درست است - نمایندگی «انحصاری» است. اقلأ فارسی یاد بگیرید!) و می پرسند که فرق بین آنان و طرفداران قشریون ایران چیست و صد البته پاسخ می شنوند که اختیار دارید قربان، شما کجا و آنها کجا! و شمای خواننده حیران می شوی که این آقا کیست که اینطور فتوا میدهد و باز میخوانی و درمیابی که علاوه بر شیمی دانی ایشان بینه دار «میقوه» های شهر بالتیمور هم می باشند!

جل الخالق!

اگر اعضا بتان اجازه میدهد، بگذارید باز هم این جزوه را ورق بزنیم و با پایگاههای مُشعش فکری این گروهک آشنائی بیشتر پیدا کنیم. یک صفحه دارند که در آن «اخبار کاشر» می نویسند و تصمیمات خود را در مورد اینکه کدام کارخانه هائی که علامت کاشر روی محصولات خود میزنند حرفشان راست است و کدامشان حرف مفت میزنند به گوش خوانندگان خود می رسانند و سپس بمن و شما هشدار میدهند که فلان آب میوه را نخورید که در آن «حشره غیر کاشر» بکار رفته است. این آقایان حشره شناسند که میخواهند رهبری دینی جامعه را بدست بگیرند! چشمان روشن!



نشسته و به پرنده معصومی که روی شاخه مقابل نشسته میگوید: «بیا در پناه من مبادا زنبوری ترا بگزد!»

این درست داستان قشریون دستاره سری است که با نوید آزادی و آزادگی به سرزمین ما سرازیر شدند و دیدیم بسر ایران زمین چه آوردند. این همان قصه دنباله دار بنیاد گرایان یهودی اندکی است که وجود دولت اسرائیل را نفی میکنند و به دشمنان مردم ما پول و پشتیبانی میدرخ میدهند تا حکومت اسرائیل را ساقط کنند و این آقایان هم جزو دار و دسته این گروهند - میفرمائید نه؟ ما از شما خواهش میکنیم جزوه ای را که منتشر می کنند بخوانید و ببینید اینها حتی یک مطلب تاکنون در مورد حکومتی که هستی خود را مدیون آن هستند نوشته اند؟

اش از دست نمی داد!» و سپس، در توجیه این آرزوی خود میگوید: «اعتیاد را میتوان معالجه کرد و گمراه از راه ایمان بدررفته را می توان بسوی خدا بازگرداند، اما مصدومان شستشوی مغزی، آنهم بنام دین - عاقبتشان سرگشتگی فکری است و روزی که متوجه این غلط آموزیها شدند، چون تنها ملجأ خود که اعتقاد به یهودیت است را نیز از دست داده اند - کارشان به اختلال حواس می کشد. اینها در خدمت خدا هستند یا اهریمن؟»

باری، همانطور که این مادر آورده و دلسوز میگوید، شعار دادن آقایان که: «آهای، فرزندان خود را بما بسپارید تا بجای اعتیاد به مواد مخدر و ازدواج های مختلط، ما آنها را رام کنیم!» درست داستان ماری است که بر شاخه درخت

امام‌ها چه می‌گویند

فدراسیون یهودیان ایرانی بارها به این مسئله اشاره نموده که قصدش تعیین سیاست مذهبی جامعه نیست. ما کراراً این موضوع را تذکر داده ایم که افراد جامعه ما با گزینش این مکان برای زندگی آتی خود و فرزندانشان بسیاری از تحفه‌های اجباری این محیط را نیز خواسته یا نخواستہ انتخاب نموده‌اند، منجمله فرهنگ جدید و آزادی فکری و رفتار به خصوص در امور مذهبی و جا دارد که همراه آن ما احترام به عقاید دیگران را نیز بیاموزیم. فدراسیون در این مورد بخصوص با ازاینهم فراتر گذاشته و اعلام نموده که تعیین روش مذهبی امری است فردی و هیچ شخص و یا سازمانی صلاحیت آنرا ندارد که برای کسی تعیین تکلیف نماید. تازه اگر قرار باشد جامعه را به جهت تشویق نمائیم برخلاف شایعه پراکنی‌های مزبور ما طبق سنت دیرینه پدرانمان به مذهب و اقامی و فهمیده ارج و عزت مینهیم و جامعه را درجهت تعلیمات معقول آنان و اشاعه ارزشهای معنوی و عملی که در چارچوب مذهب مقدس یهود به ما آموخته‌اند پشتیبانی خواهیم نمود. و این برداشت که روند فکری ما با ارزشهای یهودی در تعارض است زائیده تبلیغات مفرضانه گروهکی است که مورد ضربت حمله ما قرار گرفته و در کمال خودخواهی خود را به عنوان وراث انحصاری تمامی معیارهای قومی و ملی ما معرفی نموده بقیه افراد این جامعه را به هر عنوان ناشایسته ای که شایسته خودشان است - از کافر گرفته تا حرامزاده می‌خوانند. با تمام این تفصیل جامعه ما چند سالی را با اینان به مدارا گذرانده زیرا

طبق سنتی که ما به آن اعتقاد داریم اهدافشان را مقدس میدانستیم (و هنوز هم مایلیم بدانیم) و فرضمان بر آن بود که شیوه‌های رفتاری آنان نیز چون رهبری روحانی کنونی جامعه یهودیان ایرانی سرشار از فهم، ادراک، دلسوزی و متانت خواهد بود. ما همواره احترام به مذهب و رهبری مذهبی را در هر جامعه‌ای که باشد (چه رسد به جامعه خودمان) واجب دانسته و میدانیم و اقدامات گروههای دلسوز را چه از داخل رهبری شناخته شده جامعه و چه از طریق گروههای جدید با آغوش باز ارج می‌نهیم. اما تصور نمی‌کردیم که یک گروه تازه به میدان آمده با استفاده از این جو آزاد از روشهایی استفاده کند که نتیجه اش حتی دلی را بیازارد تا چه رسد به آنکه باعث مصیبت و گرفتاری وسیه‌روزی برخی گردد.

درمان روحی یک جامعه احتیاج به صبر و بردباری بسیار دارد که این خود طیب خوانده‌ها فاقد آنند. و به همین علت روشی را که بخیال خود برای معالجه دردهای اجتماعی ما انتخاب کرده‌اند نتیجه‌ای جز نفاق افکنی و از میان رفتن بسیاری از اعضای سالم این جسم آزاده که همانا ارزشهای خانوادگی و معنوی و هویت قومی ما میباشند نخواهد داشت.

بحث ما با این گروه بر سر هدف نیست، بحث ما در مورد روش اتخاذی آنان و عوارض اجتماعی حاصله از آن میباشد. هیچ انسان معقولی نمیتواند منکر آن باشد که جامعه ما در جریانی قرار دارد که ظرف یک یا دو نسل آنرا مبدل به قسمتی از جامعه آمریکائی خواهد نمود. وظیفه هر سازمان اجتماعی باید آن باشد که حد اقل و تا حد امکان اولاً یگانگی این جامعه را حفظ نماید و با جلوگیری از نفاق و تفرقه و گروه بندی سعی نماید کمترین میزان ضایعه متوجه ما گردد و ثانیاً سعی بر آن داشته باشد که همراه با یگانگی نگه داشتن جامعه حرکتش را به سوی حفظ هویت

ملی یهودی سوق دهد. اگر لطف خداوند شامل حال ما شود و در این دو مورد اول موفق شویم و مسیر حرکتمان را بجای رسیدن به یک جامعه آمریکائی به رسیدن به یک جامعه یهودی آمریکائی تغییر دهیم (که با مشکلات موجود دست کمی از یک معجزه نخواهد داشت و تردیدی نیست که ضایعات بسیار نیز همراه خواهد داشت) تازه همانند سایر افراد جامعه یهودی آمریکائی از آزادی روش اندیشه و شیوه نیایش برخوردار خواهیم بود و باید یاد بگیریم که به تمامی این عقاید و روشها احترام بگذاریم و برای سعادت این جامعه در کنار هم به صورت مسالمت آمیز زندگی نماییم. امکاناتی که در مقابل ما قرار دارند انتخاب میان مذهبی نمودن فوق ارتدکس درصد کمی از جامعه است به قیمت از دست دادن اکثریت آن و پراکنده کردن تخم نفاق و چند دستگی خصمانه از یک طرف و یا حفظ یگانگی از طریق قبول مکاتب وسیع تری از یهودیت (ولو آنکه با سلیقه‌های شخصی بعضی از ما مطابقت نداشته باشند) و پذیرا بودن صمیمانه تمامی جامعه از طرف دیگر میباشد. ما به صرف مسئولیتی که در مقابل جامعه خود داریم و به منظور حفظ همبستگی اجتماع خودمان روش دوم را انتخاب نموده ایم و در مقابل روش اول که نتیجه اش تعرض و بی‌حرمتی به این جامعه بوده تحت لوای هر هدفی هم که میخواهد باشد ایستادگی خواهیم نمود. ما برای کلیه گروههایی که در راه بالابردن ارزشهای فرهنگی، قومی، مذهبی، ملی و اجتماعی ما قدم برمیدارند احترام قائلیم دستشان را میفشاریم و برایشان آرزوی موفقیت داریم، مشروط بر اینکه آنها هم برای بقیه اینگونه گروهها و افراد جامعه و عقاید آنان همینقدر احترام را قائل باشند و با توسل به نفاق افکنی، تحریم، تکفیر و ایجاد وحشت سبب درهم ریختگی جامعه نگردند.

فروشگاه Solomon's

447 N. FAIRFAX AVE.

مرکز تهیه و پخش انواع لوازم و احتیاجات مذهبی
برای هم کیشان یهودی بهترین مزوزای کاشر- تفیلین
دست نویس روی پوست کاشر- انواع توره -
صیدور- پیراهن سیسیت - عالی ترین انواع سیسیت
و کلاه بافته شده و تهیه شده در ایسرائل و سایر
احتیاجات خود را می توانید از این فروشگاه که بیش
از ۵۰ سال سابقه و تجربه در این رشته را دارد تهیه و
یا سفارش دهید.

این مرکز افتخار دارد عالی ترین انواع کلاه را با
چاپ مرغوب برای مراسم بر میتصوا- بت میتصوا و
عروسی در اسرع وقت تهیه و تحویل نماید.

ضمناً در این فروشگاه می توانید انواع اجناس
کادوئی ساخت ایسرائل:

منورا- پیراهن توره - کاپ های نقره - کتابهای
عبری - انگلیسی و متنوع ترین کارت های تبریک
بمناسبت مراسم مذهبی را انتخاب و تهیه فرمائید.

Solomon's

447 N. Fair Fax

L.A., CA 90036

TEL: (213) 653-9045

دکتر پرویز پیرنظر

جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان

از آمریکا

عضو کادر پزشکان بیمارستان های

Cedar Sinai, Saint John's, Santa Monica

Westwood Medical Plaza

10921 Wilshire Blvd., Suite 1110

Los Angeles, CA 90024

(213) 824-0049

بدرانی بانعیس وف فلی

۱۰۹۲۱ ویلشر بلوار - نثر خیابان وست وود

ساختمان وست وود، مدیکال بلازا - طقه ۱۱ - سویت ۱۱۱۰

(۲۱۳) ۸۲۴-۰۰۴۹

درمان بیماریهای پوست، جوش صورت، ریزش مو و بیماریهای مقاربتی
برطرف کردن موبرگهای واریسی پاها Spider Veins
برطرف کردن چین و چروک صورت بوسیله تزریق کلاژن یا تزریق چربی بدن
برطرف کردن لکهای صورت بوسیله Chemical Peel

دکتر ا. بجالیان

دارای برد تخصصی در بیماریهای پوست از آمریکا

(213) 664-2181

1674 Hillhurst Ave.
Los Angeles, CA 90027

افتتاح مطب جدید در منطقه انیسینو

15720 Ventura Blvd., Suite 606
Encino, CA 91436

دکتر هوشنگ پاکدامن

مشاوره در امور:

- جلوگیری از افسردگی و اضطراب
- سازش با محیط
- ترک اعتیاد مواد مخدر و الکل

- مشکلات عاطفی
- کسب اعتماد به نفس
- مشکلات بزرگسالان و نوجوانان

تلفن ۲۴ ساعته: ۲۸۰-۳۵۰۲ (۲۱۳)

337 S. BEVERLY DR. #207
BEVERLY HILLS, CA 90212

هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد
تا عاقبت آن شکل عرب وار برآمد
مولوی

نامه ای از یک خواننده
در حاشیه دیدار بختیار و عرفات

خوش رقصی برای استاد قاصان



برای آنان که بامید برانداختن رژیم جمهوری اسلامی چشم به نهضت های پاریس نشین دوخته اند، به تماشای این الگوی مکرر نشستن دیگر مشمّر کننده شده است- اینکه آنانکه داعیه رهبری نهضتی یا گروهی را یدک می کشند، یکی پس از دیگری، روسپی وار خود را بدامان دولتمردان عراق یا آدمکشان عرفات می اندازند.

عرفات گروه تروریستی خود را با سوگند به تسخیر اسرائیل و به دریا ریختن یهودیان بنیاد گذاشت و با آغاز عملیات تروریستی خود، هزاران مُهر بخون یهودی و غیریهودی بی گناه آوده را زیر سوگند نامه نکبت بار خود زد. عرفات به پشتوانه پترو دلارهای حکمرانان سعودی و لیبیائی و اسلحه های روسی حکومت سوریه آدم کشی های خود را آغاز کرد- اما از آنجا که هیچ دو حکومت عربی وجود ندارد که

مشی فکری و سیاسی مشترکی داشته باشد، و از آنجا که هم از توبره و هم از آخور خوردن، طبیعت ثانوی همه آدمکشان حرفه ای است، عرفات آموخت که چگونه می توان روسپی وار به یکی لبخند زد و بدیگری چشمک و چون مارمولک از میان برخورد های سهمگین دولتمردان بی منطق و دیکتاتور ممالک عربی و پراژ داده برای همه آنان خوش رقصی کند و بابت هر غمزه اش شیخی یا قلیکی یا رئیس جمهوری مشت پترو دلار توی دهان پر اشتهاش بچپاند یا اسکناسی گوشه شالی که بسر پیچیده بگذارد. از دیدگاه عرفات تا قبل از انقلاب ایران، خلیج فارس خلیج عربی بود اما بمجرد به ثمر رسیدن انقلاب ایران خلیج شد خلیج فارس و این آقا اولین کسی بود که خود را سراسیمه به

تهران رساند، کنار آیت الله خمینی نشست و به او اطمینان داد که سر همه مخالفان رژیم او- از جمله بختیار را- زیر آب خواهد کرد و سپس برای آیت الله خمینی هم غمزه آمد، آنهم غمزه ای که تنها لبخند به ثبت رسیده آیت الله را باعث شد! به رجوی شالی سر عربی هدیه داد، در تهران و خوزستان دفترگشود- آنهم خوزستانی که تا پیش از انقلاب آنرا یکی از ایالات عراق میدانست! و دست راست خود هانی الحسن را به تهران گسیل داشت تا مقام سفارت او را در تهران بعبه بگیرد. اما دیری نپائید که سردمداران حکومت ایران که از لاس زدنهای چپ و راست آقا با دوست و دشمن بدحال شده بودند، او و نمایندگانانش را با اردنگی از ایران بیرون انداختند.

اگر گفتید موضع عرفات پس از این

اردنگی چه شد؟ هیچ - خلیج فارس دوباره شد خلیج عربی، خوزستان شد خوزستان عربی و پس از آغاز جنگ ایران و عراق - جنگ شد میان امت عرب با کفار عجم!

عرفات کسی است که در شرایطی که گلوله های صدام حسین سینه جوانان بی گناه هموطن ما را می درید، به بغداد می‌دوید، لب روی لب و سینه روی سینه صدام حسین می گذاشت و مدح و ثنای او را می گفت و اطمینان میداد که انقلاب فلسطین دوشادوش سایر برادران عرب به جنگ هر غیر عربی که «به مملکت بزرگ عربی ما حمله کند» خواهد رفت.

رجوی که در دامان عراق مأوا گرفت، عرفات بیدار او شتافت (و شاید هم باو گفت: «یادت میآید روسری را که بتو دادم؟») این موضوع اکنون آقای بختیار و ستاد تبلیغاتی اش را بر سر دوراهی سختی قرار داده است چون در آن هنگام ایشان با عراق هم - البته در مقابل حق الزحمه ای که می‌گرفتند - لاس میزدند. اما فشار افکار عمومی چنان بود که ستاد تبلیغاتی بختیار مجبور شد به رجوی و عرفات حمله قلمی رقیقی بکند و این حمله خون عربی و ضد عجم صدام حسین را به جوش آورد. در اثر این بی احتیاطی، بناگاه پترو دلارهای عراقی (که صدام حسین هراز چند گاه مثل پوشش توی جیب بالائی کت ابریشم های آخرین مدل بوتیک های پاریس آقای بختیار می‌گذاشت) قطع شد. چه کنند آقای بختیار؟ زندگی نامه سیاسی چند سال اخیر ایشان را تند مرور میکنیم تا ببینیم در بوقلمون صفتی و رنگ عوض کردن دست کمی از عرفات - آدم کش و سرشناس بین المللی دارند یا نه.

در طول تمام سالهای بعد از سقوط مصدق، ایشان درحالیکه جیبه ملی چی بودند، با ساواک شاه هم سر و سری داشتند که بر هیچ کس پوشیده نیست. اما

بمجرد وزیدن نسیم انقلاب، ایشان هم به گروه انقلابیون پیوستند و رژیم شاه را گرفتند و دودستی تقدیم آیت الله خمینی کردند - امروز قهرمان ملی بودند و فردای انقلاب شدند آنچه مردم در خیابانها فریاد میزدند: «بختیار - نوکر بی اختیار!» و چند روز بعد از انجام این وظیفه مقدس ملی ارباب فرموده! به کمک مهندس بازرگان آخرین برگ این دفتر ننگ آلودی را که «مبارزه انقلابی» اسم آن را گذاشته بودند - ورق زدند و به پاریس فرار انقلابی فرمودند! و روز بعد هم نشریات تهران به طعنه و مسخره نوشتند: بختیار از مرز بازرگان (!) خارج شد.

پس ایشان خود خوب میدانستند که برای تحیب نزد عرفات (یا بقول میرزا بنویس ایشان «ابوعمار») چه باید کرد چرا که سالهای سال است از این شاخه به آن شاخه پریدن را تجربه کرده اند - ایشان هم باید لبشان را روی لب ابوعمار می‌گذاشتند تا شاید کمی از پترو دلارهایی که لای دندانهای عرفات گیر کرده را بکنند و بقول عوام «توی رگ بزنند!» ایشان باید برای استاد رقاصان سیاسی این روز و روزگار خوشرقصی میکردند - و چنین نیز کردند و صد البته «وجوهات لازمه» هم حواله شد و سیستم تبلیغاتی آقا هم که از محل همین وجوهات اداره می شود چرخهایش به حرکت افتاد و نویسندگان و تلو یزیون چی های خود فروخته هم بمجرد رسیدن این مایه حیاتی به سیستم هستی شان، قلم برگرفتند و جلو دور بین رفتند و با آقا به مصاحبه نشستند که چه شود؟ که بند بازیها و هر دم به سازی رقصیدن های غیرموجه رهبرشان را به نحوی توجیه کنند و مثلاً برای اینکه این شبیه پیش نیاید که چرا عرفات و طارق عزیز (مرد دوم رژیم عراق) و رجوی با هم عکس «چیک توچیک» گرفته اند، بر میدارند می نویسند که «ای آقا، عرفات

را اینها غافلگیر کردند و تا آمد چشم بهم بزنند، یک عکس دسته جمعی از او و طارق عزیز و رجوی گرفتند و در رفتند دادند مطبوعات عراقی با شرح و تفصیلات چاپ بزنند!» حسابش را بکنید - یک دیدار رسمی در دفتر معاون یک رئیس جمهور باشد عرفات و رجوی هم باشند، عکس تمام رسمی هم بگیرند و بعد که گذش درآمد بیایند اینطوری قضیه را توجیه کنند! اگر شما این آقایان را به حال بگذارید شاید بگویند در تهران هم عرفات دستمال سرش را برداشت کله اش را بخاراند که ناگهان رجوی آن را قاپید و در رفت. با شناختی که من از عرفات و بختیار هر دو دارم میدانم که دیری نخواهد پاید که یا مخالفان عرفات پیشنهاد سخاوت آمیز تری به بختیار میدهند و یا دشمنان بختیار عرفات را می خرنند آنوقت است که تبلیغات چی های طرفین پاشنه دهانها را می کشند و یکدیگر را بباد تهمت و افترا میگیرند. من شیفته آمم که بدانم در چنان هنگامه ای چطور و با چه ترفندی این آقایان «معاهده دوستی» با یکدیگر را توجیه می کنند!

من به آقای بختیار و ستاد تبلیغاتی ایشان تبریک میگویم. نه، شوخی نمیکنم. جداً تبریک میگویم سهل است، تهنیت هم میگویم. میدانید چرا؟ برای اینکه گروهی ایرانی از دشمنان ایران پول یامفت میگیرند و خودشان و همپالکی هایشان می بلعند. دستتان درد نکند!

اما شما را بخدا در حق ما لطفی بکنید و شعور توده مردم ما را دست کم نگیرید، چه هر چند ممکن است این لاطانات توی کت عربها برود (و از «ابوعمار» به «ابوحمار» تبدیلشان کند) اما یادتان نرود که، هموطنان ما با شنیدن این استدلالات بی سرونه به ریش شما (همان ریشی که بعضی از شما به تقلید از «ابوعمار» گذاشته اید) خواهند خندید!

سازمان آزادیبخش فلسطین و مذاکرات صلح

اخبار رسیده از منابع موثق حاکی است در میان سران سازمان آزادیبخش فلسطین در مورد صرفنظر کردن از بعضی از اهداف و خواسته های آنان در مورد عدم شناسائی موجودیت اسرائیل و عدول از این اصول و معتقدات کشمکش و بحث بالا گرفته است. اینک سازمان آزادیبخش فلسطین ظاهراً خواستار انهدام صیونیسیم و تشکیل یک دولت مستقل فلسطین که شامل کشور اسرائیل باشد را نمی باشد. این سازمان حاضر شده است که از راه سیاسی و مذاکره به حل مسئله فلسطین اقدام نماید و به تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی در سواحل غربی رود اردن و نوار غزه در جوار دولت اسرائیل اکتفا کند.

در دسامبر دو سال پیش رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین از قیام فلسطینیهای نوار غزه و سواحل غربی رود اردن در حیرت و تعجب فرو رفتند. در حال حاضر بیش از دو سال از این ماجرا میگذرد و شورش ادامه دارد و رهبران سازمان نیز از این ماجرا بهره برداری نموده و جوانان فلسطینی را بادامه شورش و قیام بر علیه مقامات اسرائیلی تشویق می نمایند. اقدام اردن در صرفنظر نمودن از این نواحی و واگذاری سرنوشته آن به سازمان آزادیبخش فلسطین این سازمان را برای انجام خواسته های سیاسی تشویق نموده است.

رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین هنوز کاملاً و بطور رسمی از ادعا و خواسته خود در باره انهدام اسرائیل دست برنداشته اند و اینک به تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی در سواحل غربی رود اردن و غزه راضی شده اند.

در ماه جون گذشته «بصام ابوشریف» یکی از همکاران نزدیک به یاسر عرفات درخواست نمود که مذاکرات مستقیم بین اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین آغاز گردد. و در اوایل آگوست مدرکی بدست آمد که در آن تشکیل یک دولت فلسطینی مستقل در نواحی متصرفی را نشان میداد. جدیداً هم «صلاح خلف» (ابوایاد) مقام اطلاعاتی سازمان آزادیبخش فلسطین که بعنوان عرفات شماره ۲ شناخته شده است تشکیل یک دولت موقت فلسطینی را اعلام نموده و به شناسائی متقابل اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین اشاره نموده است و لزوم تجدید نظر در اساسنامه سازمان آزادی بخش فلسطین که انهدام اسرائیل را تقاضا می نمود اعلام کرد و آنرا برای سازش دو مقام ذینفع لازم دانست.

اما اظهار نظرهای رسماً مورد تأیید مقامات فلسطینی قرار نگرفت و تصمیم قطعی و جدی در این زمینه اتخاذ نشد ولی دولتمردان اسرائیلی و سیاستمداران با سابقه معتقدند که تشکیل هرگونه دولت مستقل فلسطینی در جوار اسرائیل با امضای

سند انهدام و حذف موجودیت اسرائیل از نقشه جغرافیائی جهان برابرست.

همانطور که میدانیم یاسر عرفات شخصاً در یکی از نشستهای سازمان ملل متحد رسماً موجودیت اسرائیل را تأیید و بطور ضمنی قطعنامه های سازمان ملل متحد را مورد قبول قرارداد و با تشکیل یک دولت مستقل محلی در نواحی غزه و سواحل غربی رود اردن موافقت خود را اعلام نمود. ولی مسئله برای اسحق شامیر نخست وزیر اسرائیل حادثه از آنست که باین سهولت مورد قبول واقع شود چه این رهبر حزب لیکود هرگونه مذاکرات را با سازمان مزبور مردود دانسته و در تحت هیچ گونه شرایط و موقعیتی با سازمانی که مراسم بر مبنای تروریسم بنا شده آماده به بحث و گفتگو نخواهد شد و بعلاوه با هرگونه مصالحه در مورد اراضی اشغالی که آنرا حق مسلم و متعلق با اسرائیل میداند مخالفت می ورزد. اریل شارون پارا از این فراتر میگذازد و رسماً انضمام این نواحی را با اسرائیل خواستار شده است و «اردن را فلسطین» می شناسد اسحق شامیر در مذاکرات اخیر خود با رهبران امریکا اظهار داشت که «وی هیچگاه حاضر نخواهد شد با یک قاتل و تروریست که انهدام و از بین بردن اسرائیل را در سر می پروراند وارد مذاکره شود» «ما همواره با این امر به مخالفت می پردازیم و جداً خودداری خواهیم نمود. هرگونه اقدام برای برقراری یک دولت فلسطینی به رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین به عنوان خودکشی است و ما مایل به خودکشی نیستیم.

اغلب اسرائیلیها ایجاد و تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی را یک خطر برای موجودیت اسرائیل میدانند و حاضر نیستند به وجود چنین دولتی تن در دهند. یکی از سیاستمداران خاورمیانه میگوید «حتی بعضی از اسرائیلیها که به تخلیه اراضی متصرفی نوار غزه یا سواحل غربی رود اردن معتقد و آنرا مورد تأیید قرار میدهند نمی

توانند قبول کنند که سازمان آزادیبخش فلسطین حاضر شود که با اسرائیل به صلح حقیقی پردازد و آنرا دسیسه ای میدانند که بعداً برای براندازی و انهدام دولت اسرائیل از آن استفاده نمایند.

اشکال مطلب در این ناحیه و عدم سازش بین اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین در اینست «که اسرائیلیها فلسطین را از آن خود میدانند و فلسطینیها هم همین ادعا را می کنند و اسرائیل را هم از آن خود میدانند.» اسرائیلی ها وقایع وحشتناک جنگ جهانی دوم و پی آمد های آن در مورد یهودیان اروپائی از خاطرشان محو نشده و باین جهت که عدم اطمینان و اعتماد فعلی اسرائیلی ها نسبت به هرگونه پیشنهاد صلح قابل درک می باشد. فلسطینی ها هم از طرف دیگر در جنگ استقلال، در سال ۱۹۴۸ و جنگهای ۶ روزه در ۱۹۶۷ تعداد زیادی آواره داده و در این ۲۰ سال اخیر هم تعداد زیادی از این

افراد در اردن و سوریه و لبنان کشته شده اند و تعدادی نیز بصورت آواره در نقاط مختلف خاورمیانه سکنی نموده اند و فقط اساس این تراژدی و علت اصلی این منازعات و اختلافات خاورمیانه اینست که فلسطینیهای ناسیونالیست و یهودیان ناسیونالیست هردو بر سر یک قطعه زمین ادعا و خواسته خود را متمرکز کرده اند و هردو خواستار بدست آوردن این قطعه زمین فلسطین که در حال حاضر دولت اسرائیل در آن بوجود آمده، میباشد.

باینهمه حال که فلسطینیها تا حدی قابلیت انعطاف از خود نشان داده اند و موقعیت جدید و آشتی پذیری اتخاذ نموده اند و حاضر به سازش و نرمش شده اند شاید بتوان بطریقی به راه حل مرضی الطرفین دست یافت ولی فعلاً باید سه مطلب کاملاً روشن و بوضوح مشخص شود.

۱- آیا فلسطینیها می توانند اسرائیلیها را از

حسن نیت و صحت گفتار خود مطمئن سازند و اعتماد آنها را به پیشنهاد و توافق خود جلب نمایند و عملیات تروریستی را کنار گذارده و پس از سالها کشت و کشتار مجادله و خشونت و ترور همسایه خوبی برای اسرائیل بشوند.

۲- آیا در بین رهبران و سیاستمداران اسرائیلی افرادی وجود دارند که به این مبارزه جوئی خاتمه دهند و شانس برای برقراری صلح در این ناحیه بوجود آورند و آنرا به پذیرند.

۳- حال اگر طرفین مبارزه بتوانند پس از اینهمه فداکاری کنار بیایند و به برقراری صلح موفق شدند آیا سوریه و اردن که توقعاتی در این ناحیه برای خود قائلند و چشمداشتی باین اراضی دارند اجازه می دهند که اسرائیلیها با فلسطینیها با یکدیگر کنار آمده و آرامشی را که هردو نیاز فراوانی بآن دارند در این ناحیه بطور پایدار برقرار سازند.

دفتر خدمات بیمه

موسی خوبیان

راهنما و مشاور صدیق شما در امور بیمه

1206 S. MAPLE STREET, #850
LOS ANGELES, CA 90015

(۸۱۸) ۷۰۲-۸۹۹۹

(۲۱۳) ۶۵۴-۵۴۰۱

شعبه داون تاون

(۲۱۳) ۷۴۷-۳۸۶۹

دکتر جمشید الیست

جراح و متخصص بیماری های کلیه و مجاری ادرار، عقیمی و ناتوانی جنسی مردان

تلفن ۲۴ ساعته در بوری هیلز و مطب ولی ۰۳۲۲-۲۷۸-۲۱۳ (۲۱۳)

به دارای برد تخصصی جراحی کلیه از امریکا
* رئیس بخش جراحی بیمارستان وست ساید
* رئیس بخش جراحی کلیه بیمارستان بوری هیلز

9400 Brighton Way, #409
Beverly Hills, CA 90210

(213) 278-0322

دکتر عزیزاله نورمند

استاد سابق دانشگاه

متخصص و دارای برد تخصصی
بیماریهای کودکان از امریکا

مرکز خدمات بهداشتی و پزشکی نوزادان، کودکان و نوجوانان

عضو کادر پزشکی بیمارستانهای سیدرساینای - سنت
جونز - سانتامونیکا و تارزانا

در منطقه ولی - انیسو

16542 Ventura Blvd., Suite # 501
Encino, CA 91436

2001 Santa Monica Blvd., Suite 865
Santa Monica, CA 90404

(818) 905-5552

☐ تلفن های ۲۴ ساعته ☐

(213) 829-3311

نمایشی از یک زندگی نمایشی

نوشته: ص. ابراهیمی

«های کلاسی»

بازیگران:

میرزا یعقوب: پدر خانواده

سارا خانم: همسر میرزا یعقوب

کامران: پسر اول خانواده

ماریا: کلفت مکزیک

سارا خانم پشت پیشخوان آشپزخانه که مشرف به نهارخوری است ایستاده مشغول چیدن سبزی خوردن در سبزی حصیری است و زیر لب آهنگی زمزمه میکند. میرزا یعقوب از در کنار اطاق نشیمن در حالیکه دوتا پاکت بزرگ قهوه ای رنگ زیر بغل گرفته وارد میشود.

یعقوب (با فریاد) - سارا! ... کامران ... ماریا ... (هیچکس جواب نمیدهد) این خونه است یا کاروانسرا. یکی بیاد محض رضای خدا یکی این پاکت هارا از دست من بگیره، فر شدم واله! (بطرف آشپزخانه میرود. سارا خون سرد ایستاده بکار خودش مشغول است). ما اینهمه داد زدیم، اقلاً

میگفتی علیک السلام!

سارا - تو گفتی سلام؟

یعقوب - ببخشید، سلام!

سارا - تنک یو! های سویت هارت!

یعقوب - تودانی و خدا، صبح تا حالا با این زبون الکن با این زبون نفهم ها سروکله زده ام بته - تویکی شاخوبردار که اصلاً حال و حوصله انگلیسی بلغور کردن ندارم (پاکت هارا میگذارد و عزم خارج شدن از آشپزخانه را دارد)

سارا (در حالیکه با سرانگشت به پاکت ها اشاره می کند) - جک دارینگ. پاکت هارا پیش از اینکه بری توی دین و مشغول ری لاکس کردن بشی، خالی کن.



میترا رحیمی

Mitra Rahimi

صحنه نمایش:

دست راست صحنه اطاق نشیمن قرارداد که در آن میل های چرمی بزرگ سیاه و سفید راه راه مدرن روی تلوویزیونی که گوشه صحنه قرارداد و تماشاچیان فقط پشت آنرا می بینند قرارداد شده. وسط صحنه سالن پذیرائی است که با میل های استیل پر نقش و نگار قرمز و سبز و بنفش پر شده. میزهای جلو این میل ها مرمری است که بعضی سفید و بعضی سیاه است. دست چپ صحنه اطاق نهارخوری قرارداد با یک میز سیاه بزرگ مدرن که رویه آن شیشه است. صندلی های نهارخوری سفید است با نشیمن های راه راه سیاه و سفید. آشپزخانه که پشت سالن نهارخوری قرارداد با پیشخوان کوتاهی از هم جدا شده و تماشاچیان میتوانند قفسه های آشپزخانه را که رنگ آن آلبالویی است ببینند.

یعقوب - هنوز از راه نرسیده خرچقالی شروع شد، هان؟ پس کلفت مکزیکی گرفتیم برای کجامون؟ میکنم، چشم! اما ترارواح پدتر اگه دیگه منو جک صدا بزنی - بدم میآد. جک مال زیر ماشینه پنجره. من یعقوب بدنیا اومدم، یک عمر هم یعقوب بودم - واسه چی بشم جک؟

سارا - سویت هارت، ایت ایز اوکی... ایت ایز وری اوکی... جک اسم قشنگیه. ریه لی! اصلاً خودش یک چینجه. یک چیز دیفرته - چه عیبی داره؟ حالا منکه هرچه ازت خواهش میکنم منو سیرا صدا بزنی که نمسی زنی - سرت را بخوره! اقلأ یاد بگیر که خودت صاحب کلاس بشی.

یعقوب - (با فریاد) - من... من... یک چیزی میکنم ها! (میرود توی اطاق نشیمن و خود را روی مبل میاندازد و فریاد میزند) ماریا، ماریا...

ماریا از در پشت نهارخوری وارد میشود. لباس مشکی یقه بازی بتن دارد با پیش بند سفید. قد متوسط، پاهائی چاق و کمری پهن با چشمانی سیاه و گیوا و چهره ای سبزه درحالیکه راه میرود بدن خود را تکان میدهد.

ماریا - یس مستر جک، گود ایوی نینگ!
یعقوب - ماریا، پی لیز وان بی یر - تگری، اوکی؟

ماریا - (درحالیکه لبخند میزند) - یس مستر جک، تگری. آجوتگری، اوکی!
(به یعقوب چشمک میزند)

یعقوب - (زیر لب) - برو ور پریده، برو! برو قلمبه اطوار، برو آجورا بیار...
(سارا سر میرسد و یعقوب خود را جمع و جور میکند.)

سارا - چی میگفتی، قلمبه چیه؟
یعقوب - (دستپاچه) هیچی بابا، ظهري رفتم غذای مکزیکی خوردم، همینطوری قلمبه شده توی گلوم مونده، گفتم آجورا بیاره بفرستم دنبالش پائین بلکه گلوم

واشه! بیخود نیست که اینها اینقدر بی ریخت می شن. از بسکه از این آشغالهامی خورند دیگه؟ هیکلش را نگاه، مثل دسته هونگ میمونه!

سارا - وقتی بهت میگم کلاس نداری برای همینه! رفتی رستوران مکزیکی غذا خوردی. هم غذای مکزیکی تو گلوت گیر کرده هم این کلفته! اینهم شد قصه اون دختر سالوادوریه که هنوز نرسیده اینقدر دور و ورش چرخیدی که گذاشت رفت؟ تو خیال می کنی با بچه طرفی؟ نه هانی، من اندرستاندینگ دارم - یعنی می فهمم، اوکی؟

یعقوب - بابا من پیرشدم رفتم پی کارم. ما بقول معروف آرد خود بیخته و غربال آویخته ایم. من پیر و پاتال را دیگه کی بهم نگاه میکنه؟

سارا - اما تو که نگاه میکنی؟ پارسال سه بار عینک عوض کردی که خوب بتونی چشم چرونی بکنی - تونمی فهمی. هیچ چیز جای «لاو» را نمسی گیره - اونهم «لاو» واقعی. منو باش که دارم «لاو» را برای چه آدم بی... بی... بی کلاسی توضیح میدم. سعی کن یک ذره هم شده اندرستاندینگ خودتو بالا بیاری.

یعقوب - خانوم سیرا خانوم. پاشو به چیزی بده بخوریم بعد بنشینیم راجع به «لاو» حرف بزیم.

سارا (درحالیکه بطرف آشپزخانه میرود) - دیدی حالا که محتاجی و خوراک میخوای، چقدر راحت میتونی بگی سیرا. اسم فرنگی خوشگلیه واله!

یعقوب - آره بابا، سیرا قشنگه، چهارراه قشنگه، (ماریا با سینی که روی آن یک لیوان بزرگ آجوت قرار دارد وارد شده، دولا میشود و آجورا جلو یعقوب میگردد و سینه هایش نمایان می شود. یعقوب درحالیکه حواسش شش دانگ متوجه ماریاست، آجوت را بر میدارد) قشنگه جونم، قشنگه...

ماریا - سینورجک، وات ایز گاشانگه؟

سارا (با تغییر به ماریا) - ماریا! گواوت! سون! (ماریا سرش را زیر میاندازد و با لبخندی شیطننت باره به یعقوب از صحنه خارج میشود)

یعقوب - بی همه کس چقدر پرورده! خوب کردی انداختیش بیرون.

سارا - دست پیش میگیری که عقب نمونی؟ کم مونده بود بلند بشی بغلش کنی اونوقت جلو من جانماز آب میکشی؟

کامران از در کنار نهارخوری وارد میشود. یعقوب با اشاره سارا را دعوت به سکوت میکند.

کامران - سلام بابا، سلام مامان. دو باره شما سرشاخ شدید؟

یعقوب (دستپاچه) - کدوم سرشاخ، داشتیم همینطوری حرف میزدیم

سارا (نگران) - هلو «کیسی»! هوآریو مامان جان؟

کامران (درحالیکه سرش را بحال تمسخر به طرفین تکان میدهد) - همینطوری حرف میزدید هان... با بچه طرفید؟

یعقوب (میخواهد موضوع را درز بگیرد) یا اله سارا. شام چی شد. اصلاً شام چی داریم؟

سارا - لازانیا و سوفله قارچ.

یعقوب - دوباره خمیر ورنیامده و پنیر دم کرده میخوای خورد ما بدی؟

سارا - نه خیر، نان سنگک و پنیر و سبزی هم هست که خوب به کلاس تو میخوره، تو بخور! جون توی جونت کنند... (حرفش را میخورد)

سارا و ماریا مشغول چیدن میز می شوند. کامران رو بروی پدرش می نشیند.

یعقوب - امروز چکارا کردی، اداره چه خبر بود؟

کامران - هیچی، همون مسخره بازی همیشگی! دوباره با رئیس گرد گیری مون شد.

یعقوب - صدبار بهت گفتم به پرو پای این آمریکائیا نیچ. آدم ساده تر و گول



ماریا - اوه دیس ایز لازانیا
 یعقوب - همین - لازانیا.
 کامران (با دلخوری) - باباجون، اگر
 دوست ندارید من پاشم براتون نیمر و
 درست کنم آخه خوب نیست. مامان
 زحمت کشیده...
 سارا - آخ چی بگم «کی»، این «جک»
 اصلاً کلاس نداره - نداره جونم نداره!
 یعقوب (از روی صندلی بلند شده و
 انگشت نشانه خود را بطرف سارا میگیرد)
 من «جک» نیستم و یعقوبم، این کامرانه
 «کی» نیست، تو هم سارا خانوم دختر
 یقوتیل خاک اندازی نه «سیرا»! کدوم
 کلاس عزیز من؟
 کامران - باباجون، خواهش میکنم کوتاه
 بیایید.
 سارا - این کوتاه بیاد، این! «جک» رو
 ولش کنی تا فردا صبح از این «رَبیش» ها
 میگه!
 یعقوب - «رَبیش» بیخ ریش...
 استغفراله، میگم ها - «رَبیش» این کوفت
 و زهر مارهائییه که تو باسم نهار و شام تو
 حلق من می چپونی. آقا، محض رضای
 خدا یکی بین من و این زن قضاوت کنه.
 من توی این خونه هم گشنگی میخورم هم
 متلک - عجیبه بخدا، راستی راستی امر
 بخودش هم مشتبه شده. عزیزم، تو دختر

شد ترا هم با خودم میبرم ولی تا اینجا
 از مایه خوردیم تا ببینیم چی میشه.
 سارا - آره مامی. تو رئیس را دعوت کن.
 من برات یک مهمونی خیلی «های
 کلاس» میدم، اونوقت برات «آندرستاند»
 میشه که ما کلاسمون بالا است. فکر
 میکنم بیف استروگانف بدیم با پاته جگر
 و استیک نیویورکر.
 یعقوب (با فریاد) - ماریا! پیسی پی لیز!
 (خطاب به سارا) من نمی فهمم غذای
 ایرونی چه شه که آدم باید از این آشغالها
 بخوره. آخه این چیه؟ یک مشت خمیر
 ورنیومده را برداشتند با پنیر هلندی دم
 کردند اسمش را گذاشتند... این اسمش
 چه زهرماریه؟ (سارا و کامران سکوت
 کرده با دلخوری به او نگاه میکنند)...
 جواب نمیدید؟ باشه (دوباره با فریاد)
 ماریا!...
 ماریا - با عشو وارد می شود سی سینور
 جک.
 یعقوب - اسم این چیه - نیم آف دیس ایز
 وات؟
 ماریا (درحالیکه به بشقاب او اشاره
 میکند) دیس ایز پلیت...
 یعقوب - پلیت و مرض - نو، نیم آف فود -
 اسم این (به غذای داخل بشقاب اشاره می
 کند)

خور تراز اینها پیدا نمیشه. یکشب با زن و
 بچه اش دعوتش کن اینجا، یک چلو
 خورش بادمجون و جوجه کباب سیروپر
 ببند به نافشون، تمومه.
 کامران - اونطور هم که فکر میکنید
 نیست. اینها چنان آدم های نمک شناسی
 هستند که فکر نمک گیر کردنشونهم
 بیخوده.
 یعقوب - حالا تو اینکار رو بکن، اگر بد
 دیدی بامن.
 سارا - شام حاضره، پاشید بیایید.
 یعقوب و کامران درحالیکه برمیخیزند و
 بسوی میز نهارخوری میروند به گفتگوی
 خود ادامه میدهند می نشینند و مشغول
 خوردن شام می شوند.
 کامران - نه باباجان! تو دنیا هیچ کاری،
 کار آزاد نمیشه. آدم اوسای خودشه و به
 هیچ آقا بالاسری هم نباید حساب پس بده.
 یعقوب - ای بابا! اینقدر ایرونی توی داون
 تاون دکون وا کردند و لباس و کفش و
 کلاه میفروشنند و سرقفلی میدان و روی
 دست هم میرن و برای هم میزنند که حد و
 حساب نداره. میگن «آواز دهل شنیدن از
 دور خوش است» همه خیال میکنند داون
 تاون پول پخش می کنند - این خبرهام
 نیست - کارت را دودستی به چسب،
 انشالله اگر وضع من توی داون تاون خوب



شازده فر اطریشی نیستی. بابای تو خدا
بیامرز آقا یقوتیل خاک انداز بود یانه؟
سارا (حرفش را قطع میکند) تو پسر کی
هستی؟
یعقوب- من پسر میرزا یزقل بینه دار حموم
عمومی سر محله، خوب شد؟
کامران- میشه من دو کلمه حرف بزنم؟
یعقوب- بفرما
سا را سکوت می کند.

کامران- مامان جون، این مهمونی که
شما میخواهید برای من بگیری را چکارش
میکنید که «های کلاس» میشه؟ اینو
میتونید برای من تعریف کنید؟

سارا- منو دست انداختی؟ تو خودت از
هفته سالگی رفتی اروپا- انگلیس درس
خوندی. بعدش هم اومدی امریکا، «های
کلاس» بودن رو یاد گرفتی، حالا از من
میرسی؟

کامران- ببخشید مامان جون، اما من
میخوام برداشت شما راز این دو کلمه
بدونم.

سارا- حالا چیه، بابات رو «ساپورت»
میکنی عوض اینکه مامانت رو «ساپورت»
کنی؟ اینهم مزد دست یک مادر مهربون
که تموم عمرش رو پای شما ها «و بست»
کرد!

ماریا (از آشپزخانه، سینی بدست وارد می
شود)- اکسیوز می، آریوفی نیست؟
کامران- پس پلین!

یعقوب- ماریا، ماریا! میوه پی لیز.
بخوریم بلکه جای شام رو بگیره. اورنج
پی لیز (دستپایش را بلند میکند و ادای
اینکه دو تا پرتقال توی دستپایش گرفته
را در میآورد و بعد پنجه هایش را بهم فشار
میدهد و به ماریا چشمک میزند)

کامران- بابا! شما را بخدا بس کنید.
انگار حرمت زناشویی و زندگی خانوادگی
توی این خونه دیگه وجود نداره. مامان هم
که قربونشون برم، اینقدر توی امواج
اختلاف طبقاتی برای رسیدن به «سطح

کنید، نهارخوری، آشپزخانه- بهر کدوم
نگاه می کنی یک فاجعه است. روزی که
اینها را می خریدید، من التماس های
خدارا کردم که کمی رعایت آرامی محیط
زیست خودتونو بکنید، اما نه! مامان
مبلمان مدرن میخواست و اطاق نشیمن را
فتح کرد- بابا مبلمان استیل میخواست و
سالن و نهارخوری را تصرف کرد و
آشپزخانه هم ماند به سلیقه کارگراهل
سالوادور که باین روز و روزگار آلبالوئی
افتاد! به دوروبر خودتون نگاه کنید، همین
شیوه چیدن اسباب منزل نشانه درهم
ریختگی مبانی برداشت شما از زندگی
است، از رابطه تون با همدیگر گرفته تا
رفتارتون با من!

یعقوب- خدا رحم کرده ما هزارتا هم
حسرت خور داریم. این خونه باین قشنگی
چه شه؟ توفربونت برم - صدبار تا بحال
گفتم وقت زن گرفتنت شده.
خدارا شکر کن من و مادرت
سردوتاخواهرو یک برادارت راسامون
دادیم، مونده توتو تغاری مون. برو برای
خودت یک زن بگیر، خونه هم من کمک
می کنم بخر، اونوقت هر جور دلت میخواد
خونه بچین- دست هم از سر کچل ما
بردار!

کامران- اشکال همین جاست. من دست

بالا» گیر کردند و دارند دست و پا میزنند که
انگار نه انگار که شما اینقدر باین دختره
دله گی میکنید!

یعقوب- نفهمیدم چطور شد؟

سارا- آه قربون دهنتم. بلکه تو جلو چشم
چرونی و لاس زندهای این آدم رو بگیری،
آخه ما هم آبرو داریم مرد- وات ایز دیس؟
یعقوب- (خطاب به کامران) حالا دوتائی
تون بند کردید بمن- چیه؟ بقول خانم
انگار تو هم توی «بد مود» هستی؟

کامران- نه قربون شما برم، نه تصدق شما
برم. امشب من توی حال و هوای ترکیدنم.
ترکیدن از دست پدر و مادری که
برداشتشون از زندگی یک مشت چیزهای
واهیبه و غیر منطقی و نامتجانس و
ناهماهنگ و پوچ!

سارا- مثلاً؟

کامران- مثلاً از همین خونه شروع
میکنیم. توی اطاق نشیمنی که آدم دنبال
آرامش اعصابه را تماشا کنید- مبل های
راه راه سفید و مشکی مدرن، تلو یزیون مبله
سبک دهاتی های امریکائی، قالی سرخ
سرخ کرمان، تابلوی جنگ رستم و
اسفندیار به دیوار و صدتا تضاد دیگه.

بیائیم سالن، به مبل های استیل که با
مبلمان اطاق نشیمن می جنگه و در ضمن
خودش هم سرخابی سفیدابی است نگاه

کدوم دختر رو بگیریم بیارم تو این خونه که از دست جنون طبقاتی مامان و اداهای شما نگذاره و درنره؟ اونهم در شرایطی که شما ابتدائی ترین اصول آداب معاشرت را بلد نیستید ولی ادعاتون از سرشناس ترین سازده های ارو پائی هم بیشتره. سارا- وای خاک عالم، مثلاً ما چیکار باید بکنیم؟

یعقوب - شما مامان، وقتی میگید «وای» اگر غذا توی دهانتونه، اول لقمه توی دهنتون را قورت بدید بعد صحبت کنید. (صدایش را بلند می کند) شما ابتدائی ترین اصول بقول خودتون «های کلاس» بودن را نمی دونید، شما هنوز نمیدونید که چنگال را باید بدست چپ گرفت و کارد را بدست راست، که توی یک مهمونی وقتی ده جور غذا سرو می کنند، همه ده

جور غذا را کوه نمی کنند توی بشقابشون و روش هم دسر بریزند، که همانجا کنار میز نمی ایستند و راه را برای دیگر مهمانانی که منتظر خوردن غذا هستند نمی بندند؛ که آنها که بقول آمریکائی ها «آداب غذا خوردن» می دانند، موقع خوردن صدای ملج و ملوچ راه نمی اندازند؛ که صدمن چربی و خورشت دور لب لوجه شان مالیده و ماسیده نیست وقتی غذا می خورند و مرتب با دستمال مواظب نظافت دهان خود هستند؛ که بشقاب غذای خود را تمام می کنند و وقتی تمام شد کارد و چنگال و قاشق را بسموازات هم توی بشقاب میگذارند، نه بشکل ضربدر، چرا که کارت و چنگال موازی گذاشته شده یعنی «شام صرف شد، سیر شدیم و ممنون»؛ که وقتی صرف غذا تمام شد و با خلال دندان

به جان دندان های خودشون افتادند، دست کم دستشان را جلوی دهانشان میگیرند و آنچه را با خلال دندان از لای دندانهای بیرون آورده اند با نگاه تحسین آمیز نظاره نمی کنند و دو باره به دهان برگردانند (با فریاد) که تازه هیچ انسانی با هیچکدام از اینها هم «های کلاس» نمیشه. های کلاس یعنی انسان بودن و به شرف انسانی احترام گذاشتن- همین! (برمی خیزد و از در طرف اطاق نشیمن از صحنه خارج می شود).

یعقوب (بهت زده، خطاب به سارا)- دیدی، آخرش پسره را دیوانه کردی! سارا- گفتم عزیزم، هزار بار گفتم، تو اصلاً کلاس اونونداری که این حرفها را بفهمی. نیستی آقا، «های کلاس» نیستی!

پرده می افتد.

دکتر داریوش سامی

دارای بورد تخصصی بیماریهای کودکان
فوق تخصص در بیماریهای غدد مترشحه داخلی
اختلالات رشد (قدی- مغزی) دیابت- تیروئید- چاقی

بورلی هیلز

۹۴۰۱ ویلشر بلوارد - نبش خیابان کانن سوئیت ۷۳۵

تلفن ۰۶۰۷-۲۰۵ (۲۱۳)

دکتر جمشید نظریان

Diplomate, American Board of Surgery
General & Thoracic Surgery

متخصص جراحی عمومی از امریکا

فوق تخصص جراحی قفسه سینه

دارای بورد تخصصی جراحی از امریکا

جراحی پستان، تیروئید، فتق، هموروئید، واریس، دستگاه گوارش و

فوریت های جراحی - جراحی قفسه سینه و ریه

Ceders Sinai Medical Office Tower

8631 W. 3rd St., Suite 815E

Los Angeles, CA 90048

مطب در سیدرساینای تاور

(213) 854-1174

تلفن ۲۴ ساعته

M. Yagoub-Zadeh
General Dentistry Orthodontics

دکتر منصور یعقوب زاده

متخصص از فرانسه با سابقه تدریس در فرانسه و ایران



ارتودنسی

• ردیف کردن دندانها و زیبایی

• دندانپزشکی عمومی

• انواع روکش

• روت کانال

• ترمیمی

• باندينگ

• جراحی فک و دهان توسط جراح متخصص

11859 Wilshire Blvd., Suite 505

West Los Angeles, CA 90025

(213) 478-3132

قلب گریان...



سال است گریه میکند. - برای که؟
 - برای خود، برای ناعدالتی ها و بی رحمی های متنوع به متنوع، برای شش میلیون کشته شدگان هولوکاست، برای وعده های بوقوع نیپوسته و امیدهای خاکسترشده، برای سرنوشت بازگشت به سرزمین پدران خود (بعد از دو هزار سال دربدری) هنوز باید قربانی بدهد و دنیا نمیگذارد آب خوش از گلوی مردم آن پائین برود... برای زن بیوه من و چهار فرزند یتیم من که امروز صبح وقتی منزل را ترک میکردم در خواب بودند و فرصت وداع دست نداد...
 - این قلب یهودی مثل اینکه فقط برای خود و اُمت خود گریه میکند.
 - نه... قلب یهودی قلبی همگانی است و حتی برای دشمنان خود و تو و همسرت و دختر تو جمیله (که نگران عکس العمل متعصبین و تروریست های همکیش تو هستند) اشک میریزد... آری قلب یهودی برای همه گریه میکند و بین دوست و

میکردند و دستگاه های مختلف بنحو اسرار آمیزی با هم نجوایی داشتند و بطور خفیفی غلغل میزدند و حُباب بیابا میفرستادند و پرستارها هم موقتاً آن منطقه را ترک کرده بودند.
 هانا نفس گرمی را بروی صورت خودش حس کرد. چشمان خود را گشود و دید فرد غریبه ای در لباس نظامی بروی تختخواب او خم شده و دستش را با ملاحظت به پیشانی داغ و سوزان او گذاشته است.
 - تو کیستی؟
 - من روح زیو آن افسر اسرائیلی هستم که قلبش در سینه تو میپد... ساعتی قبل من بدست یکی از تروریست های همکیش تو کشته شدم و حال قلب مرا در سینه تو جای داده اند و عمر تازه ای بتو بخشیده اند از آن مواظبت کن... این هدیه من بتو است.
 هدیه یک یهودی به یک عرب است.
 - ولی چرا قلب تو در سینه من دائم گریه میکند؟
 - قلب یهودی همیشه گریه میکند. دو هزار

در ۱۷ نوامبر امسال زیو ترام یک سرباز ذخیره اسرائیلی در منطقه (نوار) غزه مورد حمله تروریست های فلسطینی قرار گرفت و جان سپرد.
 در همان روز (با موافقت خانواده این سرباز شهید) در بیمارستان هاداسا قلب او را در سینه «هاناخدر» یک عرب ۵۴ ساله جای دادند.

هاناخدر هفته ها در بیمارستان هاداسا با بیماری قلبی خطرناکی دست بگریبان بود و انتظار پیوند قلب داشت اندکی بعد از نیمه شب او در اطاق نیمه تاریک بخش مراقبت های حیاتی (آی. سی. یو) بهوش آمد و حس کرد قلبی قوی و سالم در سینه دریده او میپد و خون حیات بخش را به اعضا و جوارح او میرساند.
 حال هیجانی باو دست داد و خواست تکان بخورد ولی درد شدیدی در قفس سینه خود حس کرد و دوباره بهوش شد. اطاق بخش آی. سی. یو خنک و خلوت بود و کامپیوترها نور سبزرنگ خودشان را پخش

دشمن فرقی نمیگذارد.

- ولی من چه گناهی کرده ام؟ من چرا باید تنعمت عمر خودم را با قلب لرزان و گریبان یک یهودی در سینه خود دست بگریبان باشم و مورد تحقیر و استهزا و حتی تهدید مردم خود قرار گیرم؟ من بازنده ام.

- برعکس... برعکس تو برنده ای. در این حادثه من جان خودم را فدای مملکت خود کردم و زنی بیوه و چهار فرزند یتیم بجای گذاشتم ولی تو قلبی طلائی هدیه گرفته. قلب گریبان و خونین من سمبل و نماینده گذشت ها و بزرگواری ها و شکنجه ها و در بدری ها و آوارگی های یک قوم ستمدیده است. قومی که میخواهد گذشته خونین و وحشیگری های فاجعه «هولوکاست» را پشت سر بگذارد و چند صباحی با دنیا و همسایه های خود در صلح و صفا بسربرد ولی دنیا هنوز نمیخواهد این حق مادرزاد را به آنان اعطا کند و تروریست های عرب هم (که اسم بی مسمای گروه آزادی بخش را بروی خود گذاشته اند) در صف اول این حملات ظالمانه قرار دارند.

بیش از ده قرن پیش و در قرون وسطی غرب به سخاوتمندی و مهمان نوازی و گذشت و کمک بهمنوع و توسعه دانش و فلسفه و عدالت و مساوات معروف بود و دنیا هم از این خوان نعمت طرفی بریست ولی بعلمی اسرارآمیز بتدریج همه چیز عوض شد و آن فرهنگ و آن خصلت های نیکو (بخصوص در مورد روبرو شدن با دولت اسرائیل) جای خود را به کینه جوئی و تعصب و انتقام و خصومت داد. خیلی از زعمای سردمداران شما و گروه های قسی القلب تروریستی فقط خون می بینند و خون میخواهند و اموری را که باید بیاد بیاورند فراموش کرده اند و اموری را که باید فراموش کنند حتی در خواب هم بیاد دارند. اینها فقط برای انتقام گرفتن و کینه

توزی زندگی میکنند: انتقام فردی، انتقام قبیله ای، انتقام مسلکی، انتقام آئینی، انتقام برای خاطر انتقام... و توده بی پناه و بیچاره عرب هم این طوق لعنت کینه و نفرت و لجبازی و بی رحمی سردمداران خود را (از روی میل یا تعبداً) بگردن گرفته است و بتدریج با خون این قوم عجیب شده است و کمرشان را شکسته است.

شاید شما اعراب بهمان اندازه که دشمن خونی اسرائیل هستید بهمان اندازه هم کینه و نفرت از یکدیگر را در دل میپرورانید.

باطراف خود نگاه کن: به سوریه و عراق (دو دشمن خونی) نگاه کن، به لیبی و مصر و عربستان سعودی و قتل عام های حافظ اسد در سوریه نگاه کن، به کینه های قبیله ای و به کشت و کشتارهای داخلی گروه های تروریستی در سر فرماندهی آنان در لیبی نگاه کن.

ملت ها هم مثل افراد نقاط ضعف و عیوب آشکار و نهفته دارند: این سنگ آسیا و این طوق لعنت (خصومت و کینه عرب به عرب) شما را بزانو درآورده و برایتان خیلی گران تمام شده است و سیاست های شوم و استعماری اجنبی هم قرن ها از این خصلت شوم سوء استفاده کرده و این آتش را دامن زده است و ما هم به آتش شما سوخته ایم.

به شورش در سرزمین های عرب نشین نگاه کن: سردمداران شما با مهارتی ابلسی در کودکان خردسال و زنان پیر و جوان شما این آتش کینه و نفرت را دامن زده اند و هرقلوه سنگی که از دست یک پسرزن ۷۰ ساله یا کودک ۷ ساله بسوی ما پرتاب میشود سمبل نفرت «خارج از کنترل» و کینه جوئی و انتقام جوئی به ناحق «تحریک شده» است.

هر عرب میانه رو و اعتدالی که به ثبوت همکاری با اسرائیل ترور میشود عصاره قرن ها نفرت و کینه «عرب به عرب» است که ماسک مخالفت با

اسرائیل را بچهره زده است و دود آن بچشم توده صلح جوی عرب هم میرود.

ببین این گروه قسی القلب با انور سادات میانه رو چکار کردند... ببین چند بار بر علیه ملک حسین سوء قصد شد و اسید در قطره چکان بینی او ریختند...

ببین صدام حسین و حافظ اسد چطور بخون هم تشنه اند و سایه یکدیگر را با تیر میزنند

ببین قذافی چه میگوید: هر اقدام و برنامه ای که به اسرائیل و امریکا صدمه بزند مورد حمایت و پشتیبانی اوست ...

به سرزمین نفرین شده و ویران لبنان و ۱۴ سال برادر کشی و قصابی نگاه کن... به دارودسته خونخواری که نام خد اراروی گروه خود گذاشته اند ولی از کشتار بی گناهان و حتی همکیشان خود با کی ندارند و دست این خدایان راهم از پشت بسته اند نگاه کن ...

این فرمانروایان انتقام جو و قلابی برای تسکین این حس کینه جوئی و انتقام (چه از اسرائیل و چه از یکدیگر) حاضرند برای یک دستمال قیصریه را آتش بزنند و این خصلت شوم بی رحمی و بی گذشتی و انتقام جوئی آنان برای توده عرب غم انگیز و ویران کننده بوده است.

- ولی فراموش نکن شما یهودیان هم چندان آتش دهن سوزی نیستید و هروقت خدای شما شما را مورد امتحان قرار داد اغلب رفوزه شدید و خودتان را پیش خدا و دنیا خیط کردید. هروقت باریتعالی یک لقمه نانی جلوتان انداخته است و هدیه ای بشما اعطا کرد بجای شاکر بودن گستاخ شدید و نتوانستید آنرا نگاه دارید. بر علیه ولینعمت خود قیام کردید و همه رشته ها پنبه شد.

- شاید توتا حدی ذیحق باشی ولی ما کینه جو و انتقام جو نیستیم ما قومی دل رحیم و نوعپرست هستیم و دلمان همیشه برای دنیا سوخته است.

- از خود تعریف کردن چندان مایه ای نمیخواهد.

- از خود تعریف کردن نیست... بین! الان در یک بیمارستان یهودی (هاداسا) و در یک مملکت یهودی، قلب یک سر باز یهودی را که ساعتی پیش بدست یکی از تروریست های همکیش تو (و خصم و دشمن ما) شهید شده است در قلب تو جا داده اند ولی در چند کیلومتری اینجا قلوه سنگ و تیرکمان برای ما ول میکنند و بخون ما تشنه هستند و حتی جان تو و خانواده تو هم توسط همکیشان متعصب و کینه جو و کوتاه فکر تو درخطر است.

- ولی شما هم با ما خوب نکرديد و امروز هم مثل ۳۸۰۰ سال پیش مارا از خانه و زندگی خودمان رانديد و مارا آواره کرديد.

- نمی فهمم... توضیح بده...
- اقرارکن که شما و اجداد شما هم از تعصب و بی رحمی و انتقام جوئی (و سایر عیبوی که به ما اعراب می بندى) میری نبوده اید و از همان بدو تاریخ در ۳۸۰۰ سال پیش قیافه حقیقی خودتان را بما نشان دادید.

- از چه واقعه ای صحبت میکنی؟
- از واقعه سارا و هاجر از واقعه بیرون راندن هاجر و اسماعیل. درحالیکه سارا در خیمه مجلل و مخملی خود اسحق را درآغوش میکشید و قربان صدقه او میرفت ابراهیم هاجر فرزند معصوم و خردسال او را (که زن و فرزند او بودند) با یک کوزه آب روانه صحرای بی آب و علف تقریباً یک مرگ حتمی کرد...

- هرملتی درتاریخ خود فصولی را دارد که چندان باعث سر بلندی و افتخار نیست. ما هم از این سانحه در تاریخ چند هزارساله خودمان چندان سر بلند نیستیم و میدانیم بی عدالتی شده است.

هانا خنده ضعیفی کرد و گفت: این اولین باری است که می بینم یک نفر یهودی به این امر اقرار میکند!

- هانا چرا میخندی...؟ وجدانت ناراحت نباشد چون این سانحه بیرون راندن هاجر و اسماعیل درحقیقت یک توفیق اجباری بوده است و برای اولین بار ما فرزندان هاجر برنده درآمدیم و شما فرزندان سارا بازنده و مثل «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» در این مرحله صدق کرده است.
- کدام مرحله؟

- شاید بنظرت افسانه بیاید ولی وقتی اسماعیل از تشنگی بجان آمد و از درماندگی با پاشنه پای برهنه خود زمین شوره زار را خراشید و گریه کرد، ناگهان چشمه آبی فوران زد و او و هاجر را سیراب کرد.

- از باریتعالی هر معجزه ای برمیآید...
- اشتباه میکنی... این حادثه از معجزه هم بالا تر بود و از یک بابت وعده ای بود به هاجر و اسماعیل و اختطاری بود به سارا و ابراهیم و اعقاب «بدنیا نیامده» آنان.
- چه اختطاری؟ چه وعده ای؟

- تشنگی و عطش هاجر و اسماعیل را بیهوده شما ۳۸۰۰ سال بعدش به ما اعراب (اعقاب اسماعیل) پاداش داد و سه چهارم منابع نفت دنیا در خاورمیانه در زیر پای ما درآمد ولی چند قدم آنطرف تر در سرزمین موعود شما فرزندان اسحق «درناز و نعمت بزرگ شده» برای یک قطره آن له له میزنند و التماس میکنند. این گوشمالی باریتعالی بود به سارا و فرزندان او و آجری بود به هاجر و اسماعیل. تو چه میگوئی؟
- زیولبخندی زد و گفت:

- تفسیر و تعبیر شاعرانه و عجیبی است و من تا کنون آنرا نشنیده بودم.

چند لحظه ای به سکوت گذشت و زیو از جا بلند شد و درحالیکه بطرف در میرفت گفت:

- هانا از قلب من خوب نگهداری کن. خدا حافظ... خدا حافظ.

- صبر کن... صبر کن. من کمک میخواهم.

- چه کمکی؟

- من ۵۴ سال دارم و ۱۲ ساله بودم که خانه و زندگی خودمان را از دست دادیم و من همیشه کینه شما ملت را در دل داشته ام و نتوانسته ام شما را ببخشم و هروقت کُشته داده اید من دلم غنچ زده است و قلبم از شادی لبریز شده.

- ولی از حالا قلب من در درون تو میپزد!
- میدانم... میدانم ولی همین امر مرا نگران و متوحش کرده است. من قلب یک یهودی را در سینه دارم ولی با مغز یک عرب فکر میکنم این دو دائم در مبارزه خواهند بود. بمن کمک کن... بگو چطور میتوانم بین این دو صلح و صفا و هم آهنگی را برقرار کنم...؟ وقتی احتیاج به راهنمایی داشتم کجا ترا گیر بیاورم؟... قلب تو دارد باز گریه میکند. مرا راهنمایی کن... قبل از رفتن آنرا آرام کن...

سَبَح زیو خم شد و دست خودش را روی سینه دریده هانا گذاشت و یک قدیش گفت و قلب آرام شد.

هانا که دچار ضعف شده بود و داشت باز بیهوش میشد با صدای ضعیفی گفت:

- زیو... زیو من سالها پیش در ترجمه کتابی از یکی از مورخین معروف امریکائی خواندم که وقتی در قرن پانزدهم فردیناند و ملکه بی رحم و حریص او یهودیان را با وضع فجیعی از اسپانیا راندند و خانه و زندگی و مایملک آنها را غصب کردند کمتر مملکتی آنها را بخود راه داد و فجایعی که بر سر این آوارگان آمد دلخراش بود. از غم انگیز ترین فصول این آوارگی و در بدری وقتی است که در یکی از ممالک ساحل افریقا شایع میشود که این پناهندگان جواهرات و سنگهای ذقیمت خود را بلعیده اند که بدست دیگران نیفتد. بومی های بی رحم با وحشیگری هزاران نفر از این پناهندگان را بقتل میرسانند و سینه آنها را به امید یافتن جواهرات خیالی میدرنند ولی غیر از خون دلمه بسته چیزی

نمی یابند.

من وقتی این کتاب را خواندم (با اینکه کینه شما را در دل داشتم و در همان روز سر بازان شما خانه برادرم را بجرم همکاری با تروریست ها منفجر کرده بودند و گلوله های پلاستیکی شما یکی از فرزندان مرا مجروح کرده بود) دلم سوخت و گریه کردم و از بی رحمی همتوعان خود خجل شدم. ولی تو امروز درس ذیقیمتی بمن دادی و چشم مرا ناگهان باز کردی.

- چه درسی...؟

دو قطره اشک از گوشه چشمان هانا نیش زد و گفت:

- آن وحشی هائی که شکم و سینه زنان و مردان همکیشان آواره اسپانیائی ترا دریدند و با دستان پلید و خون آلود خود بدنبال

جواهرات و برلیان های خیالی گشتند و دست خالی باز آمدند کور خواندند و برلیان اصل را نادیده گرفتند.

- کدام برلیان؟

- برلیان «قلب یهودی» - برلیان قلب لرزان و گریبان و رشوف و شکسته یهودی... برلیان قلبی طلائی که صاحبان آن همیشه مورد امتحان یهوه قرار گرفته اند و با اینکه همیشه برنده در نیامده اند امید و ایمان خود را از دست نداده اند و با این کار خود هم یهوه را بخشیده اند و هم دشمنان بی رحم خود را...

ولی امروز من این برلیان و این گوهر شبحراغ را در سینه دارم و آن قلب تو است... درود بر تو و درود بر قلب تو و درود بر ملت نظر بلند و نوعپرست و پُسر

شفقت و رنج دیده تو...

زیو... من با قلب یهودی و مغز عرب بمیان همکیشان تو و خود خواهم رفت و پیام تو و پیام قلب تو و پیام امت ترا به آنان خواهم رساند... نگران نباش من از قلب گریان تو نگاهداری خواهم کرد.

ما همه راه گُسم کرده ایم و همه غریبه شده ایم، برای ما زنده ها دعا کن. برای هم کیشان خود و همکیشان من دعا کن...

نزدیک به چهل قرن پیش «اسحق شما» و «اسماعیل ما» در زیر یک سقف (درخیمه ابراهیم) برای مدت کوتاهی با هم بسر بردند... برای رجعت ما بخیمه ابراهیم دعا کن...

خدا بهمراه تو... خدا بهمراه تو. به امید دیدار... شالم... شالم...

نقدی بر چند اثر از نویسندگان یهودی:

ترجمه مزامیر داود و امثال سلیمان

آقای حبیب ترمه ای در طی دو جلد، مزامیر داود و امثال سلیمان و برخی دیگر از نوشته های منتسب به این دو پادشاه رابه زبان فارسی به رشته نظم درآورده و برای آنکه جنبه عرفانی و معنوی مزامیر حفظ شود این نوشته را به سبک مشنوی بفارسی برگردانده و نویسنده در کوشش خود کاملاً موفق بوده است.

امثال سلیمان به بحر متقارب سروده شده و اشعار از انسجام لازم برخوردار است.

قرائت این دو کتاب و سایر نوشته های آقای ترمه ای به همه علاقمندان به آگاهی از ادبیات والا و غنی یهود توصیه میشود.

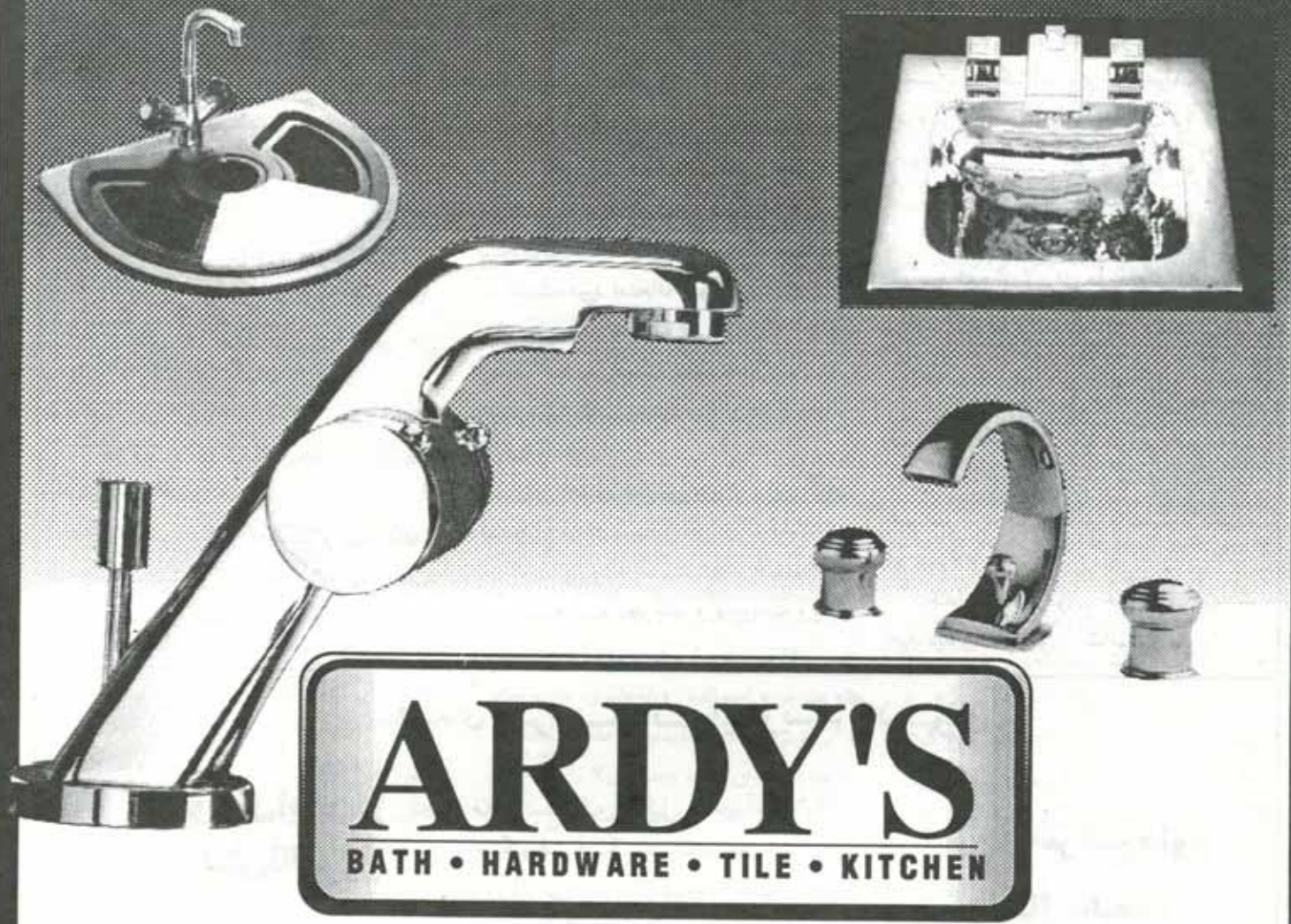
فنا تیسیم که بر کل جامعه آنروز ایران حکومت میکرده است چه دماری از روزگار یهودیان ایران درآورده است.

در باره این کتاب چند نکته حائز اهمیت است. اول آنکه گرد آورنده به یکی از برجسته ترین رویدادهای چند دهه اخیر جامعه ما یعنی ایجاد صندوق ملی کوچکترین اشاره ننموده است در حالیکه میتوان ایجاد صندوق ملی را یکی از وقایع بزرگ جامعه یهودیان ایران قبل از انقلاب تلقی نمود - دیگر اینکه هنگامی که به اعدام روانشاد آلبرت دانیال پور، اشاره میشود از او بعنوان نماینده یهودیان در مجلس شورای ملی نامبرده میشود در حالیکه آلبرت دانیال پور هرگز نمایندگی یهودیان را در مجلس شورای ملی یا بهتر بگوئیم مجلس شورای اسلامی را عهده دار نبوده است.

بهر حال، خواندن این کتاب را به همه افراد جامعه توصیه مینمایم

تاریخ یهودیان ایران از ۲۵ قرن پیش تا امروز

آقای ناتان بن داوید با گردآوری این مجموعه بی شک خدمت والا ئی به جامعه یهود نموده است. نویسنده یا گرد آورنده این تاریخ پس از مقدمه ای در مورد چگونگی ورود یهودیان به سرزمین ایران به تشریح وضع این جامعه در دوران قبل از اسلام پرداخته و به تفصیل از ماجراهائی که بر مردم ما رفته است سخن رانده است. آنگاه به وضع یهودیان در دوره اسلام اشاره رفته و وضع یهودیان را در طول حکمرانی سلسله های مختلفی که بر ایران حکومت رانده اند بیان داشته است تحقیقات گرد آورنده خصوصاً در باره وضع یهودیان ایران در یکصد سال اخیر بسیار جالب و آموزنده است و نشان میدهد که قشری گری و



مجموعه

مدرن ترین، زیباترین لوازم تزئینی: حمام، آشپزخانه، آئینه، دستشوئی، شیرهای تزئینی، وان، جاکوزی و قفل های زینتی با قیمت عمده فروشی



۸۶۶۵ و بلشر بلوارد - بین لاسینگا و رابرتسون تلفن ۶۵۹۸۵۴۰

مؤسسه حسابرسی و خدمات مالی

C.P.A. حمید فانی

C.P.A. بیژن رامینه

عضو انجمن حسابداران خبره آمریکا و کانون حسابداران خبره کالیفرنیا
بابتش از ۱۵ سال سابقه کار با مؤسسات بزرگ بین المللی

RAMINEH & FANI
HAMID FANI
Certified Public Accountant

10850 Wilshire Blvd., Suite 800
Los Angeles, CA 90024

(213) 474-0106

- مشاوره و برنامه ریزی مالیاتی برای اشخاص و شرکتها
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی
- تهیه صورتهای مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری
- ثبت و نگهداری دفاتر مالی و طرح و تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری
- تنظیم و رسیدگی به برآورد پیش بینی صورتهای مالی اشخاص و شرکتها
- مشاوره و بررسی در مورد خرید و فروش شرکتها و اخذ وام

HOLIDAY FABRICS

وارد کننده و فروشنده

بهترین انواع پارچه های پرده ای و رومبلی

با نازلترین قیمت، از تولید بمصرف

411 E. Olympic Blvd.
Los Angeles, CA 90015
Between Maple & Wall
(Downtown L.A.)

(213) 689-9600

میلتون شوارتس



آقای میلتون شوارتس هنگام اعطای کمک بیک سازمان خیریه

تشکیل این مؤسسه فرهنگی در سال ۱۹۷۹ از پشتیبانان جدی آن بشمار میرفتند و اخیراً به عنوان رئیس هیئت مدیره مدرسه انتخاب گردیده اند. فعالیتهای خیریه دیگر ایشان شامل تأسیس بیمارستان بنام «ولی هاسپیتال» در سال ۱۹۷۱ و قبول ریاست هیئت مدیره این دستگاه به مدت ۱۸ سال و نیز عضویت در هیئت مدیره و کمک به تعداد زیادی از دستگاههای خیریه شهر میباشد. در کنار این فعالیتهای خیریه آقای میلتون شوارتس مؤسس و صاحب «میاکو کبیل تی. وی.» سرمایه گزار و شریک در شرکتهای تاکسی رانی «یلو»، «استار» و «شکیر» و رئیس اجرایی «شکیر» نیز میباشند.

مدرسه جدید «هیبرو آکادمی» که به همت والای این شخصیت نیکوکار از سال تحصیلی ۱۹۹۱-۱۹۹۰ شروع به کار خواهد کرد شامل کلاسهای تهیه (قبل از کودکان) تا کلاس ۱۲ خواهد بود و از کلیه تسهیلات منجمله کتابخانه، سالن اجتماعات، کامپیوترهای پیشرفته، آشپزخانه، کارگاههای هنری و کار دستی، اطاق موسیقی، سالن ورزش کامل حمامهای پسرانه و دخترانه، استخر و زمینهای ورزشی برخوردار خواهد بود. برنامه های تحصیلی این مدرسه که از معتبرترین مدارس ایالت نوادا محسوب میشود شامل دروس انگلیسی، تاریخ، جغرافیا، علوم، ریاضیات، زبانهای خارجی، کامپیوتر، ورزش و البته تعلیمات مذهبی و فرهنگی یهودی خواهد بود.

فدراسیون یهودیان ایرانی به نمایندگی از طرف جامعه یهودیان ایرانی به آقای شوارتس و مؤسسه هیبرو آکادمی تبریک گفته آرزو مینماید روزی فرا رسد که اینگونه مقالات را برادران آمریکائی ما در مورد سرشناسان، نیکوکاران و مؤسسات زحمتکش جامعه ما در نشریات خود به چاپ برسانند.

نامبرده در این مورد گفت: «تعلیم و تربیت صحیح مهم ترین هدیه ای است که ما میتوانیم به فرزندانمان بدهیم و من خوشوقتم که بتوانم در این راه کمکی انجام دهم. مدرسه جدید هیبرو آکادمی برای جامعه ما سرمایه گذاری بسیار ارزنده ای خواهد بود.» نیاز به تأسیس این مجموعه آموزشی جهت پاسخگویی به ازدیاد شدید متقاضیان میباشد. مؤسسه فرهنگی «هیبرو آکادمی» یک قطعه زمین هفده ایکری را در منطقه «سامرلین» (که قسمتی از طرح شهرک سازی املاک «هوارد هیوز» در شمال غربی لاس وگاس میباشد) برای این منظور تهیه دیده است. مخارج ساختمان مرحله اول مدرسه در حدود یک میلیون و نهصد هزار دلار تخمین زده شده است و تکمیل آن تا ماه سپتامبر ۱۹۹۰ به طول خواهد انجامید.

آقای شوارتس که از سال ۱۹۴۶ در لاس وگاس اقامت گزیده اند از آغاز

یکی از مهم ترین بنای اخلاقی یهودیت کمک به هم نوع و دستگیری از نیازمندان است، بدون شک اعتقاد فراگیر به این ارزش مذهبی و اجتماعی یکی از اساس ترین دلایل بقاء و پیشرفت جوامع مختلف یهودی را تشکیل میدهد. در این شماره ما مطلب کوتاهی را که از یکی از نشریات «لاس وگاس» اقتباس گردیده به نظر خوانندگان محترم شوقار میرسانیم، باین امید که معرفی سایر همکیشانی که از رفاه نسبی مالی برخوردارند باین انسان سخاوتمند تاسی جویند و نیز به نشانه قدردانی از این شخصیت انساندوست، ترجمه مطلبی را که راجع باو در مطبوعات به چاپ رسیده از نظر شما میگذرانیم.

لاس وگاس - یکی از شخصیت های نیکوکار محلی «میلتون شوارتس» هفته گذشته مبلغ پانصد هزار دلار به مدرسه «هیبرو آکادمی» بابت تأسیس یک محل جدید در منطقه «سامرلین» اهداء نمود.

دفتر وکالت

الکساندر هارونیان

وکيل رسمي ادکستری آمریکا

امور مهاجرت، تجاری، ملکی، تصادفات و تنظیم وصیتنامه

Alexander Haroonian

Attorney At Law

3580 Wilshire Blvd., Suite 2080
Los Angeles, CA 90010

(213) 380-8888

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لای CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۱۸ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات برارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel.: (213) 657-2600

Fax: (213) 657-8981

... تجزیه وطن خود را در اثر همین
 اختلافات به دو دولت یهودا و اسرائیل
 ... جنگها و برادرکشی های دو دولت
 یهود و اسرائیل باهم در نتیجه اختلافات
 عقیده و سلیقه
 ... شکستهای پی در پی دولت اسرائیل از
 دولت آشور پس از جنگهای داخلی را
 ... اسارت آشور و نابودی دولت اسرائیل را
 در ۲۷۵۰ سال قبل
 ... اختلافات و جنگهای داخلی دولت
 یهودا را
 ... شکست دولت یهودا توسط بخت النصر
 را

... خرابی اورشلیم و به آتش کشیدن معبد
 مقدس اول ما را
 ... اسارت بابل و گالوت ۲۵۰۰ ساله در
 ممالک خاورمیانه را
 ... خرابی معبد دوم توسط یونانیها و
 رومیها را
 ... پراکنده گی در تمام دنیا را
 ... قتل عامهای اسپانیا و تفتیش عقاید و
 زنده زنده سوخته شدن و یا تغییر مذهب
 دادن ها را
 ... قتل عامها و تحقیرها در تمام ممالک
 غرب و شرق اروپا را
 ... پوگرم ها و قتل عامهای روسیه را
 ... وصله های جهودی و تحقیر و توهین
 از این بابت را
 ... قتل عامها و تحقیر و توهین ها در
 ممالک اسلامی و تغییر مذهب های
 اجباری را

... کوره های آدم سوزی هیتلر را
 ... استفاده از خاکستر ما بعنوان کود
 درختان و از یاد نبریم این درختان بیار
 نشسته از اجساد خواهران و برادرانمان را
 ... میوه نوبر این درختان: نئونازیها و
 اتحاد قریب الوقوع آلمان شرقی و غربی را
 ... صابون هائی که از روغن اجساد ما
 تولید میشد را
 ... کفش های ساخته شده از چرم

دیه نُو مارا بس!

تلفن دفترم بصدا در میآید و از آن سوی آن صدای گرم و آشنای مهندس
 بنایان را می شنوم. گرفته است دلخور. «شمارا چه می شود؟» می پرسم و
 دست به گله بر میدارد که چرا آنان که بر آنان امر فتوادادن رفته فتوا نمیدهند -
 آنهم در این آشفته بازار درهم ریختن همه معیارهای مذهبی و سنتی و مردمی ما.
 مهندس مردی است مردمی و دل در گرو یهودیت دارد و نگهداشت ارزشهای
 ولای یهودیت. متوجه نمی شوم از دست کی دلخوراست. از او می پرسم و
 پاسخ می شنوم: «همه رهبری جامعه را می گویم از فدراسیون گرفته تا دیگران.
 بجز شما که قلم به حق برداشته اید!» و برایم آیات زیر را از باب هفدهم سِفیر
 تثنیه می خواند:

«اگر در میان تو امریکه حکم بر آن مشکل شود بظهور آید... آنگاه برخاسته
 به جایگاهی که یهوه خدایت برگزید برو، و نزد لاویان گهسَنه و داورانی که
 در آن روز به مسند نشسته اند تا ترا فتوا دهند و بر حسب فتوائی که ایشان از
 مکانی که خداوند برگزید برای تو بیان می کنند عمل نما...»

مهندس بنایان که بار سالهای بسیار خدمت به جامعه ما را بدوش کشیده
 است با این پرسش من روبرو میشود که: «چرا شما خودتان را کنار کشیده
 اید؟» و پاسخ می شنوم که: «ما آرد خود بیخته و غربال آویخته ایم - حالا
 نوبت شما است!» مهندس برآستی فرسوده از خدمات بی شمار است و دین بسیار
 بگردن مردم ما دارد. با احترام سپاس میگویم و از او میخواهم که احساس
 خود را قلمی کند و برای ما بفرستد.

نوشته مهندس جهانگیر بنایان را باهم می خوانیم که یک بیک دلاوری ها
 و فرازونشیب های زندگی قوم مارا بر شمرده و بابت همه آنها میگوید «مارا
 بس!»

بیاد بیاوریم

... صد سال برده گی در مصر را	سرزمین موعود
... چهل سال سرگردانی در بیابان را	... عظمت سلطنت داود را
... جنگهای فراوان با اقوام مختلف را به	... جلال سلطنت سلیمان را
... رهبری موسی و یهوشوع برای تصرف	... اختلافات پدران خود را بعد از سلیمان

توراهاى چرمى را

... فرزندانى كه در آغوش مادربه

اطاقهاى گاز راهنمائي ميشدند را

... فرزندانى كه در آغوش مادر همراه با

مادرشان به مسلسل بسته ميشدند را

بپذيريم كه تمام اين رنجها، قتل

عامها و جنايات كه بر عليه ملت ما گذشته

نتيجه بى وطنى و نداشتن تكيه گاه است و

بى وطنى ما نتيجه مستقيم اختلافات

مسلكى و عقيدتى ما بوده است.

بپذيريم كه اگر ما هم در مدت ۲۵۰۰

سال گذشته وطنى داشتيم هرگز اين

جنايات بر ملت ما وارد نميشد.

و اگر شما هم مثل من براين باوريد

كه در همين چهل سال گذشته اگر همين

دولت نوپاى اسرائيل نبود ممكن بود

اتفاقات ديگرى نظير گذشته بر ما وارد

شود. و اگر فكر ميكنيد كه تنها ضامن

سلامت و سربلندى مادر نقاط مختلف دنيا

اسرائيل است و بس بنا بر اين...

فراموش نكنيم و بهوش باشيم كه: هنوز

جنگ استقلال تمام نشده...

كه جنگ دولت اسرائيل و اعراب ادامه

دارد...

كه ارتش اسرائيل ۴۲ سال است درگير

در جنگ و با بحالت آماده باش بسر مى

برد...

كه دولت ما در محاصره دشمنان
ماست...

كه تمام دول عربى با درآمد هاى كلان
نفت تا دندان مسلح شده اند...

كه تمام دول بزرگ و صنعتى براى فروش
اسلحه به دول عربى باهم مسابقه گذاشته

اند...

كه دشمنان ما پشت دروازه هاى ما
سنگر گرفته اند و همه روز محاصره را تنگ

تر ميكند...

كه دشمنان ما منتظرند مثل گذشته ما با

هم اختلاف پيدا كنيم و خودمان بدست

خودمان تيشه به ريشه خود بزيم و در نتيجه

لقمه راحتى براى هضم آنها بشويم

بنابراين

امروز روز اختلاف نيست

امروز روز چماق تكفير به سربكديگر

كوفتن نيست

امروز روزى نيست كه بگوئيم چه كس

زيادتر مذهبي است و چه كس كمتر و

قواى خود را صرف نابودى خويش كنيم.

امروز روزى نيست كه بگوئيم چون دولت

اسرائيل باندازه كافى مذهبي نيست خداى

نخواست ما اورا قبول نداريم

در تمام ممالك دنيا همه جور آدمى

پيدا ميشود زياد مذهبي، كم مذهبي و

متوسط مذهبي امروز تمام قواى مادى و

نشان

معنوى ما بايد صرف پايدارى كشور اسرائيل
شود و جنگ نابرابرى كه به كشور ما

تحميل شده امروز وظيفه هر يهودى در
هر كجاي دنيا كمك به ايستادگى دولت

اسرائيل است و بس شرم بر ما كه در اين
طرف دنيا در نماز و نعمت زندگى كنيم

در حاليكه بهترين جوانان ما سينه هاى خود

را براى دفاع از كشور اسرائيل سپر گلوله

هاى دشمن ميكند ما كه جنگ نكرده و

نميكنيم و خون نداده ايم حتى كمك

مالى هم نميكنيم اقلاً اين قلم ناچيز خود

را براى جواب به گفتار و نوشتار مسموم

دشمنان خود بكار بريم كه بر عليه كشور

اسرائيل اينهمه سپاشى ميكند.

بهوش باشيم - بهوش باشيم - دنيا

نگران است كه اين بار اولادان ابراهام و

اسحق و يعقوب پس از ۲۵۰۰ سال

در بدمردى چگونه از استقلال خود دفاع

ميكند حفظ پرچم اسرائيل وظيفه و تنها

وظيفه مقدس هر فرد يهوديست مطمئن

باشيد كه خداى نخواسته اگر خارى به

كف پاى دولت اسرائيل رود دشمنان ما

درجه مذهب سنج بر نخواهند داشت تا

درجه مذهبي يا غير مذهبي ما را اندازه

بگيرند. همانطور كه بارها گفته و ميگويند

همه را به دريا خواهند ريخت آنوقت است

كه نه از تارك نشان ماند و نه از تارك

داروخانه هپس

دكتور اشراق اسحق پور

آدرس: ۲۳۳ لاسينگاي جنوبى
جند قدم پائين نواز بلوار

HEPPS PHARMACY
233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(Block South of Wilshire)
(213) 652-0550

- قبول اكثر بيمه هاى درمانى و مديكال
- تحويل دارو و سفارشات بطور رايگان در نزديكى داروخانه
- لوازم بهداشتى و آرايشى

ضمیرناخودآگاه انباشته شده و با عوامل گوناگون ریشه های آن استحکام یافته است.

از لحاظ پزشکی این افکار پریشان بصورت حالات مختلف روانی ظاهر میشوند مثل عصبانیت، حس بدبینی و برتری خود و تحقیر دیگران، کینه و انتقام و غیره. درحقیقت این واکنش برای شرکت دادن همسر خود دراین فشار و عذاب روحی است. ازاین رو میتوان گفت عمل طلاق یک نوع خودکشی است زیرا علت اصلی خودکشی هم عدم قدرت تحمل فشارهای طبیعی و روزمره زندگی است. ولی باید متوجه بود که عمل طلاق بدتر از خودکشی است زیرا در آن یک مرتبه شخص خلاص میشود. در طلاق تازه اول و شروع مصیبت و مشقت و افزایش فشارهای روانی است که یکی از آنها پشیمانی فوق العاده شدید است بخصوص که این پشیمانی غیرقابل جبران است.

بنابراین تجسم اینکه شخص باینهمه فشارهای روحی دچار این نوع پشیمانی هم شود گرفتار چه عذاب روانی خواهد شد غیرقابل تصور است. این پشیمانی و فشارهای روحی بقدری دردناک و آزاردهنده است که در بعضی مذاهب عمل ارجاع را با تمام مفاسد اخلاقی و اجتماعی آن جایز شمرده اند.

برای مقایسه جنبه های اخلاقی افراد در اجتماعات مختلف، کافی است که زندگی سی سال قبل افراد یک دهکده کوچک را با زندگی امروزه لوس آنجلس مقایسه نمائیم. پایه اخلاق آن افراد ایمان کامل و اعتقادات مذهبی بود. در همه صفا و صمیمیت و پاکی و پاکدامنی وجود داشت. تمام قوای جسمی و روانی آنها برای تشکیل یک خانواده ثابت و پایدار پایه گذاری میشد. و این خلوص نیت بود که ریشه های عشقی پاک را در اعماق روحی آنها استحکام میبخشید و این نهال

طلاق

فرزندان ما تشنه عشق و علاقه اولیاء خود میباشند. ازاین رو است که پس از جدائی و طلاق گنج و پریشان شده، نمیدانند بکجا روی آورند و از که محبت جویند و بالطبع همه و خود را مقصر میدانند و یا احساس گناه، پریشانی روانی آنها افزایش می یابد.

با توجه باینکه هرکس کم و بیش به مضرات طلاق واقف است پس چرا علی رغم دانش و بینش امروزه و آشنائی بآن سال بسال بر تعداد طلاق افزوده میشود و چرا این افزایش در محیط های پر جمعیت بیشتر است و چرا زندگی مترقی و متمدن امروزه بآن می افزاید و چرا جوانان با کسب تجربه از زندگی تلخ دیگران باز هم عبرت نمیگیرند و بخود نمی آیند و چرا تا سی سال قبل در یک شهرستان کوچک کلمه طلاق معنی و مفهومی نداشت.

امروزه در این شهر باین حد رسیده است؟ برای پاسخ باین مطالب و مسائل دیگر لازم است ابتدا به مفهوم طلاق پی برد و سپس توجهی بوضع اخلاقی و اجتماعی، روانی افراد مختلف در اجتماعات متفاوت مبذول داشت.

طلاق چیست؟ طلاق یک واکنش غیرطبیعی روانی است برای بیرون ریختن و آزاد شدن از بارهای سنگین و فشار افکار غالباً بیپهوده و پریشان که طی مدتی در

طلاق یک بیماری اجتماعی است که دامن گیر جامعه ما شده و با سرعت افزایش می یابد. مضرات انکار ناپذیر و عواقب وخیم آن بقدری زیاد است که در این باره هر چه گفته شود و بنوشته درآید تا موجب آگاهی جوانان عزیز قرار گیرد ناچیز است. طلاق جغد شومی است که بر هر کاخ زیبائی لانه گزیند آنرا بویرانه ای تبدیل خواهد کرد و مهمتر اینکه این ویرانگی خیلی سرعت انجام خواهد گرفت. طلاق مصیبت دلخراشی است که وخیم ترین اثرات آن متوجه کودکان شیرین و جگر گوشه های نازنین میشود. بطور مسلم آنها را دچار پریشانیهای روانی گوناگون مینماید.

اگر زندگی حیوانات مختلف را در نظر بگیریم در خواهیم یافت که اکثر آنها پس از چند روز و هفته بچه های خود را رها مینمایند با وجود اینکه میبینند و میدانند در اکثر موارد طعمه حیوانات دیگر میشوند ولی باین وسیله است که قدرت مبارزه آنها در محیط پر آشوب زندگی بسرعت افزایش می یابد. برعکس آدمی است که با تمام پیشرفت قوای مغزی و قدرت تهیه بهترین وسائل دفاعی در این مبارزه طبیعی عاجز و ناتوان باقی میماند و احتیاج وافر بکمک دیگران دارد پرواضح است که این کیفیت برای اطفال بمراتب شدیدتر خواهد بود.

را به ثمر میرساند. در پرتو این عشق عمیق بود که اگر هم عمل ناپسند و فکری غلط از طرف مقابل سر میزد در آتش آن میسوخت و در نطفه خاموش میگردید و نمیتوانست در مغز هیچکدام اثری باقی بگذارد.

اعتقادات مذهبی حکم میکرد که زن و شوهر به تعهد خود وفادار باشند و تا آخر عمر شریک غم و شادی یکدیگر باشند و از هیچ کمک مادی و معنوی بهم مضایقه نداشته باشند و در نتیجه تمام افراد حتی آنهایی که معیوب و معلول بودند به زندگی خود قانع و از آن شاد بودند. در چنین محیط خانوادگی با عشق و صفا و صمیمیت مسلماً کودکانی با همین سرشت اخلاقی پرورش می یافتند و عالی ترین ثمره این عشق و علاقه پایه گذاری بهداشت روانی کودکان بود. واقعاً چه ارثیه ای بهتر از این و چه نعمتی بالا تر از این میتواند باشد.

تمام موفقیت های آدمی نتیجه داشتن یک مغز سالم و فکر آزاد است. تا جایی که مطالعات پزشکی معلوم کرده است بزرگترین نوایغ دنیا تا این عصر نتوانسته اند بیش از هفت درصد از قوای مغزی خود استفاده نمایند و از این ذخیره انرژی عظیم فکری بهره جویند.

در مقابل نگاهی هم با افراد اجتماع امروزه می اندازیم- در این افراد بعلت داشتن میدان عمل وسیع و سهولت دست یابی بهر چیز از راه صحیح یا غلط تمام ارزش ها از بین رفته است. بخصوص ارزشهای معنوی. زیرا با این میدان باز، تشتت فکری و شک و تردید بوجود می آید. شخص نمیداند چه راهی را برود و چه چیزی را انتخاب نماید. مثل کسی است که در یک گلزار وسیع قدم گذاشته و نمیداند چه رنگی بهتر است و چه بوئی بدتر. چشم از دیدن و حس شامه از بویائی سیر میشود و دیگر هیچکدام ارزشی نخواهند داشت.

آیا لذت یک لقمه نان خالی برای

فردی که در کمال گرسنگی است بیشتر است یا یک غذای لذیذ و خوش مزه برای فردی که سیراست؟ جوان امروزه این اجتماع که قادر به مهار کردن هوسهای افسارگسیخته خود نبوده و با یک هوس ساده قوای جسمی و روانی خود را زایل مینماید بخصوص که متعاقب آن هزارگونه ترس و پشیمانی از ابتلاء به بیماریهای گوناگون بوجود می آید. این افراد مثل گرگ سیر ولی درنده ای هستند که طعمه ای را پاره کرده و هر قدر لذیذ هم باشد با یک گاز زدن بدور می اندازند. اعمال اینها کاملاً از روی هوا و هوس است و تمایلات باطنی وجود ندارد. برای اینها تشکیل خانواده معنی ندارد بلکه زندگی بصورت قانون جنگل درمی آید که فقط و فقط طالب رفع احتیاجات آنی خود هستند. هر طعمه ای را که بچنگ آورند هر قدر هم پرارزش باشد باز بفکر تعویض و یافتن بهتر از آن میباشند و چون برای این هوا و هوس پایانی وجود ندارد هیچوقت بوصول همسر ایده آل خود نخواهند رسید. این افراد پای بند ازدواج نبوده و اگر هم از راه مصلحت بآن تن در دهند با یک بهانه کوچک از هم میپاشد.

برای بررسی این مطلب از دیدگاه باز زندگی این دو گروه را باهم مقایسه مینمائیم. در سابق در یک محیط کوچک تمام شرایط زندگی تقریباً ثابت و یکنواخت بود و در یک سطح قرارداد است. همه بیک نسبت از مواهب طبیعی بهره مند میشوند از این رو عاملی برای ایجاد حسادت و افکار پریشان دیگر وجود نداشت. سحرگاه از مرغ سحر تعلیم حمد و ستایش میگرفتند و روزها از نغمه گل برای بلبل و شبها از سوز پروانه بگرد شمع درس عشق و فداکاری یاد میگرفتند. معشوق خود را با فکری سالم و عشقی پاک انتخاب میکردند تا شبی که با خلوص نیت این عشق پاک را نثار مقدم زوج خود نمایند.

این افراد نه از هم توقع بی جا داشتند و نه بهم وعده های پوچ و خیالی میدادند. نه خود با فکار واهی راه میدادند و نه طرف را باین راه میکشاندند و در نتیجه بکمک و با تشریک مساعی یک زندگی ساده و آرام برای خود فراهم میکردند و بآنچه داشتند قانع بودند و از آن لذت میبردند.

ولی در این اجتماع متمدن امروزه با تشکیل گرد همائی های ناسالم و ضد اخلاقی و صرف مشروبات الکلی و دیدن فیلم های مُحَرَّک بجای اینکه در اندیشه یک زندگی پایدار و ثابت باشند فقط در فکری لذت آنی بوده و همه چیز دیگر را فراموش مینمایند. در حقیقت برای این افراد زندگی زناشویی یک گرفتاری بزرگ بحساب می آید زیرا کم و بیش خود را درگیر قید و بند میبینند. از لحاظ اجتماعی مسائل گوناگون و متعدد دیگر وجود دارد که هر کدام بسهم خود اشکالات زیادی بوجود می آورند مثل روابط نامشروع با دیگران که با هزار و یک دلیل دیر یا زود مشکلاتی بوجود می آورد که منجر به جدائی و طلاق میگردد.

برای جلوگیری از جدائی و طلاق چه باید کرد؟ با توجه باینکه در بیشتر موارد رفع معلول بستگی به شناخت علمی آن دارد ولی در اینجا با وجود اینکه علمی روشن است ولی رفع آنها چندان ساده نبوده و خالی از اشکال نیست. با توجه به تمام توان پیشوایان اجتماعی و مذهبی و وسائلی که در اختیار دارند و با توسعه و پیشرفت علوم اخلاقی و اجتماعی و روان شناسی و روان پزشکی و دانش و بینش و تجارب افراد و سعی و کوششی که از هر راه بعمل می آید باز می بینیم که متأسفانه جدائی و طلاق در جوامع مختلف فزونی یافته است. با وجود این نباید مأیوس شد و شاهد و ناظر این مفاسد اخلاقی و اجتماعی بود باید تعلیم و تربیت فضایل اخلاقی را از مدارس و اجتماعات شروع

کرد. با استفاده از وسائل ارتباط جمعی جلسات سخنرانی برقرار کرد و از افراد شایسته کمک گرفت و از اینهمه مراجع اخلاقی و فرهنگی موجود در سطح جامعه استفاده کرد. واقعاً در فرهنگ غنی ما چه نکات آموزنده اخلاقی و اجتماعی نهفته است. وظایف پیشوایان مذهبی در این باره بسیار خطیر و مهم است زیرا سخنی بدل می نشیند که از دل برآید.

موضوع دیگری که برای جوانان کمال اهمیت را دارد این است که برای تعیین شریک زندگی خود طرق صحیح را پیش گیرند. از لحاظ علمی و روانی وقتی

ازدواجی ثابت و پایدار باقی میماند که سطح فکر و نظر و اخلاق و سلیقه و روحیه و تمایلات و سایر خصوصیات اخلاقی و روحی دو طرف کم و بیش بهم نزدیک باشد و در یک سطح قرار گیرد. ولی وقتی که افکار و نظریات یک فرد در زمانی کوتاه تغییر خواهد کرد چگونه میتوان انتظار داشت که دونفر برای سالیان متمادی دارای یک فکر و نظر باشند؟ در این باره تنها راه موفقیت گذشت و فداکاری است. دو طرف باید سعی کامل مبذول دارند که مثل کفه ترازو این تعادل فکری را برقرار نمایند و با توجه باینکه معمولاً هر کس فکر

و نظر خود را بهتر و بالاتر میدانند اگر در نتیجه یک عصبانیت یا کوشش برای تحمیل نظر و عقیده خود طرف مقابل شانه خالی نماید و از خود واکنشی نشان ندهد دیر یا زود آرامش برقرار میشود و مهمتر اینکه از کرده خود پشیمان میشود و تکرار نخواهد شد.

بالاخره باید پدران و مادران فرزندان خود را از مضرات و عواقب طلاق آگاه نمایند و مصیبت آنهایی که باین راه کشیده شده اند شرح دهند که بهترین دانشگاه کسب تجربه از محیط زندگی است.

چاپخانه پرسایز پرینتینگ PRECISE PRINTING

طراحی ، دیزاین

بروشور و چاپ سر کاغذ ، انواع پاکت ، صورت حساب ،

کاتالوک ، کارت ویزیت ،

فورمهای اداری ، لیبل ، منوی غذا ،

فلایر ، بلیط ، مجله ، پوستر ، کتاب ،

مهر لاستیکی و تایپ ست انگلیسی و فارسی

و کلیه امور چاپی شما را با نازلترین قیمت انجام میدهد

آدرس: ۸۸۸۳ وست پیکو بلوارد

(بین دوهینی و رابرتسون)

شماره تلفن: ۸۸۸۳-۸۵۸ (۲۱۳) و ۸۸۸۴-۸۵۸ (۲۱۳)

The Linen Room

عرضه کننده
زیباترین و بهترین
لوازم دلخواه

اطاق خواب و حمام
با کیفیت عالی

و قیمت مناسب



860 S. Los Angeles St.
Los Angeles, CA 90014

طبقه چهارم کوپر بیلدینگ در
دان تاون لوس آنجلس

(213) 622-3320

انواع ملحفه - لحاف - حوله های تزئینی
رومیزی - لحاف پر قو - مجموعه ای زیبا
از ساتن لوازم تزئینی حمام و...

خدمات بیمه بیژن نهائی

تلفن ۵۲۰۰-۲۷۶ (۲۱۳)



**BIJAN NAHAI
INSURANCE SERVICES**

9665 Wilshire Blvd., Suite 300
Beverly Hills, CA 90212
(213) 276-5200

«قدسی خانم و مادر شوهرش»



ضمن این که جنبه خصوصی قدسی یعنی اطاق خواب را سخت تحت نظر گرفته و زیر کنترل دارد و ابتکار عمل را از دست قدسی درآورده است، در جنبه دیگر، یعنی در آشپزخانه سخت سرگرم تاخت و تاز است! و با تمام وجود سعی میکند تا از تنها سنگری که در اختیار دارد با حمله ای جانانه رقیب را از گود خارج کند و پسرش، آقا سلیمان را، مجدداً درمشت بگیرد. و چه آسیب پذیر بود آقا سلیمان. نقاط ضعفش در این جنبه بیشتر بود و بیشتر بچشم میخورد و مقاومتش دیر پا می نمود.

قدسی بیچاره در کمال حیرت دید که مرد او با مردهای دیگر هیچ فرقی ندارد. و در نهایت عجز اعتراف کرد که برای بدست آوردنش باید اسلحه آباء و اجدادی و سنتی را بکار برد آقا.. قدسی مبارز تازه کاری بود و هر چند فقدان تجربه اش در اطاق خواب به ارزش و مقام او نیفزود و حسن بزرگ او بشمار نیامد اما بهمان نسبت نقصان تجربه اش در آشپزخانه قابل چشم پوشی نبود و گناهی غیر قابل بخش بحساب میآمد و مادر آقا سلیمان در بزرگ جلوه دادن این گناه سهم موثری داشت.

وقتی که دستبخت قدسی شور و یا بی نمک و یا شل و وارفته از آب در میآمد، اگر جا نمی افتاد و یا میسوخت دلش میگرفت مادر شوهر ظاهراً بعنوان کمک به عروس بی تجربه اما در باطن برای خودنمایی و برخ کشیدن هنر خود و از همه مهمتر برای حفظ سلامتی و جان پسرش که غذای ناباب نخورد بکمک او میآمد و رفع و رجوع میکرد. و این امر به آقا سلیمان میدان میداد تا همیشه، اگر هم ناخودآگاه، مادرش را برخ او بکشد. حتی با مرور زمان که دست پخت قدسی در صحنه آشپزخانه پیشرفت میکرد، باز هم آقا سلیمان از غذا ایراد میگرفت و مادرش را در این مورد یکه تاز و شکست ناپذیر میدانست. شاید هم مغرورتر از آن بود که به زنش رو بدهد و از

اهمیت بیش از اندازه نسبت به بستر زناشویی و دیگ و قابلمه آشپزخانه، از طرف زن یهودی ایرانی، مانع از این شد تا مردان ما در وجود زن چیز دیگری هم بجویند، بخواهند و بیابند. و یا خود زن در جستجو و تلاش برای ادامه جلوه ای دیگر و بهتر و مثبت تر از نقش زنانه خود باشد. راز استراتژی دو جنبه اصلی که در آنجا حمله و دفاع در آن واحد صورت می گرفت و فاتح را در کنار مغلوب با هم باسارت میکشید، تنها اسلحه ای بود که زنان ما، در آغاز کارزار زندگی زناشویی با خود بخانه بخت میبردند!

قدسی تازه عروس، مثل بیشتر نوعروسان لزوم کاربرد این اسلحه را جدی نگرفت. او هم مثل بسیاری از زنان خوش بین فکر میکرد که مردش با بقیه مردها فرق دارد. اما مدتی که گذشت حس کرد «زن دیگر» زندگی این مرد، یعنی مادرش، در

مادر قدسی، در همان یکی دو هفته قبل از ازدواج، طی نشست های عجولانه اما پی در پی! و در محتوای سخنرانیهای یکنواخت و کوتاه اما مداوم راه و رسم شوهرداری و راز ثبات زندگی زناشویی را- البته از نظر و دید خود- همانطور که مادرش باو آموخته بود به قدسی یاد داد، باو گوشزد و تاکید نمود که: «در مورد شکم هم مثل مورد اول! مرد سیری ناپذیر است و زن باید تمام هم خود را بکار ببرد تا رضایت کامل آقا را جلب کند.» و این چکیده تجاربی بود که در قالب نصیحت و وصیت، نسل به نسل از مادر به دختر بارش میرسید. چون برغم آنان زناشویی پایدار و موفق بر پایه این دو امر اساسی می چرخید. و توجه بیش از حد اقلیت ما نسبت باین دو مسئله موجب شد تا عوامل مهم و باارزش تری که لازمه تشکیل و پیشبرد زندگی زناشویی بود نادیده گرفته شود.

دستپخت او تعریف کند- و یا عادت کرده بود که از غذا ایراد بگیرد. قدسی چاره ای نداشت جز اینکه تن به قضا دهد. نمیتوانست درمقابل «این زن» که از رقیب و هوو هم بدتر بود جبهه بگیرد. زندگی زناشویی او باین زن بستگی داشت. باینکه گام بگام او بردارد و با او کج دار و مریز رفتار کند.

سالها گذشت تا قدسی در لای چرخ و دنده زندگی تجربه پیدا کرد و درد و مصیبت کشید و تازه فهمید که چه باید بکند. با حیله و نیرنگ و موقتاً از سنگر کنار کشید و «زن دیگر» یعنی مادرشوهرش را به خط اول جبهه فرستاد. و خود آسوده خاطر درحاشیه به تماشا نشست! آشپزخانه را بدست مادرشوهرش سپرد و او را به میدان فرستاد. تا هدف تیر بلا قرارگیرد. بدون اینکه دراینمورد به سردار مهاجم یعنی آقا سلیمان هشدار می دهد!!!

سر سفره غذا از کوچک و بزرگ جمع بودند. آقا سلیمان شروع به خوردن کرد و طبق معمول بعد از همان لقمه اول اخم و تخم کرد و ایراد گرفت. قدسی با تظاهر به شرمساری و احساس گناه! آهسته گفت: «حالا خوب یا بد بخور. خوب نیست آدم کفر نعمت خدا را بکند و از سفره غذا ایراد بگیرد...» دراینجا مکث کرد و با زرنگی با آقا سلیمان فرصت داد تا توپش را (که آنروز هم مثل همیشه از جای دیگر پر بود) منفجر کند و آقا سلیمان هم هوارش درآمد و هرچه بدو براه بود نثار سفره غذا و آشپز کرد و ناخودآگاه صحنه ساز داستانی شد تاریخی و فراموش نشدنی. خود او که هرگز آنروز را فراموش نخواهد کرد و چه عبرت انگیز!

بهمان نسبت که قدسی از وضع موجود توان مبارزه میگرفت، بهمان اندازه از نیروی حمله مادر آقا سلیمان کاسته میشد. او که روزهای دیگر، هنگامیکه قدسی

قربانی صحنه بود خود را به «کر» بودن میزد و هرگز بفکرش نرسیده بود که بعنوان یک مادر و یک مربی به پرش بیاموزد تا اگر مثل همه آدمها در پایان غذا تشکر نمیکند لااقل ایراد و بهانه و نظر منفی خود را هم تاپایان غذا اعلام نکند. آنروز پس از زخمی شدن ابتداء چون شیر غرش نمود و سپس برای جلوگیری از حملات احتمالی آینده بناچار بنیانگزار مکتب نوینی در حمایت از زن در آن خانه شد!!

متأسفانه قانون این مکتب نوین قدسی را هم بعنوان زن تحت حمایت میگرفت! و این آن چیزی نبود که مادر آقا سلیمان در نظر داشت اما چاره ای هم نبود! تربیت غلط آقا سلیمان در مورد زن داشت شامل حال مادرش هم میشد و این امر از نظر این خانم «مادر سالار» قابل بخشش نبود چون ایشان مرگ را برای همسایه میخواست! بیچاره زنک خوش خیال آقا سلیمان را با مادرش عوضی گرفته بود! نمیدانست که او بلائی است آسمانی که وقتی نازل شد خودی و همسایه نمی شناسد! خلاصه پس از داد و فریاد زیاد و بر پا کردن بلوا ازاینکه پرش بخود اجازه داده تا از آشپزی ایشان ایراد بگیرد با آقا سلیمان تأکید کرد «اگر مرد بیرون از خانه کار میکند و خسته است زن هم از صبح تا شب در خانه جان میکند و دلیل ندارد که مرد خستگی و ناراحتی و عقده های بیرون از منزل را بر سر زن آنها سر سفره غذا خالی کند و...» میانه آقا سلیمان، بعد از این دوش آب سرد واقعاً تماشائی بود. یک لحظه بخود آمد و دو زن زندگی خود را شانه بشانه هم در جبهه مقابل دید! بیچاره چیزی نمانده بود که قالب تهی کند!

سالها شاهد ناسازگاری این دو زن بوده و بارها از خدا خواسته بود که این دو زن باهم بسازند و دست از سرش بردارند. و حالا فکری مثل برق از خاطرش گذشت- اگر اینها با هم بسازند آنوقت با من نمی

سازند! و دمار از روزگارم در میآورند. من تنهایی حریف هردو نفر اینها نمیشوم.

آقا سلیمان، آن مرد بزرگ، آن سرور خانواده، که اگر میتوانست بخود لقب «کبیر» میداد! در نهایت عجز بخود اعتراف کرد که: اگر برمسند قدرت نشسته و به «زن» حکم میراند- اتکاء و پشت گرمی به «زنی دیگر» دارد! و بعبارت دیگر او از خود قدرتی نداشته بلکه «وسيله» است و از این واقعیت دلش لرزید و سخت به تکاپو افتاد. موقعیت استراتژی او سخت به خطر افتاده بود. بقای آقائی و سروری آقا سلیمان باین امر مهم بستگی داشت که در خفا با یکی از این «صاحبان قدرت» کنار بیاید تا بتواند اظهار وجود کند. این نقطه ضعف آقا سلیمان یعنی «دراقلیت» بودنش میتوانست نقشی مثبت و سازنده در «گرد هم آبی» زنهای خانواده داشته باشد ولی افسوس که قدسی خانم و مادرشوهرش بیش از پیش سرگرم دشمنی و رقابت با یکدیگر بودند که از این نکته مهم به نفع بهبودی «جامعه زبان» بهره برداری کنند.

هریک از آنها ترجیح داد و سعی کرد آقا سلیمان را با «خود» داشته باشد تا زن دیگر را در کنار. و باین ترتیب بود که زنها هرگز نتوانستند و یا نخواستند درد دل یکدیگر را، که اغلب مشترک بود، بفهمند و بیاری یکدیگر بیابند. اگر جز این بود همه با هم در یک جبهه به مبارزه می نشستند. ما زنها دشمنی را به دوستی ترجیح دادیم و این امر به ضرر ما و بسود مردان جامعه شد که از آب گل آلود به نفع خود ماهی بگیرند و ماهیگیر... و ماهیگیر...

ماهیگیر ظاهراً بی خبر از همه جا و برغم خود تازه قربانی ماجرا، شاید گناهی در گل آلود کردن آب نداشته باشد اما... نقش او را- همینطور نفعش، بیشتر نفعش را، در ادامه وضع موجود دستکم نگیرید...

دکتر آونر منظور



جراح متخصص بیماریهای زنان، زایمان و نازایی

دانشیار دانشکده پزشکی UCLA

جراحی میکروسکوپی - لیزر

مطب: ساختمان پزشکان سیدرز ساینای

(213) 855-7071

تلفن: ۷۰۷۱-۸۵۵ (۲۱۳)



بانک لئومی تنها یک بانک طراز اول اسرائیلی نیست

بانک لئومی با ۴۰۰ شعبه در سراسر جهان و ۲۶ میلیارد دلار
دارائی، یک شبکه گسترده بانکی بین المللی است

مادر بانک لئومی بزبان شما صحبت می کنیم

وقتی سبدهای شما نزد بانک لئومی است آرامش خاطر خواهید داشت

حسابهای جاری و ام‌های تجاری و مانی مارکت
خدمات بانکی بین المللی شامل: گشایش اعتبارات اسنادی تجاری
و تامین نیازهای مالی برای واردات و صادرات

بهره‌های پرداختی ماهه سبدهای شما همیشه بالا و قابل رقابت است

لطفاً در شعبه انسینو با فریده یادنیس تماس بگیرید

(۸۱۸) ۹۰۶۱۸۳۶



bank leumi בנק לאומי

Beverly Hills Branch*
9731 Wilshire Blvd
Beverly Hills CA 90212
Tel 213/278-7001

Encino Branch*
16530 Ventura Blvd
Encino CA 91436
Tel 818/906-1836

**California
Principal Office**
6380 Wilshire Blvd
Los Angeles CA 90048
Tel 213/852-1900

Regional Management
Western Hemisphere
342 Madison Ave
New York NY 10173
Tel 212/850-9500

Head Office:
24-32 Yehuda
Halevi St
Tel Aviv 65546
Tel (03) 632111

*Member **FDIC**

With 400 branches and offices worldwide

غیر ضروری است. هنوز هم سوپ جوجه ای که مادر بزرگها توصیه میکردند و یک مسکن (بغیر از آسپیرین) بهترین درمان انواع آنفلوآنزاها و سرما خوردگیها است. برای اینکه بهتر به وضع امروز خود پی ببریم اجازه بدهید مروری برگزیده بکنیم. ببینیم دیروز بچه های ما در چه وضعی بزرگ میشدند.

در گذشته ای که دورنیست زایمان یک معجزه بود. زائوی بیچاره را بر روی خشت می نشاندند در آن حال درد بکشد و بزاید. بر بالین چنین زنی، چند پیرزن که برخی از آنان بسختی میدیدند و یا میشنیدند، نقش دکتر و قابل را بازی میکردند. چه کودکان بسیاری که در موقع تولد سرشان به زمین خورد و خوتیزی کرد، و یا ترشحات موجود در دهانشان آنان را خفه کرد. چه بچه هائیکه نافشان را این باصطلاح ماماها با قیچی خیاطی مادر، یا چاقوی توی جیب پدر و یا بالاخره کارد آشپزخانه بریدند. این نوزادان بیگناه و بسیاری دیگر که به رسم آزمان بر روی نافشان مغز حرام گوسفند، خاکستر، پیه و زردچوبه گذاشته بودند، هنوز چشم به جهان نگشوده، دیده فرو بستند. چه مادران جوان و معصومی که باصطلاح آنروزها سر زار رفتند. در سالهایی که ما از استریل بودن چیزی نمیدانستیم شادی مراسم میلانگان گاه اندوه خطرات اینکار را چند ساعت و چند روز بعد بدنیاال داشت. آنقدر مرگ و میر در بچه ها و بخصوص بچه اول شایع بود که «بچه اول مال کلاغ است» از گفته های شایع میبود.

آنچه گذشت را شما با زایمانهای امروز مقایسه کنید که در تمام مدت حاملگی با اولتراسوند اندام بچه را میتوان دید و حتی جنس او را تشخیص داد. از لحظه ای که درد زایمان شروع میشود با مانیتور حرکات قلب جنین بر روی نوار ضبط میشود و هرگاه خطری متوجه او

* خانم آیا شما چه رنگی را برای چشم فرزندتان میپسندید؟
* آقا آیا جنابعالی مایلید بینی فرزندتان مثل بینی خود شما، کوچکتر و یا احیاناً بزرگتر باشد؟ از همین حالا تصمیم بگیرید!

نظری به پیشرفتهای اخیر پزشکی



و مسکنها نیز فقط برای چند ساعت چنین تبی را کاهش میدهند و چاره ای جز صبر و حوصله نیست. میگویند با اینهمه داروهای جدید و وسائل عجیب و غریب و اختراعات و اکتشافات هنوز هم باید چند روز صبر کرد تا تب بچه قطع شود؟ بله. باید صبر کرد. داروهای جدید و بیروسی دارای اثرات جانبی و ناخواسته ای هستند که مصرفشان برای چنان بیماری ساده ای

پیشرفتهای چشم گیر پزشکی در سالهای اخیر چنان همه را تحت تأثیر قرارداده که انتظارات و توقعات ما را نامحدود میکند. مادران بسیاری که تب فرزندشان پس از یکی دو روز قطع نشده شکایت دارند و ناراحت اند و نمیخواهند بپذیرند که تب یک بیماری و بیروسی است از نوع آنفلوآنزایمکن است ۳ تا ۴ روز طول بکشد و آنتی بیوتیک هابرآن بی تأثیراند

بشود، متخصص با تجربه و حاذق با استفاده از آخرین تکنیکها با عمل سزارین و درمندی کمتر از سه دقیقه بچه را نجات میدهد و جالبتر اینکه در تمام این مدت مادر میتواند بیدار و هوشیار شخصاً عمل جراحی را نظاره کند.

در دهه ۱۹۵۰ یک اپیدمی سرخچه به جهانیان نشان داد که این بیماری به ظاهر ساده و بیخطر چه بدبختی هائی را میتواند سبب گردد: کوری، کری، کوچکی بیش از حد مغز، فلج و ناهنجاریهای قلبی جنین شمه ای از ناراحتیهائی است که اگر خانم حامله ای در ماههای اول حاملگی به سرخچه دچار گردد، میتواند کودک خود را مبتلا نماید. ولی نسل ما که در حقیقت باید گفت نسل و یژه ای است هرگز نباید چنین فجایعی را ببیند. امروزه خون هرخانمی را قبل از ازدواج آزمایش میکنند تا ببینند دچار سرخچه شده یا نه و اگر مبتلا نشده و مصونیت ندارد، با تزریق واکسن وی را مصون میکنند تا در مواقع حاملگی خطری کودک وی را تهدید نکند.

هنوز هم اگر دقت کنید در چهره بعضی که تعدادشان بسیار اندک است آثار بیماری آبله را میتوان دید. این بیماری که در گذشته گاه یک نسل را یکجا نابود میکرد، برای همیشه در زباله دانی تاریخ مدفون شده تا جائیکه واکسن آبله که آثار آن بر بازوان بسیاری از ما حک شده، امروز دیگر ضروری نیست.

بیماریهای کشته و فلج کننده ای چون فلج کودکان و کزاز، یا مرض خفه کننده و کشته ای چون دیفتری و سیاه سرفه بندرت در امریکا دیده میشود. در حالیکه پزشکانی که در کشورهای درحال توسعه کار کرده اند هریک صدها مورد از این بیماران را دیده و شاهد زجر و درد و چه بسا مرگشان بوده اند.

این پیشرفتها چگونه بدست آمده؟

پیشگیری رمز موفقیت است - درمان یک کودک مبتلا به فلج هزاران دلار هزینه دارد و بالاخره هم ممکن است طفل تا آخر عمر فلج باقی بماند. درحالیکه فقط با چند قطره واکسن پولیو میتوان از بروز این بیماری جلوگیری کرد. از افراد مشهوری که دچار این بیماری بوده اند پرزیدنت روزولت را میتوان نام برد. کاشف این واکسن پرفسور سالک بود که نوع تزریقی آنرا ساخت و بعداً سایرین نوع خوراکی آنرا کشف کرد که امروزه بیشتر مورد استفاده است. دکتر سابقین سال گذشته ۸۰ سالگی خود را جشن گرفت و هم اکنون تمام کوشش خود را در راه تهیه واکسن بیماری ایدز بکار میبرد. به همت این دو مرد سالها است که بیماری فلج کودکان از کشورهای صنعتی جهان رخت بر بسته است.

هنوز هم اسم سرخک لریزه براندام بسیاری از پدران و مادران ما میاندازد. فقط در یک نسل قبل، در کمتر خانواده ای بود که کودکی بر اثر سرخک شنوانی، بینائی و یا جان خود را از دست نداده باشد. اما حالا با تزریق آمپولی بنام ام. ام. آر در ۱۵ تا ۱۸ ماهگی، کودکان همزمان بر علیه هر سه این بیماریها: سرخک، سرخچه و اریون مصون میشوند.

در مورد سیاه سرفه ذکر این نکته ضروری است که متأسفانه گاه بدنبال تزریق این واکسن ممکن است طفل دچار ورم مغز و یا تشنج گردد، بهمین جهت بعضی از پزشکان از تزریق این واکسن بخاطر اجتناب از این عارضه خودداری میکنند و در نتیجه گاه کودکی مبتلا به سیاه سرفه دیده میشود. اما باید بخاطر سپرد که احتمال بروز چنین عارضه ای یک درسه میلیون نفر است درحالیکه در صورت ابتلاء به سیاه سرفه خطرات جدی کودک را تهدید میکنند. هم اکنون دانشمندان واکسن جدیدی برای سیاه سرفه تهیه

میکنند که حتی این خطر یک درسه میلیون را هم نداشته باشد.

پیشگیری از بیماریها چنان امر مهمی است که هر چه وقت و پول در این راه بکار رود هنوز در برابر بازده فراوان آن بسیار اندک است. نمونه های زیر شاهد این امر است:

آزمایش خون نوزاد: بسیاری از کسانی که در امریکا دارای بچه ای شده اند حتماً توجه کرده اند که قبل از خروج نوزاد از بیمارستان چند قطره خون وی را میگیرند. این چند قطره خون را از نظر سه بیماری ارثی و یا مادرزادی قابل پیشگیری امتحان میکنند: کم کاری غده تیروئید، پی. ک. یو و بالاخره کالاکتوزمی. چرا؟ برای اینکه گاه کودک تازه متولد شده ممکن است به یکی از این سه بیماری مبتلا باشد. اگر در همان روزهای اول تشخیص این بیماری داده شود، درمان بسیار آسان است، اما اگر پس از چندی به تشخیص پی ببریم خیلی دیر شده و کودک بیمار و کودن خواهد شد. بنابراین با تشخیص بموقع این بیماریها میتوان از کودکی که میرفت تا وبال گردن پدر و مادر و سربار جامعه باشد، انسانی سالم و مفید ساخت. آنچه گذشت فقط جزئی از دریای دانشی است که در سالهای اخیر در خدمت انسان بکار گرفته شده، که تا چند سال پیش تصور آنهم نمیرفت. تا چند سال قبل آزمایش خون و یا ادرار از نظر وجود قند در حدود ۳۰ دقیقه طول میکشید، امروزه فقط در ۲ دقیقه میتوان ادرار را برای قند و ماده دیگر آزمایش کرد و ۶۰ نمونه خون (از ۶۰ نفر بیمار مختلف) را میتوان در طی یکساعت برای حدود ۲۵ عامل مختلف (مثل قند، اوره، کلسترول و غیره) آزمایش نمود.

هم اکنون کم نیستند کسانی که کلیه و کبد دیگری در بدنشان کار میکند، با چشم دیگری می بینند و یا قلب دیگری

در بدنشان می طپد. و دیر یا زود قلب های آهنین جایگزین دل های از دست رفته ما خواهد شد.

در سال ۱۹۶۲ کودک ۴ پوندی جان اف کندی رئیس جمهور وقت امریکا در اثر نارسایی قوت کرد. امروزه بچه های نارس یک پوندی نیز زنده میمانند.

سالها است که مبتلایان به بیماری قند که بدنشان نمیتواند انسولین کافی برای سوزاندن قند بدن آنها بسازد مجبور به تزریق انسولین بوده اند که از گاو و خوک گرفته میشود و عوارض جانبی چندی بهمراه داشت. دانش جدید سبب شده که از میکروبهای روده ها برای اینکار استفاده شود. روده های ما انباشته از میکروبی است بنام اشرشیا کولی. امروزه این میکروبها را دانش جدید بکار گرفته و با تغییراتی در ژنهای آنان آنها را وادار کرده که برای ما انسولین بسازند و از آن جالبتر

باز هم این میکروبها با تغییری دیگر برای انسان هورمون رشد میسازند تا بر طول قد ما بیافزایند.

واما فردا!

در آتیه ای بسیار نزدیک واکسن آبله مرغان و کمی دیرتر واکسن ایدز بازار خواهد آمد. ولی جالبتر از همه علم مهندسی ژنتیک است. فروغ این دانش درهای جدید را بروی انسان میگشاید که عظمت آن گاه انسان را به وحشت میاندازد. اگر شما از موی مجعد خود و یا قد کوتاه و دماغ بزرگ همسران ناراضی هستید، در آینده ای که چندان دور نیست میتوانید این ژنها را از کروموزمهای خود درآورده ژنهای موی صاف، قد بلند و دماغ کوچک سربالای رومی بجای آنها بگذارید! درحقیقت بجای اینکه بعد از تولد فرزند به جراح پلاستیک مراجعه کنید، قبل از تشکیل جنین ژنهای او را

اصلاح میکنید. بکارگرفتن میکروبها برای تهیه انسولین و هورمون رشد نیز مربوط به همین صنعت است.

ولی مهمتر از اینها اینکه میتوان ژنهای بیماریهای موروثی چون تالاسمی (یکنوع کم خونی که در ایران و اهالی منطقه مدیترانه شایع است) و یاسیکل سل (نوعی بیماری خونی شایع در سیاهان) بیماری دوشن (یکنوع فلج) و دهها نوع بیماریهای ارثی دیگر را با ژنهای سالم و بهتر تعویض نموده، وحشت داشتن چنین فرزندان بیماری را از دلهای حساس مادران و فکر و مغزهای نگران پدران بدور نمود.

بامید اینکه این دانش جدید انسانی نه فقط زیباتر، بلکه عاقلتر، سازگارتر، آرامش طلب تر، گریزان از جنگ و صلح دوست بسازد که این کره خاکی زیبای ما را سالمتر و زیباتر به نسلهای بعد تحویل داده از خطر جنگهای اتمی نجات بخشد.

Signature Graphics & Mailing

(213) 470-1151 Fax (213) 474-7448
2370 Westwood Boulevard Suite J
Los Angeles, Calif. 90064-2120

از مرحله طراحی تا پست

سرویس ما شامل مراحل زیر است

نگهداری، اصلاح، تکمیل تجدید آدرس های پستی
چاپ آدرس برچسب Address Label برای روی پاکت
نوشتن اسم و آدرس داخل نامه
چسباندن برچسب آدرس بروی پاکت و غیره
ترتیب و منطقه بندی Zip Sort، دسته بندی
تا کردن و گذاردن در پاکت
پست کردن، حمل به پستخانه
اجازه تمبر پستی Bulk Rate و First Class

آگهی پستی
طرح و چاپ فلایر
منیو رستوران
طراحی لوگو، سر نامه
کارت بیزینس و پاکت
طرح آگهی برای روزنامه و مجله
فرم های تجارتنی و اداری
طراحی کامل به زبانهای فارسی، Eng، لااا

Flier ■ Pamphlet ■ Brochure ■ Letterhead ■ Stationery ■ Envelope ■ Business Form ■ N.C.R. ■ Business Card
Newsletter ■ Manual ■ Folding ■ Envelope Stuffing ■ Address Labeling ■ Advertising Material ■ Announcement
Menu ■ Folders ■ Generic & Custom Mailing List ■ Mailing List Maintenance ■ Logo Design ■ Container Label

ژیلادیرهامی « دانش »

فوق لیسانس در رشته تئوری و معماری داخلی

CAL STATE UNIVERSITY NORTHRIDGE, CA

از دانشگاه :

عضو سازمان طراحی داخلی آمریکا پیش از این سابقه دارد. متجاوز از ۲۵ سال تجربه در زمینه تئوری و معماری داخلی

تفاسر و الباقی مختلف بر روی دیوار، سقف، کاشی و کاشی و کاشی

آماده همکاری و قبول سفارش در رشته های :

معماری و طراحی داخلی

تئوری و معماری

تلفن های ۸۵۲۲-۳۴۶ (۸۱۸) و ۲۷۴۴-۷۸۴ (۸۱۸)

16661 Ventura Boulevard, Suite 214, Encino, California 91436

Mahnaz Tabibzadeh Yashareh, M.D.

General Practice

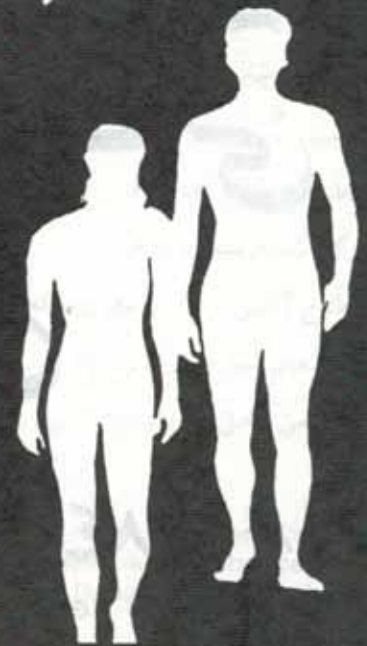
16661 Ventura Blvd., Suite 211, Encino, Ca. 91436

(818) 789-7893

بوسیدہ آخری (مہرہ پیش)

بہترین دلخواہ خود پر سید

دکتر مہناز طبیب زادہ
(باشرال)



«یاران مدد کنید»

اگر شما ساکن بورلی هیلز هم نباشید بطور قطع با ماجرای اعتصاب آموزگاران این شهر از طریق دستگاہهای روابط جمعی آشنا شده اید. پس از حدود دو هفته این اعتصاب به همت و میانجی گری والدین دانش آموزان و با توافقی که میان معلمین و Board of Education حاصل شد موقتاً پایان رسید اما مسئله اصلی که از کسر بودجه مدارس این شهر ناشی میشود همچنان ادامه دارد. برای عده ای که آشنائی با مسئله ندارند این سؤال مطرح میشود که مدارس شهر ثروتمندان چگونه ممکن است با مسئله کسر بودجه درگیر باشد برای روشن کردن ذهن این گروه بطور خلاصه در این مورد توضیحاتی می دهم.

ایالت کالیفرنیا بودجه مدارس دولتی را بطور کاملاً مساوی و فقط با در نظر گرفتن تعداد شاگردان بین مدارس تقسیم میکند، در نتیجه مدرسه بورلی هیلز یا مدارس جنوب شهر برای هر شاگرد بودجه ای مساوی دریافت میکنند. مدارس بورلی هیلز برای بالا بردن سطح و کیفیت آموزشی خود در هر کلاس شاگردان کمتری میپذیرند (حد اکثر ۲۵ نفر) در حالیکه مدارس دیگر ۳۰ نفر شاگرد در هر کلاس قبول میکنند، نتیجه این میشود که مدارس بورلی هیلز با همان بودجه مساوی مجبور به استخدام معلمین بیشتری میشوند. این مسئله و نیز

ایجاد کلاسهای پیشرفته از قبیل

Advanced Placement Classes

Honour Classes

و کلاسهای فوق برنامه از قبیل کلاسهای کامپیوتر، فن بیان، آرشیکتور، کلاسهای هنری متفاوت و غیره و غیره... و همچنین تدارک پیشرفته ترین وسائل آزمایشگاهی و کامپیوترها و غیره دست بدست هم داده مخارج عظیمی ایجاد میکند که باعث کسر بودجه مدارس بورلی هیلز میشود، البته از طرفی باعث برتری و مزیت استثنائی سیستم آموزشی این مدارس هم می گردد بطوریکه نه فقط در کالیفرنیا بلکه در سطح آمریکا هم سیستمی شناخته شده و برتر محسوب می گردد. بخاطر داشته باشید که کیفیت عالی سیستم آموزش این مدارس یکی از دلایل اصلی موفقیت املاک این شهر بشمار می آید. از آنجا که شهرداری بورلی هیلز هم قانوناً مجاز نیست این کسر بودجه را تأمین کند، تا یافتن راه حل اساسی، والدین شاگردان متقبل شده اند که بودجه

ای اضطراری Emergency Fund

تدارک ببینند تا کسر بودجه مدارس جهت پرداخت اضافه حقوق معلمین تأمین شود. یکی از مؤسساتی که در گذشته هم برای تدارک بودجه اضافی برای مدارس این شهر پیش قدم بوده است مؤسسه غیر انتفاعی Beverly Hills Education Foundation است که سابقاً از طریق

برگزاری جشنها و حراج ها بودجه ای تأمین می کرد و در اختیار مدارس بورلی هیلز قرار می داد. متأسفانه ما والدین ایرانی تا بحال در این زمینه کمک چندانی به این مؤسسه نکرده ایم، و آنها از این واقعیت آگاه، دلگیر و ناراضی بوده اند. اما در حال حاضر که مدارس این شهر با بحران مالی شدید و بی سابقه ای روبرو هستند این مؤسسه اقدامهای جدی تری در پیش گرفته، از جمله مدد خواهی مالی از والدین دانش آموزان. از آنجا که ۲۵ درصد شاگردان این مدارس را دانش آموزان ایرانی تشکیل می دهند عدم مساعدت ما باعث خواهد شد مردمی غیرمسئول و بی اعتناء به کیفیت تحصیلی فرزندانمان شناخته شویم. این غفلت نه فقط به حیثیت جامعه ما لطمه وارد میسازد بلکه محبوبیت فرزندانمان را نیز در محیط مدارس دچار مخاطره خواهد ساخت. سال آینده طرح پیشنهادی مالیات بر مستغلات Parcel Tax بمنظور رفع کسر بودجه مدارس بورلی هیلز به رأی گیری گذاشته خواهد شد، پیش بینی میشود که این طرح به تصویب برسد و دیگر نیازی فوری به کمک مالی والدین وجود نداشته باشد اما تا تصویب آن طرح چشم اهالی بورلی هیلز، رؤسای مدارس، آموزگاران و همه به والدین بورلی هیلز نشین از جمله ما والدین ایرانی که یک چهارم گروه را تشکیل می دهیم دوخته شده.

در گرد هم آیی گروهی از پدر و مادرها در راه کمک به حل این مسئله و حفظ پرستیژ جامعه ایرانی چنین پیشنهاد شد که مؤسسه غیرانتفاعی «بنیاد فرهنگی ایرانیان» Iranian Education Foundation

مسئولیت آگاه کردن والدین را از طریق ارسال نامه هائی بعهده بگیرد. چون این مؤسسه با محدودیت های مالی بعضی خانواده ها آشنائی دارد قرار بر آن شده که

حداقل اعانات فقط ۱۰۰ دلار برای هر دانش آموز منظور شود تا برای همگان این مساعدت امکان پذیر باشد. شکی نیست که خانواده های مرفه رقم بیشتری منظور خواهند کرد و خانواده هایی که استطاعت مالی قابل توجهی ندارند پرداخت صد دلار آنهم فقط برای یکبار برایشان چندان دشوار نخواهد بود. اینبار آینده تحصیلی فرزندانمان مطرح است و نمی توانیم نامه دریافتی این مؤسسه را با بی اعتنائی در سطل زباله بیندازیم. برای راحتی خیال ما چنین مقرر شده که بنیاد فرهنگی ایرانیان چ. هایمان را یکجا جمع کرده مستقیماً بدست مسئولان Beverly Hills Education Foundation برساند تا آنها چک هایمان را شخصاً وصول کنند، در نتیجه واسطه ای در کار نخواهد بود و یکایک ما هر گلی بزیم به سر خودمان خواهیم زد. ما جامعه ای هستیم که برای علم و دانش همیشه ارزشی فراوان قائل بوده ایم، بعنوان یک ایرانی از کودکی این بیت شعر در قلب و روح ما وجود داشته است:

توانا بود هر که دانا بود
 ز دانش دل پیر برنا بود
 و بعنوان یک یهودی ضرب المثلهای متعددی درباره ارزش والای علم آموخته ایم از جمله: «اگر دانش کسب کرده ای، دیگر چه کم داری؟ و اگر از دانش بی بهره هستی، پس چه چیز را کسب کرده ای و چه داری؟» در تلمود آمده است که یهودیان شامخ ترین مقام را برای آموزگار و بزرگترین عزت را برای حرفه او قائل بودند و وی را محترم ترین افراد می شناختند. قانون دینی یهود معلم انسان را در بعضی از موارد حتی بر پدر او مقدم می داند «زیرا پدر انسان او را فقط به دنیا آورده است، در صورتی که معلم که به انسان علم می آموزد او را وارث جهان آینده می کند» (میشنا). و اکنون آموزگاران فرزندان ما چشم امیدشان به ما است، بیایید ثابت کنیم که فقط اهل حرف نیستیم بلکه اهل عمل هم هستیم. من هم مانند شما (البته متأسفانه) عضو هیچکدام از این دو سازمان نیستیم، تا همین چند هفته اخیر هم با

وخامت این مسئله آشنائی چندانی نداشتیم، با رئیس و مدیر مدرسه هم تا بحال هم کلام نبوده ام، اما فقط بعنوان مادری که فرزندش شاگرد یکی از این مدارس است و نیز بعنوان یک نویسنده احساس مسئولیت کردم تا بحرانی بودن اوضاع را به اطلاع شما هم میهنان عزیز برسانم، امید راسخ دارم همه دست به دست هم خواهیم داد و در حل این مسئله خواهیم کوشید، چرا که هم آینده تحصیلی فرزندانمان مطرح است و هم آبروی اجتماعیمان. ما همه از این حقیقت آگاه هستیم که هستی و بقای یک جامعه به اشاعه دانش میان افراد آن مربوط است، علم به این حقیقت علت اصلی سکونت بسیاری از ما ایرانیان در این نقطه کالیفرنیا است که چرا برتری میستم آموزشی مدارس این شهرز بانزد خاص و عام است و اگر به این حقیقت معترف هستیم، پرداخت صد دلار بیشتر جهت حل این مسئله نباید بر ما گران آید.

امپریال کریستال

وارد کننده زیباترین لوسترهای کریستال، استیل

و مدرن از کشورهای اروپائی



شماره ۱۱۸۷۲ و بلشر بلوار بین برینگتون و باندی



Imperial Crystal Lighting
 11872 Wilshire Blvd.
 Los Angeles, CA 90025

(213) 477-7054

WHOLESALE - RETAIL

قبل از خرید هر نوع لوستر،

از نمایشگاه ما دیدن فرمائید



American Express Bank International

امریکن اکسپرس بانک اینترنشنال

وابسته به گروه امریکن اکسپرس کمپانی با دارائی متجاوز از صد
میلیارد دلار باشبکه گسترده بین المللی در ۳۹ کشور جهان
وسابقه ۶۶ ساله بانکی

انجام کلیه امور بانکی بین المللی، دریافت سپرده به ارزهای معتبر،
افتتاح اعتبار اسنادی، خرید و فروش سهام، طلا و نقره و سایر خدمات
بانکی

- ★ پروژه های سرمایه گذاری در پروژه های خرید سهام و اوراق بهادار زیر نظر متخصصان با
تجربه امریکن اکسپرس بانک اینترنشنال.
- ★ تضمین صد درصد اصل مبلغ سرمایه گذاری با سابقه سودآوری متجاوز از ۳۵ درصد در سال ۱۹۸۶.

American Express Bank Int'l.
600 Wilshire Boulevard, Suite 350
Los Angeles, California 90071

(213) 489-3400

American Express Bank Int'l.

421 No. Rodeo Dr., Penthouse 1
Beverly Hills, CA 90210

(213) 858-2924

موريس مطلوبيان CPA

عضو انجمن حسابداران رسمي آمريكا و كاليفرنيا

انجام كليۀ امور حسابداري

- تهيه و تنظيم اظهار نامه مالياتي (Tax Return) اشخاص و شركت ها
- تهيه صورتهای مالی (Financial Statment) جهت استفاده بانك ويا ساير مؤسسات اعتباری
- مشاوره در مورد خريد و فروش املاك و شركتها، اخذ وام و برنامه ريزی مالياتي
- مشاوره در امور كامپيوتری کردن سيستم های حسابداري و Property Management
- مشاوره در مورد تنظيم Trust و تقسيم سرمايه بين افراد خانواده (Estate Planning)

(213) 477-2235

11755 Wilshire Blvd., 9th Floor
Los Angeles, CA 90025

فروشگاه لوازم آرايش «بيوتی باي کيو کيو» محترماً از شما دعوت مينمايد
که برای تهیه انواع و اقسام لوازم آرايش از بهترين مارکها و در نازلترین
قيمتها از اين فروشگاهديدن فرمائيد.

KMS مرغوب ترين لوازم آرايش
Fermol بهداشت پوست
Image لوازم آرايش ناخن
و... و



Sebastian بهترين شامپوها
Paul Mitchell عطريات
Nexus رنگ مو
موم سرد

SUPPLIES ACCESSORIES

At the New RAMADA INN
8587 SANTA MONICA BLVD.
WEST HOLLYWOOD, CA 90069
TEL: 213) 652-2077

از هم اکنون تا آخر ماه نوامبر با ذکر نام نشریه شوفار
از ۱۵٪ تخفیف مخصوص ماوراء قيمتهای نازل ما
بهره مند شويد

با پارکينگ مجاني

به مدیریت: کوروش کرمانیان

از: دکتر عبدالله حکیم فر
 خداوند من از زن سیر سیرم
 در این خلقت بکارت خرده گیرم
 اگر تو جای من، مخلوق بودی
 تو هم زن میگریستی - من بمیرم؟



گوشه ای از یک شعر بلند
 از: احمد بدر (نصیرالدوله) وزیر
 معارف در اوائل سده جاری
 «زبان فارسی»

چند از دگران وام کنی جامه و دستار
 رو جامه و دستار پدر را تو بدست آر
 در خانه پدر خواسته و جامه نهاده
 بگذاری و در یوزه کنی پیشه؟ زهی کار!
 افسوس و دروغا که همه مردم این مرز
 دانشور و بی دانش و خربنده و سالار
 بگرفته کلنگ و تبر و تیشه و هریک
 زخمی زده بر ریشه این پاک سپیدار
 گوئی همگی دشمن این باغ و درختند
 یارند به بیگانه و با خویش به پیکار.

که یکی هست و هیچ نیست جز او

قطعه اول که بند اول از پنج بند ترجیع
 بند مشهور هاتف اصفهانی است یکی از
 شاهکارهای ادبیات فارسی است. ما
 میکوشیم تا در شماره های آینده نیز
 چهار بند دیگر این اثر را بتدریج بچاپ
 برسانیم

عود و چنگ و دف و نی بر بط
 شمع و نقل و گل و می و ریحان
 ساقی ماه روی مشکین موی
 مطرب بذله گوی خوش الحان
 مغ و مغ زاده، موبدودستور
 خدمتش را تمام بسته میان
 من شرمنده از مسلمانی
 شدم آنجا بگوشه ای پنهان
 پیر پرسید «کیست این؟» گفتند:
 «عاشقی بی قرار و سرگردان»
 گفت: «جامی زهدش از می ناب
 گر چه ناخوانده باشد این مهمان»
 ساقی آتش پرست و آتش دست
 ریخت در ساغر آتش سوزان
 چون کشیدم نه عقل ماند و نه دین
 سوخت هم کفر از آن و هم ایمان
 مست افتادم و در آن مستی
 بزبانی که شرح آن نتوان
 این سخن می شنیدم از اعضا
 همه حتی الوریث و الشریان
 که یکی هست و هیچ نیست جز او
 وحده لا اله الا هو

ای فدای تو هم دل و هم جان
 وی نثار رخت همین و همان
 دل فدای تو چون توئی دلبر
 جان نثار تو چون توئی جانان
 دل رهاندن ز دست تو مشکگل
 جان فشاندن بپای تو آسان
 راه وصل تو، راه پر آسیب
 درد عشق تو، درد بی درمان
 بند گانیم جان و دل بر کف
 چشم بر حکم، گوش بر فرمان
 گر دل صلح داری، اینک دل
 و سر جنگ داری، اینک جان
 دوش از شوق عشق و جذبه شوق
 هر طرف میشتافتم حیران
 آخر کار شوق دیدارم
 سوی دیر مغان کشید عنان
 چشم بد دور خلوتی دیدم
 روشن از نور حق نه از نیران
 هر طرف دیدم آتشی کان شب
 دید در طور موسی عمران
 پیری آنجا به آتش افروزی
 با ادب گرد پیر مغیچگان
 همه سیمین عذار و گل رخسار
 همه شیرین زبان و تنگ دهان

ماوشما



• بشنوايه ما، مقالات، مطالب و نظرياتي است که صاحبان قلم و اندیشه برای نشر در شوفار می فرستند.

• در اين صفحه تنها به نظرات و نامه هفتي اشاره می شود که نام نویسنده (و یا گوینده نظر)، آدرس و شماره تلفن آن ذکر شده باشد. از چاپ نامه های بدون امضاء و باباسخ به تلفن های بی نام خودداری می شود. در صورت تمایل نام شما نزد ما محفوظ خواهد ماند.

• مقالات و مطالبی که به دفتر شورای نویسندگان می رسد متعلق به شوفار بوده و در صورت لزوم تصحیح و تلخیص می شود. از چاپ مطالبی که با حیطه منشی نشریه مغایرت داشته باشد معذوریم.

• تلفن شوفار ۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳) و آدرس ما بنت مجله چاپ شده است □

آقای ر. ث (امضاء محفوظ) که از فعالان جامعه یهودیان ایرانی نیویورک می باشند می نویسند:

شورای نویسندگان گرامی نشریه شوفار: در چند شماره گذشته آن نشریه سلسله نوشتارهای «قشری گری و آئین یهود» مبنی بر وضع ناگوار و تأسف آورنده از جوانان معصوم ما که بواسطه آوارگی و در بدری و مسائل مادی بدامان بعضی از سازمانهای متعصب و افراطی افتاده اند، مرا سخت تحت تأثیر قرارداد. در اینجا شهادت و دلیری و آزاد اندیشی شما را در این راه برای روشن کردن اذهان ما مردم و نشان دادن وضع خانواده هائی که در این آتش میسوزند و میسازند تبریک میگویم و موفقیت شما را در این راه آرزو مندم.

اینجانب که سالها است با سازمانها و اجتماعات یهودیان ایرانی افتخار همکاری و خدمت داشته ام و دارم از نزدیک ناظرم

که چگونه عده ای تحت عنوان دین یهود موجب اغفال و اختلاف و جدائی عده ای از جوانان میشوند تا جائیکه باعث عقب ماندگی آنها از تحصیلات عالی و کسب و کار آنها میگردد.

خوشوقتیم از اینکه بالاخره سکوت را شکستید و غده را شکافتید و آنچه را که فریاد هزاران نفر از همکیشان ایرانی ما میباشد بصورت واقعی با قلم بر روی کاغذ آورده اید و بنظر مردم میرسانید. شکی نیست که ما همه یهودی هستیم و بدین و مذهب و مراسم گذشته پدران خود افتخار کرده و احترام گذاشته و میگذاریم و در عین حالی که بی میل نیستیم فرزندان ما در راه خدا پرستی و یهودیت واقعی اطلاعات بیشتری کسب نمایند میل داریم که در کسب تحصیلات عالی و رشته های علمی و کارهای مهم و آبرومند که زندگی راحت تری را در دنیای تمدن فردا برای آنها تأمین کند بی بهره نبوده و انگل دیگران نشوند.

آقای شکراله یزدانی از انگلستان می نویسند:

پیش خود فکر میکردم قشری گری و تحجر فکری منحصر به بعضی از فرقه های اسلامی است و آنها را قربانیان مظلوم سنت گرا می پنداشتم که در تاریکخانه باستانی مذهب بسر میبرند. سه روز پیش یکی از دوستان نشریه شماره ۵۶ شوفار را که مشتاق رؤیت آن بودم از امریکا برایم فرستاد. بعد از مطالعه با تعجب و تأسف فراوان دریافتیم که عده ای از یهودیان مقیم امریکا نیز از این آفت اندیشه بی نصیب نیستند. متأسفانه شاهدیم پیامبران کیوتز صلح را به پرواز در میآورند و بعضی از جانشینان آنها کباب میکنند. من بآن مادری که زشتی را چه زیبا بیان داشته آفرین گفتم او گفت آری ما هستیم که باین متظاهران تاریک فکر میدان میدهم. و به نشریه شما احسنت که صادقانه

انتقادات سازنده را بچاپ میرسانید که در سایر نشریات کمتر چشم میخورد.

آقای دکتر هوشنگ ابرامی را ستودم که گفتنی هارا شجاعانه بقلم آورده. واقف شدن به عیوب اولین گام در راه چاره جوئی و برطرف کردن آنها است. آفرین بر شما و نشریه شما میخوام با شما همصدا شده بآن کهنه پرستان متعصب یاد آور شوم دنیا در حال دگرگونی است زندگی در عصر فضا با نوآوریهای شگفت انگیزش با اندیشه ای در گرو قرون و اعصار داشتن نه مقدور است نه مفید. از همه مهمتر اگر مذهب مهر آفرین نباشد بچه درد میخورد؟ اگر مذهب فقط اجرای آداب و رسوم دوران گذشته باشد خود فریبی است گل ارزشمند است نه گلبدان بجای ده فرمان در قلب ما است نه در قابها. اجرای تعالیم عالیه ده فرمان مفید است نه پای بند باو هام و خرافات. تعصب چشم عقل را کور و دارنده اش را از انسانیت بدور میسازد.

تصور من اینستکه دزد اندیشه مشغول دستبرد بآینده جوانان ما است. جوانان باید از مذهب درس اخلاق آموزند نه بد اخلاقی و اختلاف. آیا فکر نمیکنید این خود نوعی از درون پاشی خانواده ها ایستکه دایه های مهربانتر از مادر دانسته برای جامعه ما تدارک دیده اند؟ فکر میکنم بهتر است تا آنجا که ممکن شود راه اعاشه این سالوس پیشگان و دغلبازان حرفه ای را از چشمه جوشان اعانات مذهبی قطع نمایند تا بکار و حرفه بپردازند نه طفیلی وار که از همه مزایا رایگان بهره مند باشند و تخم نفاق پاشند. و گرنه بیائید همه باهم دعا کنیم دین دست از سر مردم بردارد.

آیا هرگز از خود پرسیده ایم دین چیست؟ و برای چیست؟ دین سلسله رهنمود ها و قوانینی است که برای بهروزی و بهزیستی افراد بشر ارائه گردیده.

برای استواری راستیها و درستیهها و اخلاق. اخلاق نور زندگی است و این

همان چیزی است که همه بدان نیاز دارند و اگر کسی جز این بیندیشد و خرافاتی بدان بیاورد یا زرد جاهل است که ندانسته هم خود و هم دیگرانرا گمراه میسازد. باید مراقب بود دین بخرافات آلوده نشود و اگر شد شما نیک اندیشان باید علف های خرز را از بوستان بدر آرید و گرنه بصورت خارهایی زهرآگین آزار رسان خواهند گردید. باید نور از زیر سرپوش بدرآید- و این راه مطلوبی است که نشریه شما انتخاب و تعقیب مینماید تا گوشه های از غفلت انباشته باز شود و این بزرگترین خدمتی است که در این زمان به آئین یهود و بیشتر بهموطنان یهودی ما مینمائید.

در پایان ناگفته نگذارم- اگر در این مقاله از شما گردانندگان محترم نشریه یا بهتر است بگویم قلم زنان بی مزد و مواجب در مورد شهادت بازگوئی کمبودها تعریف و تحسین نمودم همه را بحساب خود نگذارید و باد به غیب نیندازید زیرا این هدیه گرانبها را پیشینان ما با نوشتن سفر خروج بما ارزانی داشته اند- همان استدلال زیبایی که نورالله خرازی نویسنده پرتوان شوفار از زبان پاتریک برای جورج در صفحه ۲۸ نشریه آورد و گفت این فصول کم و بیش دردناک راپورت صادقانه ایست که شهادت اخلاقی و صداقت

زعمای قوم را میرساند. با آرزوی موفقیت بیشتر.

آقای ابی نوعم شبانی از اسرائیل- برای ما مرتباً نوشته های جالب توجهی میفرستند. در شماره ۵۵ قسمتی از نوشته های ایشان زیر عنوان «داستانهایی از اگادا» که قصه های آموزنده یهودی است بچاپ رسیده بود که متأسفانه نام ایشان از بالای نوشته حذف شده بود. با پوزش از این دوست عزیز و قدیمی، مطالب ارسالی ایشان بتدریج بچاپ خواهد رسید.

آقای اسمعیل اسحاقیان از اسرائیل- طی مطلبی که برای ما فرستاده اند، می نویسند:

برای دانستن دین و راه دین داران، کتابها و نوشته های بسیار خواندم ولی قضاوت نسبت به گذشته و حال را به عقل خود واگذار کردم. تفاوت عقل و احساس را درک نموده به خود احترام گذاشتم. ما موفقیت این خواننده عزیز را آرزو مینمائیم.

آقای سیروس نعیمی- می نویسند: با شدتی که فساد در جامعه ما دارد خانه می

کند، من تصور نمی کنم که برای هیچ یک از ما دیگر شانس رستگاری باقی مانده باشد. شما مردم را به راه خدا دعوت کنید و نگذارید فرزندان ما به دیسکوها رفته فاسد شوند.

شوفار: جای کمال تأسف است که آقای نعیمی تنها اشکالات جامعه را می بینند نه صفات برجسته مردم ما را. ممکن است کاستی هایی چه اخلاقی و چه رفتاری در میان گروه های کوچکی از جامعه ما وجود داشته باشد، ولی اکثریت جامعه ای که ما می شناسیم مرکب از مردمی است که به همگنان خود عشق می ورزند، زندگی ساده ای دارند، به میانی دین و آنچه شما «راه خدا» می نامید با تمام وجود احترام میگذارند.

در مورد جوانانمان هم میدانیم و اطمینان داریم که اکثریت آنها پاک و بدور از آلودگیها هستند و حرف آخر اینکه ما نمی توانیم بپذیریم که «دیسکو» به صرف محل پایکوبی بودن الزاماً مرکز فساد است.



دکتر روبرت دردشتی

Chiropractic Postceptor

متخصص در صدمات ناشی از تصادفات اتومبیل و ضایعات ناشی از کار میگردن و ناراحتی های سر و گردن و ستون فقرات و مفاصل کلینیک مجهز به رادیولوژی و فیزیکیال تراپی

1655 Sherman Way

Tel: (818) 901-0405

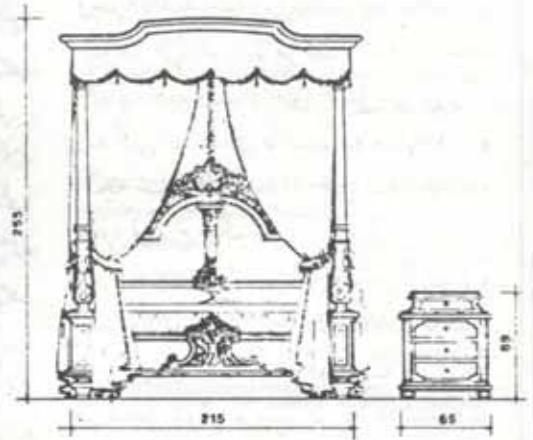
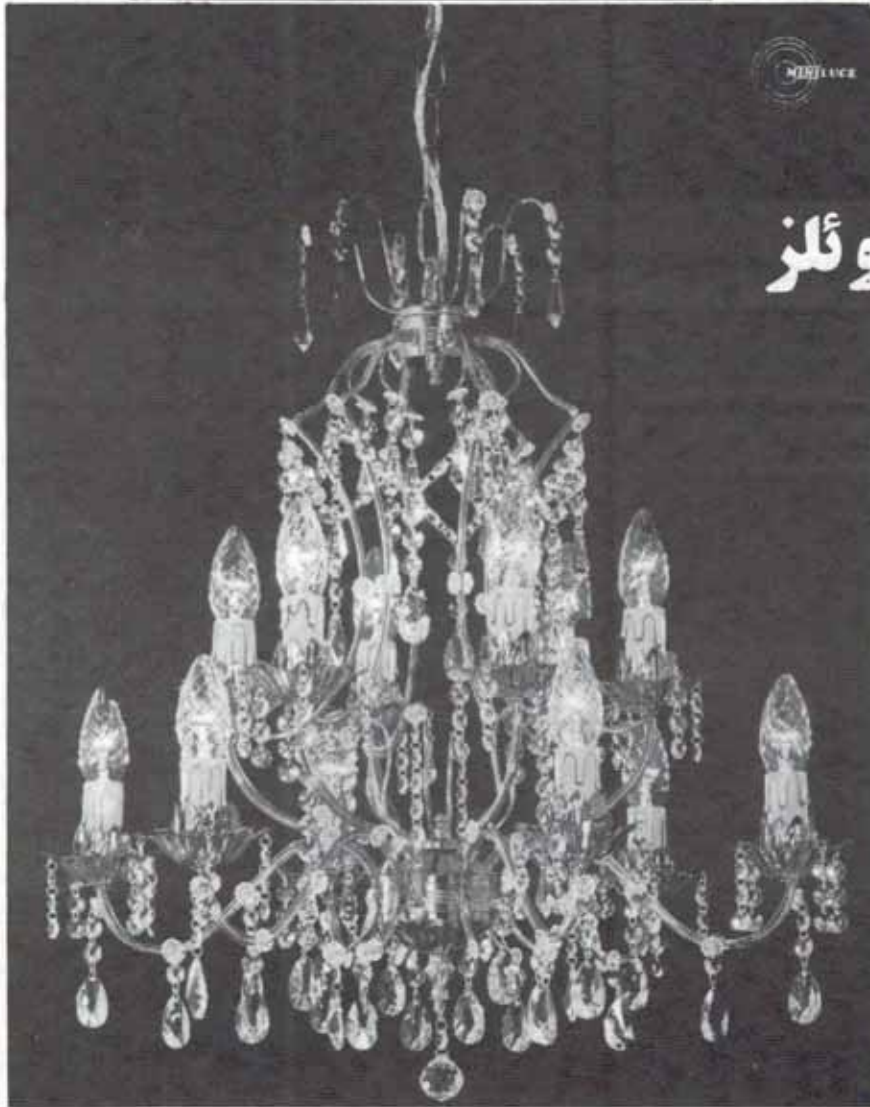
لوسترهای کریستال طلایی ۲۴ عیار


Samuels

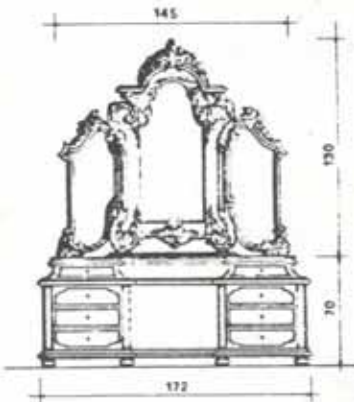
نمایشگاه مبلمان سمو نلز

با همکاری طراحان حرفه ای
مبلمان منزل و محل کار شمار ابعاده می گیرد

استیل - مدرن - کلاسیک



در انتخاب مبلمان، سمو نلز آخرین معیار گاه شماست



(213) 857-0101

5522 WILSHIRE BLVD.
L.A., CA 90036

DESIGNER: MORTEZA GHAMSARI

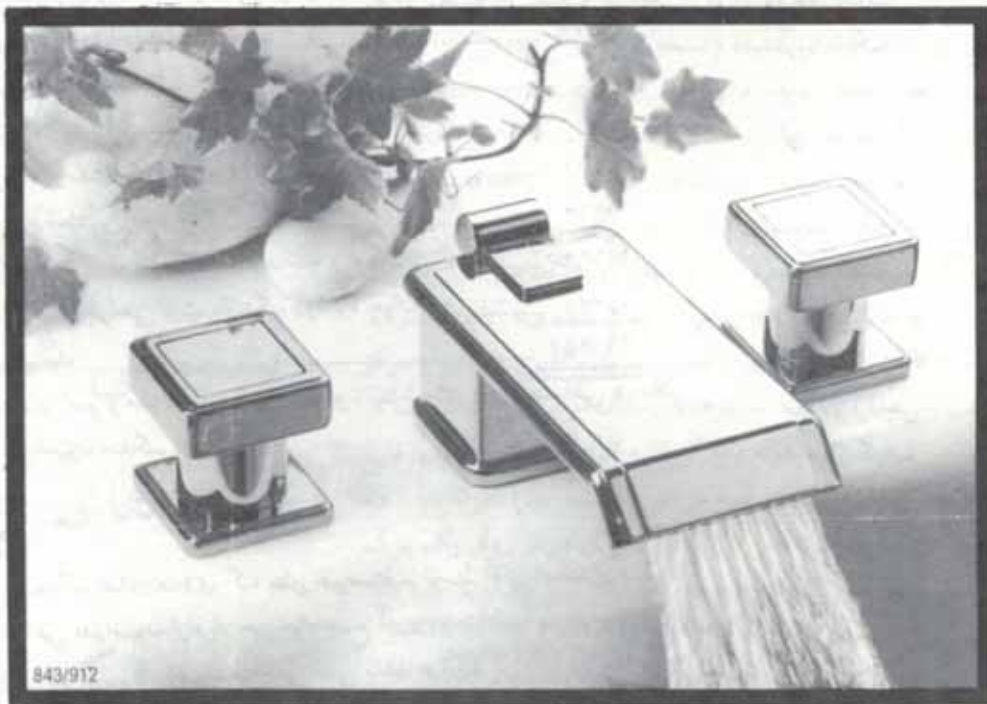
BTC

BATH & TILE COLLECTION

قبل از هرگونه پروژه ساختمانی و یا تغییر دکوراسیون منزل
و یا محل کار با فروشندگان و طراحان با تجربه ما
مشورت کنید.

و شاهد مدرن ترین، زیباترین لوازم تزئینی: حمام،
آشپزخانه، آینه، دستشوئی، شیرهای تزئینی و مجموعه کاملی
از: وان، جاکوزی، سنگ مرمر و قفل های زینتی و دهها
لوازم جالب دیگر باشید

قیمت های ما را با عمده فروشی مقایسه کنید.



843/912

آدرس: ۸۶۶۵ و بلشر بلوارد - بین لاسینگا و رابرتسون تلفن ۶۵۹۸۵۴۰



پیوند های زناشویی

فرامرزمشفق	مهین بهاری
دکتر حمید زریان	مژده تابان
مهرداد عطارزاده	لیورا اهو بیسم
هوشنگ نظریان	دنیس ضرابی
فرزاد یدیدیان	رکسانا سیاح
هوشنگ هارونی	ژیللا کهن
فرهاد رفیع سیمان	لوتیزبته ساز
مارک مختاریان	شیرین دردشتی
الیاس باباجانی	شارونا امونا
بیژن دخانیان	شاهدخت جاو یدزاد
فریرز کهنیم	ژولیانا قدیشا
فرهاد ساسونیان سنندجی	شیللا شهام
هنری شاهری	نیلوفر اخوت
ابی یزدیان	آزیتا بابک نیا
سهراب خلیقیان	فریبا سلیمی پور
همایون ملایم	لورتا ضرابی
دکتر آرمان نیومن	سپهلا کهنیم
مسعود عزیز لاوی	سیمونا رفیع
یوسف عمرانی	مریم الداد
اسکندر وردی	کاترین لاله پور
سعید کهن	فریبا الیاسزاده
پیمان دلآوری	مهیناز قالیچی
همایون نهروای	فرحتناز کهنیم
کامران ابعصت	دنیس شانس خلیل
داریوش خاکشور	آنژلا ماهگرفته
دکتر ادوارد فرج زاده	شرلی طبیبیان
دیو یس هارونی	لیلی شکراله بینا
حمید دیانی	شیللا حلیمی
سهراب خلیقیان	فریبا پورشلمی

کمکهای فدراسیون به نیازمندان در سال ۱۹۸۹

بر اساس رهنمود هائی که در اختیار شورا قرار گرفته بود به یک یک تقاضاها رسیدگی و نظر خود را برای تائید به هیئت اجرایی فدراسیون اعلام داشت.

شورای امور اجتماعی در سال ۱۹۸۹ پس از بررسیهای لازم بشرح زیر تقاضاهای رسیده را مورد تصویب قرار داد.

فدراسیون یهودیان ایرانی در سال گذشته نیز به کمک بسیاری از نیازمندیانی شتافت که متأسفانه از امکانات مالی و بهداشتی برخوردار نبودند. برای این منظور شورائی بنام «شورای امور اجتماعی» مرکب از تعدادی از افراد متعهد جامعه تشکیل گردید. وظیفه این شورا رسیدگی به درخواستهای کمک از فدراسیون بود که

قسمت اول

پرداخت های مستقیم از طریق دفتر فدراسیون

دلار	
۹۵۱۶	۱- تعویض پای قطع شده یک جوان
۲۰۰۰	۲- کمک بصورت وام تعهدی
۷۰۰۰	۳- برای تأمین بدهکاری و مخارج زندگی یک زن بیماروتنها
۴۰۰۰	۴- برای تأمین بدهکاری و مخارج زندگی مردی بیکار و خانواده اش
۱۵۰۰	۵- کمک فوری برای احتیاجات یک خانم
۶۳۶	۶- کمک اضطراری به یک خانم
۱۲۰۰۰	۷- کمک به چند خانواده مقیم اسرائیل
۱۵۰۰	۸- کمک به مرد آبرومندی که نیاز فوری داشت
۱۰۰۰	۹- کمک مادی به شخصی محتاج
۱۱۰۰	۱۰- کمک به زن مُسنی که سرطان چشم داشته و امکاناتی ندارد
۱۰۰۰	۱۱- کمک برای عمل جراحی قلب باز یک دوشیزه جوان
۴۱۲۵۲	جمع کمکهای مستقیم

کلیه ارقام فوق با اسم و مشخصات و مدارک و تائید شورای امور اجتماعی در دفتر کل حسابداری فدراسیون منعکس است.

قسمت دوم

اعانات و کمک های مادی که بطور غیرمستقیم توسط آقای اسفندی مسئول شورای امور اجتماعی فدراسیون از افراد خیرخواه جمع آوری و مستقیماً به افراد نیازمند پرداخت شده و در دفتر مالی فدراسیون منعکس نمی باشد عبارتند از:

۲۵۰۰۰	۱- بمنظور احیاء و نگهداری زندگی خانواده ای که در معرض خطر بوده اند
۱۰۰۰	۲- کمک به شخص نیازمند
۲۰۰۰	۳- برای تسهیل مخارج عروسی دخترخانمی نیازمند در اسرائیل

۱- بمنظور کمک به فردی نیازمند	۱,۰۰۰
۲- بمنظور کمک به فردی نیازمند	۷۰۰
۳- بمنظور کمک به فردی نیازمند	۳۷۰
۴- بمنظور کمک به فردی نیازمند	۹۵۰
جمع کل پرداخت های غیر مستقیم	۳,۱۰۲۰ دلار

همانطور که ملاحظه میگردد، جمع این دو قلم کمکهای مستقیم و غیر مستقیم فدراسیون بالغ بر ۷۲,۲۷۲ دلار میگردد.

تذکر

از کلیه افرادی که بمبارکی و میمنت مراسم ازدواج و یا بر میتصوا و یا بت میتصوا برگزار می کنند تقاضا می شود مراتب را به دفتر شوفاریا به آقای الیاس اسحقیان مدیر داخلی نشریه به شماره تلفن ۳۶۶۶-۹۰۶ (۸۱۸) اطلاع دهند تا نام آنها در اولین شماره شوفار به چاپ برسد.

بت میتصواها:

جنیفر بکا شکریان
شیرین سالم نیا

بر میتصواها:

ژوبین معراج
کامیار بودائی
شروین رشتی
دانی آرونی
مازیار گلباردی
الکس اسحقیان
ایرج باصری

انجمن دوستداران آلیانس ایزرائلیت اونورسال

۵ پنجمین برانچ سالانه دوستداران آلیانس ایزرائلیت اونورسال مقارن با یکصد و بیست و نهمین سالگرد تأسیس مؤسسه آلیانس روز یکشنبه ۱۲ نوامبر ۱۹۸۹ در تالار مجلل مجتمع فرهنگی ارتص برگزار شد.

قریب ۲۵۰ نفر از بانوان و آقایان دوستدار مؤسسه فرهنگی آلیانس در این گرد هم آئی حضور داشتند. علاوه بر غذاهای متنوعی که به همت بانوان خیر و زحمتکش عضو کمیته بانوان وابسته به مجتمع فرهنگی ارتص تهیه و در دسترس مدعوین گذاشته شده بود، برنامه های سرگرم کننده و موسیقی و مراسم قرعه کشی با جوایز متعددی نیز ترتیب داده شده بود که تا حدود ساعت ۴ بعد از ظهر دوستداران آلیانس را بدور یکدیگر نگهداشت و مدعوین مجلس را با خاطره ای خوش ترک گفتند.

۵ در پی افتتاح مجدد کتابخانه بزرگ آلیانس در پاریس که کاملاً بازسازی شده و با تجهیزات مدرن هزاران کتاب چاپی و دست نویس و اثر کمیاب و یا منحصر بفرد را که بویژه بازگو کننده تاریخ اجتماعی و فرهنگی و سیاسی اغلب جوامع یهودی سراسر جهان می باشد در بر می گیرد، مسئولان این مؤسسه فرهنگی و قدیمی در نظر دارند کتاب جالب و سودمندی را چاپ نموده و نسخه هائی از آنرا در این کتابخانه و سایر کتابخانه های بزرگ و معروف دنیا قرار دهند. این کتاب شامل اسامی کلیه دانش آموزان و فارغ التحصیلان و معلمان و خدمتگزاران این مؤسسه از بدو تأسیس آن تا به امروز خواهد بود که بدینسان کلیه افراد مذکور جاو یدان خواهد ماند. بهمین جهت طی نامه هائی که بکلیه سازمانهای یهودی در سراسر جهان ارسال شده، از مسئولان سازمانهای مذکور درخواست شده نسبت به جمع آوری اسامی دانش آموزان سابق مدارس آلیانس، چه کسانی که دارفانی را وداع گفته و یا آنان که در قید حیات هستند- اقدام لازم را بعمل آورند و اطلاعات جمع آوری شده را به مرکز آلیانس ارسال دارند. بنابراین از کلیه خواهران و برادران ایرانی نیز که شخصاً در یکی از مدارس آلیانس تحصیل نموده و یا کسان و اقوام ازدست رفته آنها فارغ التحصیل مدارس آلیانس بوده اند تقاضا می شود در اسرع وقت و حد اکثر تا پایان ماه فوریه ۱۹۹۰ مشخصات خود و یا شخص مورد نظر را، برای هرنفر روی یک برگ جداگانه، به زبان انگلیسی و یا فرانسه مرقوم فرموده و به نشانی زیر ارسال دارند:

AMERICAN FRIENDS OF A.I.U.
10654 LE CONTE AVE.
LOS ANGELES, CA 90024

اطلاعات باید شامل: نام- نام خانوادگی- تاریخ تولد- محل تولد- سالهای تحصیل در مدرسه یا مدارس آلیانس (اتحاد)- نام شهر- شغل فعلی (برای افرادی که در قید حیات هستند) و شغلی که به آن اشتغال داشته اند (برای افرادی که در قید حیات نیستند) باشد.

شوفار نیاز به

پشتیبانی شما دارد.

نوشته های خود را به

نشریه ایکه به شما

تعلق دارد بفرستید.

مجتمع فرهنگی ارتص

• بمنظور تصدی امور اداری و داخلی خود، مجتمع فرهنگی ارتص احتیاج به فردی دارد که علاوه بر زبان فارسی، به زبان انگلیسی مسلط بوده و در امر اداره مؤسسه یا مدرسه ای دارای سابقه و تجربه باشد. علاقمندان میتوانند مشخصات خود را کتیباً با ذکر نشانی و شماره تلفن به مجتمع فرهنگی ارتص به نشانی زیر ارسال دارند:

ERETZ CULTURAL CENTER
6170 WILBUR AVE.
RESEDA, CA 91335

• بمنظور تعلیم قرائت ساده متون عبری، مجتمع فرهنگی ارتص اقدام به گشایش کلاس عبری و یژه بزرگسالان نموده که هدف آن آموزش قرائت عبری در کلاسهای فشرده و کوتاه مدت می باشد تا خانمها و آقایانی که هنوز عبری نمی خوانند قادر باشند در کنیساها سیدور و تورا بدست گرفته و تقیلائی را که توسط شالیح صیورها خوانده می شود دنبال کنند. از علاقمندان تقاضا می شود برای ثبت نام در کلاسهای مذکور در ساعات اداری به مجتمع فرهنگی مراجعه نموده و یا از طریق تلفن ۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸) اطلاعات لازم را کسب نمایند.

• مجتمع فرهنگی ارتص بمنظور رفاه اقوام و نزدیکان عزیزان از دست رفته اقدام به خرید تعدادی مقبره در گورستان ایدن مموریال پارک واقع در انتهای سهول ورا نموده که در صورت لزوم با تلفن به مسئول این امر در مجتمع کلیه تشریفات دست و پاگیر انجام خواهد شد. برای کسب اطلاعات لطفاً به آقای مسعود بتونی تلفن شماره ۱۹۸۹-۳۴۴ (۸۱۸) تماس گرفته شود.

• پیرو تقاضا های بی شمار، مجتمع فرهنگی ارتص در آینده نزدیک دو کنسرت به شرح زیر برگزار می کند:

۱- کنسرت معین و شهره در روز پنجشنبه ۱۸ ژانویه ۱۹۹۰

۲- کنسرت فرامرز آصف و یک هنرمند دیگر در روز پنجشنبه ۸ مارس ۱۹۹۰

محل اجرای کنسرت ها تالار مجلل مجتمع فرهنگی ارتص خواهد بود و شروع برنامه ساعت ۹ بعد از ظهر پیش بینی شده است. علاقمندان می توانند برای تهیه بلیط با تلفن ۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸) دفتر مجتمع فرهنگی و یا با اعضای انجمن مجتمع فرهنگی تماس حاصل فرمایند.

جایزه ای بیک آدمکش

بطوریکه اطلاع یافته ایم اخیراً دولت هند جایزه این دولت بنام «لعل نهر» را به یاسر عرفات سردسته تروریستهای فلسطین اعطاء کرده است. عجیب تر اینکه علت اعطای این جایزه اقدامات یاسر عرفات در پیشرفت حسن تفاهم بین المللی ذکر شده است.

همه میدانند یاسر عرفات کسی است که دستش تا مرفق به خون بسیاری از مردم بیگناه جهان آغشته شده و نام او بعنوان یک لکه ننگین و سیاه در صفحات تاریخ به ثبت خواهد رسید.

حقیقت آنستکه هرگز تصور نمیشد که دستگاه اداری دولت هند تا این حد بمرحله سقوط اخلاقی رسیده است که جایزه لعل نهر را به یک تروریست بین المللی بنام یاسر عرفات اعطاء نماید.

درگذشتگان:

بهمن اوهب صیون	حشمت اسحقیان
موتیز نعمان	قدسی منیفی
مشیرزیوری	مونس جواهریان
بهروز باخاج	

فدراسیون یهودیان ایرانی

با پشتکار گروهی از دل بستگان به مردم

در خدمت مردم ماست.

با ما همکاری کنید.

کنیسیای نصیح ایسرائل

صورت دریافت و پرداخت و تغییرات وجوه نقدی
برای سال مالی منتهی به ۳۱ آگوست ۱۹۸۹

ترازنامه در تاریخ ۳۱ آگوست ۱۹۸۹		دریافتی طی سال مالی مختوم به ۳۱ آگوست ۱۹۸۹	
دولار	۴۵۵٫۸۵۷	اعانه و خیریه (شامل خیریه، شهریه مدرسه و غیره)	۳۰٫۱۰۱
۵۲٫۸۲۶	موجودی حسابجاری بانک	درآمد جشنها پس از کسر هزینه	۱٫۳۱۰
۹۱۰	سپرده	بهره های دریافتی	۴۸۷٫۲۶۸
۵۳٫۷۳۶		مبلغ کل دریافتیها	
	دارائیهای غیرمنقول	مبلغ پرداختی طی سال مالی	
۱٫۷۵۰٫۰۰۰	زمین و ساختمان	بابت کرایه محلهای مختلف، حقوق کارکنان،	
۴۴۸٫۸۴۰	عملیات ساختمانی در دست اقدام	هزینه مدرسه و هزینه های اداری و بهره و ام ساختمانی	۳۸۸٫۳۱۵
	نوسازی مدرسه و کنیسیای جدید	مانده	۹۸٫۹۵۳
۱٫۴۰۰	اثاثیه اداری	دارائیه و بدهیهادراول سپتامبر ۱۹۸۸	
۲۲۰٫۲۴۰	کسر میشود	موجودی حسابجاری بانک	۶۹٫۵۹۹
۸۴۰٫۰۰۰	بدهی به بانکها بابت زمین و ساختمان	پیش پرداخت	۹۱۰
۱۵۰٫۰۰۰	بدهی به اشخاص (وام از اشخاص برای مدرسه)	زمین و ساختمان	۱٫۷۵۰٫۰۰۰
۱٫۱۷۹	هزینه های پرداخت نشده	عملیات ساختمانی در دست اقدام	۲۸۷٫۳۳۵
۸۵۶٫۱۷۹		کسر میشود:	۱٫۸۴۸٫۸۴۴
۱٫۳۹۷٫۷۹۷		بدهی به بانکها مربوط به ساختمان و زمین	۵۵۰٫۰۰۰
			۱٫۲۹۸٫۸۴۴
			۱٫۳۹۷٫۷۹۷

نظریات و انتقادات خود را

از وضع کار ما

با ما در میان بگذارید.

این نشریه از آن شماست.

فدراسیون یهودیان ایرانی

پوریم

سالروز رهایی قوم یهود را جشن میگیرد

باین مناسبت مجلس جشن شکوهمندی در تاریخ یکشنبه ۲۵ مارچ ۱۹۹۰

از ساعت ۸ بعد از ظهر در سالن هتل مجلل بوناونتور برگزار میگردد

هنرمندانی که در این جشن شرکت دارند عبارتند از:

ستار - شهره - شهرام صولتی - فائزه

مجری برنامه مولودز هتاب

برای تهیه بلیط و هرگونه اطلاعات بیشتر، به دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی شماره تلفن

۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

تماس حاصل فرمائید

مدیرمسئول این جشن آقای الیاس اسفندی - رئیس کمیته جشن های فدراسیون میباشد.

یک شاهکار غیر ادبی
بقلم هوشنگ ابرامی

سکس، خجالت، خیانت

و

آب گوجه فرنگی

R

قبل از مطالعه این نوشته، باید به چند نکته مهم و تقریباً مهم توجه بفرمائید:

اول اینکه آنچه مطالعه می فرمائید خیالبافی و قصه گوئی نیست و بر اساس یک داستان واقعی تهیه شده که قهرمانش هم اکنون حی و حاضر در شهر شهیر ما راست راست راه می رود. گرچه نوشته جوئی بازگوئی شده که قهرمان واقعی شناخت ناپذیر خواهد ماند اما احتمال دارد که عده ای دیگر بین این آقا و دنیای فانتزی یا حقیقی خودشان تشابهی پیدا کنند و خود را قهرمان ماجرا بدانند. اگر این احتمال به واقعیت پیوست، هرگونه مسئولیت فاش سازی مستقیماً متوجه نویسنده است و لاغیر. این یکی. دیگر اینکه شورای نویسندگان شوفار این داستان را پس از بررسی کامل، یک مطلب مخصوص بزرگسالها تشخیص داد و مهر «ریتد آر» را بر پیشانی آن زد و بدینوسیله خواندن آنرا برای کمتر از هژده سالگان، بخصوص آنها که ایران را «آی ران» می نامند، ولو با حضور والدین محترمشان اکیداً ممنوع کرد.

دست آخر اینکه نویسنده، این شاهکار غیر ادبی را با تمام خلوص نیت به پیشگاه خوانندگان وفاداری تقدیم میدارد که تا می بینند اوسعی دارد در شوفار دو کلمه حرف بزند از وی ایراد می گیرند که چرا اینقدر سطح بالا!! می نویسد.



بدی کار این بود که آقا نجات از خوانندگان پرو پا قرص نشریه خودمان بود و سالها پیش از آنکه کلمه ایدز در دهان عوام الناس بیفتد از طریق مقالات آقای دکتر بروخیم به معایب و مضرات این بیماری خانمانسوز پی برده بود و میدانست که این مرض، چیز خیلی بدیست. بهین خاطر هیچوقت احتیاط را از دست نمیداد. فکر سکس خیانت آلود را در مغزش کشته بود هیچ، مواظب بود که مبادا دست به چیزی بزند که عواقب مرگباری برای او به بار آورد. حتی بیرون از خانه سعی میکرد به دستشویی که مورد استفاده عموم بود نرود.

این استقامت و خودداری ادامه داشت تا اینکه یک روز سرظهر او با جانناش امیرخان در داون تان لس آنجلس و در خیابان لس آنجلس از جلو مغازه سه دهنه دوست مشترکشان مایک (منجم سابق) رد می شدند. در همین لحظه حساس بود که نجات الله خان از امیرخان، با چشمهای بهت زده پرسید: سه دفعه؟ چی میکی.

آره جون نجات - آخه تترسیدی هیچ - از چی بترسم؟ چرا جفتنگ می گی. میگم یارو یک لعبتی بود که بخواب هم نمیشد دیدش. وای وای که چه هیکلی راکل ولش را ولش. بد مصب یک چیزی بود. چه پوستی! منته بولور. آخ آخ. بمرگ نجات الان که فکرشومی کنم هان... - آخه امیر. حالا کوفت و مرض بکنار. تو که ایسرائلسی. تو که زن و بچه داری. تو که...

خدا باباتو بیمارزه تو هم آمیرزا نجات با این آخه آخه گفتن هات. اگه من و تو مصیوا کار نبودیم که قربونش برم خدا، ورنمیداشت مارا از اونور دنیا، از تو اونهمه چادر چاقچوری بیاره کنار معدن حور و پری. خوب خدا لقمه را داد دستت بخور دیگه. چقدر آخه و اوخه می کنی. کنجکاوای آقا نجات گل کرد و از

تعریفهای باجانناش دلش مالش رفت و فکرش به وسوسه افتاد. لبخند ماسیده ای روی قیافه اش ولو شد و پرسید: نگفتی چه جوری.

- مفتی که همیشه. حق کان سلینگ (ظاهراً به معنای مشورت و راهنمایی) را میدی تا بهت بگم چه جوری.

- میدم! میدم! جون امیر میدم!
- یهو گسر گرفتی چرا.
- لغتش نده اینقد. بگوزود باش.
- پس گوش کن.

و آقا نجات سراپا گوش شد و گفت: حتماً میخوای از «سان ست» و «دوهینی» شروع کنی.

- گفتم گوش کن پسر! به چیزت میشه هان! مگه خل شدی که واسه این امور خیر بری سان ست. مگه خویش و قوم و آشنا نداری توی این شهر.

آقا نجات با شنیدن کلمه «پسر» خوش خوشانش شد. در یک آن حسن کرد که به اکسیر جوانی دست یافته و در یک چشم بهم زدن از مرد میانه سالی که دوتا فرزند بزرگ نوزده ساله و شونزده ساله دارد به یک جوان تازه تکلیف شده بدل شده. با لبخندی که حاکی از رضایت و اطاعت بود گفت: بچشم. دیگه حرف نمی زنم. جون امیر خفه خون می گیرم. بگو. بگو از کجا باید شروع کرد.

- از کجا؟ از کردیت کارت. داری یا نه - نه. (نجات مثل یک بچه معقول و مؤدب نمی خواست حرف زیاد بزند. منتظر بود فرمان بشنود و فرمان ببرد)

- همین امروز ازمن که جدا شدی فوری میری بانک و تقاضای کردیت کارت می کنی.

- همونجا میدن؟
- به چند روزی طول داره.
- حالا با «بگش» همیشه؟ من همه کارم با گشه

- باز که با منبری اومدی. کارتت که حاضر شد به به بهانه کلک میزنی و به

خانمت میگی میخوای بری به سفر کوتاه و فوری برای کاروکاسبی ات. شب میری صبح برمیگردی.
- کجا؟

- خونه ی آقا شجاع! راسی راسی منته اینکه تو مال ده ک... های شیرازی هان. کجاچی؟ خوب معلومه کجا پسر. لاس وگاس. می فهمی عزیز؟ لاس س س وگاس س س! کوم پسرزده؟! یا بقول هم شهریهات: حالیه؟
- آره حالیمه. بعدش؟

- بعدش دیگه آسونه. لاس وگاس رفتی که تا حالا.

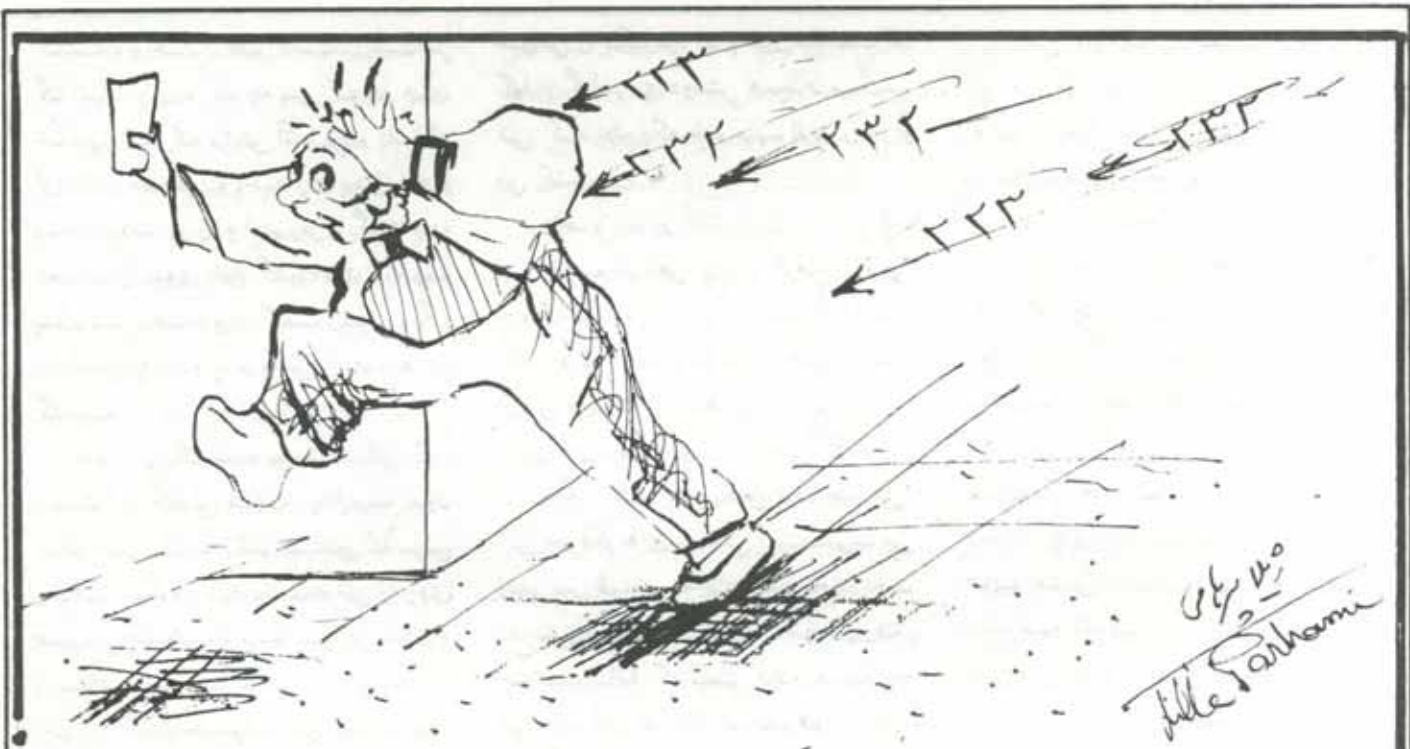
- ده دفعه بیشتر. اما همیشه با زن و بچه ها.

- خدا به عقل حسابی بشویده به پول حسابی هم بمن. وارد خاک مقدس لاس وگاس که شدی به راست میری هتل. توی هتل یا توی خیابان دم هتل صد جور مجله روزنامه پیدا می کنی که همش با عکس و تفصیلات آگهی همین لعبت ها و تیکه های مامانسی را دارند. از هر جورش را که بخوای. هر کدام را انتخاب کردی تلفن توی اطاعت را ورمیداری و شماره کردیت کارتت را میدی و ده دقیقه بعدش یارو تو بغلته.

بذاق دهان آقا نجات با فعالیت غیر عادی شروع به ترشح کرد بطوریکه چند بار آب دهانش را قورت داد و کف دستش را روی لب و لوجه اش کشید و حریصانه پرسید:
- امیر مرگ من راس میگی.

- دروغم چیه؟ امتحانش مجانبه. چیزی رو که از دس نمیدی.

از اینجا بیعد دیگر نجات الله خان چیزی حالیش نبود. نه امیرخان را که قدم به قدم او راه میرفت میدید و نه حرفهایش را می شنید. توی عالم رویائی خودش فرورفت و شروع کرد با نفس اماره اش جنگیدن. غوغائی در وجودش پیا شد که آنورش نامعلوم بود. گاه توفان هولناک بود



پذیرفت. اما همینکه بدر خانه رسیدند پاهای آقا نجات خشکید. مصطفی گفت: در بزن نجات گفت: نه من نیستم. احمد گفت: نترس خره مهمون من پولش رامن می دم. مصطفی گفت: ولش کن جوده می ترسه. خودت برو جلو. و همانجا آقا نجات برگشت. یکی دو روز خدا را شکر کرد که با داشتن پدری توراصیدور خوان و مادری کهن او را از ارتکاب گناه بدور نگه داشته. اما بعدش دیوشهوت جوانی در وجودش به او نهیب زد که: «برو» و او رفت. غروب یک روز که صبحش مادر بزرگ برای او آش «خاله بی بی» پخته بود و گفته بود «بخور قوت داره» سوار دوچرخه شد و راه افتاد. چنان رکاب میزد که انگار در مسابقه دوچرخه سواری شرکت کرده بود. یکبار به گاله پر از باریک خرز و خرکچی برگشت به او دری وری گفت و یکبار هم نزدیک بود یک پسر بچه را توی جوی آب پرت کند. از بازار و کیل و خیابان کریم خان زند

بود، معلوم نبود. خودش هم نمیدانست. همینقدر حس می کرد لحظه ای دیگری در درون او می جوشد و لحظه ای دیگر همه چیز سرد و خاموش میشود. بعد از سالهای سال هنوز راز و رمز سکس برای او حل نشده بود. هنوز آن عطش و کشش نوجوانی در او زنده بود. هنوز آن خاطره ابهام انگیز نوجوانی شهرش شیراز بیادش مانده بود: پا به سن بیست سالگی گذاشته بود و از آغاز بلوغ تا آنهنگام شب و روز در کوره سوزان سکس سوخته بود. آرزویش این بود که زندگی اش را با دیدن یک زن برهنه معاوضه کند. بزرگترین پیچیده ترین معمای زندگی اش اندام زن بود. این موجود پر اسرار زیر چادر که روی خاک خدا نرم و زیبا می خرامید چه بود؟ نمیدانست. له له میزد که بداند و نمیدانست. این بود که آنروز وقتی دوتا از رفقای گونیمش پیشنهاد کردند به نجیب خانه بروند با اینکه حس کرد دارد مرتکب بزرگترین گناه نابخشودنی دنیا میشود

و رعد کرکننده و برف کور کننده و گاه آرامش مست کننده کیف انگیز و پر لذت. دو نیروی قوی در مغز و روح او با هم نبرد می کردند. یکی میگفت برو یکی می گفت نرو یکی میگفت نترس یکی می گفت بتترس. یکی می گفت نکن یکی می گفت بکن. فردایش رفت بانک و گفت کردیت کارت می خواهد. برنامه سفرش را هم تمام و کمال در ذهن آماده کرد: به زنش چه بگوید. چطور از راه دور به او تلفن کند که اثر هرگونه شک و سوء ظن را از میان بردارد. بلیط هواپیما را از کجا بگیرد، برای چه روز بگیرد، کجا پنهان کند، تا فرودگاه چطور برود وقتی بر می گردد چطور سراپای خودش را سفت و سخت تر از کنترل فرودگاه واریسی کند و چه و چه. اما پا بیای این نقشه ها و اجرای آنها چیزی ته دل آقا نجات را می لرزاند. این چیز، ترس بود، ایمان بود، مست دلی بود، عشق به زن و خانواده بود و یا شرم و حیا از دو فرزندی بود که بزرگترینش آماده ازدواج

گذشت و خیابان قصرالدشت را پشت سر گذاشت و وارد کوچه پس کوچه های خاکی شد که برایش آشنا بود و دم خانه ای که با مصطفی و احمد رفته بود ایستاد و بدون تردید در زد و اسم رمز را گفت و در نعمت را بروی خود گشوده دید. از دوسه پله پائین رفت و پرده کلفت زیتونی رنگ را عقب زد و دو چرخه اش را کنار حیاط گذاشت.

هوا تاریک شده بود و احساس گناه نجات رو بکاهش میرفت. با اینهمه بدون اینکه کسی متوجه باشد همینطور که سرش را پائین نگه داشته بود پنجه اش را روی صورتش گذاشت و شمع اسرائیل خواند و با صفای قلب که پاک تر از آب چشمه بود زیر لب گفت «یاموشه ربنو! از سرعاون من بگذر»

و چند دقیقه بعد در یک اطاق نیمه تاریک که دو تا شمع روی طاقچه اش روشن بود نجات بود و یک زن و یک دوشک یک نفره روی زمین. نجات گیج و منگ و مست و دست پاچه نمیدانست چه باید بکند. قلبش چنان میزد که انگار چیزی نمانده بود در قفسه سینه اش بترکد. زبانش بدل به یک تکه چوب خشک شده بود. نفس نفس میزد و در دل دعا می خواند. آب دهانش را فوراً داد و پرسید: اسمت چیه؟

- زبیده
- زبیده یک زن چاق سی، سی و پنج ساله بود که رنگ تیره ای داشت و موهایش مثل ذغال سیاه بود. عرب بود و تازه از اهواز به شیراز رفته بود. به مسخره خندید و از نجات پرسید:

دفعه اولته؟

لهجه غلیظ عربی او فکر مغشوش و مضطرب نجات جوان را پر آشوب تر کرد. حالا گناه او رنگ دیگری داشت. مثل این بود که برای اولین بار در عمرش می خواهد گوشت غیرکاشر بخورد. از خانه که بیرون آمد گرچه احساس غرور کمی می کرد و

خودش را یک مرد تمام عیار میدانست اما کولیاری گناه روی دوشش همچنان سنگینی می کرد بطوریکه طعم مبهم لذت را در او می کشت.

و حالا بعد از گذشت بیش از ربع قرن این خاطره در ذهن او جان گرفته بود و می خواست با دل و جرأت بیشتر آنرا تجدید کند ولی کشش دو نیروی قوی همچنان آزارش میداد. پاره آهنی بود بین دو آهن ربای قوی. لحظه ای به خود می گفت:

«آخر خجالت بکش مرد. حیا کن! این چه فکرهای شیطانی است بسرت می زند. پس فردا بچه ات را باید بخانه بخت بفروستی. موهای سرت رو به سفیدی رفته. جوان نوبالغ که نیستی مردم بفهمند چه می گویند. تو که تو عمرت، قبل از اینکه زن بگیری، هرچی خواستی خاک تو سرت کردی. دین و ایمانت کجا رفته. یک مرد کنیسا بروی با خدا که به زنت خیانت نمیکنه. اونهم تو این سن و سال، و لحظه ای دیگه در دل می گفت:

«مگه آدمیزاد چند بار عمر می کنه؟ کی گفته سکس گناهه. از هر صدتا قانون مذهبی حسب شالم صدو بیس و یکیش قانون جنسی به. اگه سکس نبود اینهمه خلق خدا روز زمین چه می کردند. منکه به اقدس خیانت نمی کنم. خیلی ام دوشش دارم. واسش یه کادو عالی می خرم. اصلاً خودش تا حالا هزار بار تشویقم کرده برم! یه شب با جاری اش حرفش شده، یه شب از همسایه بغلی دلخور بوده، یه شب «هدایک» داشته، یه شب حوصله نداشته و یه شب هم بی حوصله بوده و همه شب تا دسش زدم گفته «تورو جون مادرت ولم کن. اینهمه زن تو این خراب مونده ریخته پاشو برو دنبالشون. نترس مرض نمیگیری.» آیا این جواز عبور نیست. چراغ سبز نیست. ی کارت سبز نیست. پس چرا معظلم؟»

و لحظه ای بعد نیروی مقابل جان می گرفت و آفانجات را در فکر فرو می برد

«این امیرخان بی انصاف چاخان می گه. می خواد منو بندازه تو هچل. چی چی دو سه دفعه! مگه تو این سن و سال میشه. یه مشت دروغ سرهم بندای کرده منو دست انداخته. این یه دامه. نباید خربشم»

و باز لحظه دیگر: «اما نه. چه دروغی داره بگه. چرا امیرخان باید اینهمه تو بیزنس موفق بشه. اگه از آسمون صدتا کیسه سکه طلا و یک دسته هاون بیاندازند، آن صدتا کیسه می افته تو بغل امیر و زنتش و آن دسته هاون می خوره تو مخ من. اگه تو پول و تجارت بپای اون نمیرسم دلیل نداره که تو عالم عشق و سکس از او عقب بمونم. منکه شمع زندگیم به پت پت افتاده. منکه فردا می افتم میمیرم. منکه تو اینجا مزه سکس خارچی را نچشیدم. خوب امیر راس میبگه. خدا زده پس گردنم مرا انداخته تو این مملکتی که «او پن سکس» دارند. همیشه که دس رو دس گذاشت. سکس او پن! سکس باز! آدم کنار باغ و بوستان باشه و چشم و دماغشو ببنده. نمیگن بهش دیوانس.»

و همچنان لحظه ای بعد: «اگه اقدس بفهمه.. خوب بفهمه بهش میگم مگه از من همیشه نمی خواستی بحرفت گوش بدم. خوب منم گوش دادم دیگه.. اصلاً چرا بفهمه.. اگر تولا و گاس به ایرونی بر بخورم... میگم او مدم تجارت.. او مدم سهام شرکت زنهای تلفنی را بخرم. چقد ترقی داره. بهترین سرمایه گذار یه. چه شرکتهای عظیم و پرقدرتی. چه سرمایه های هنگفتی. چه سود سهامی! چه قدرتهایی. رئیس جمهور می آرند و رئیس جمهور می برن.. اصلاً با ایرونی چه کار دارم. خود مومن او مدم تولا و گاس چه کار. چرا اینقدر ترس و وسواس دارم. همین ترس و دودلی بود که نداشت تو تجارت یه کاره ای بشم. منکه و یک اید نمی خوام برم که ایرونی زیاد ببینم. وسط هفته می رم. امیرخان که همه چیز را گفت. نمیرم که وسط خیابون خانم بلند

کنم. می چیم تو اطاق هتل. کی منومی
بینه. نترس آقا نجات. شجاع باش. دل
داشته باش اعتماد بنفس داشته باش.
ایمان داشته باش، دل قوی دار! خدا
باتست»

o o o

شب چهارشنبه ساعت ده شب آقا
نجات با یک مشت مجله روزنامه زیر
بغلش که پر از تصاویر زنان جور واجور با
پزهای مختلف و شماره تلفن و سایر
مشخصات بود وارد اطاق شماره ۲۳۲ هتل
فلامینگوی شهر زیبا و پر لهو و لعب لاس
وگاس شد. و برای اینکه وجدانش کاملاً
آسوده باشد و احساس خیانت را بکلی در
خود کشته باشد گوشی را برداشت و اول از
همه شماره خانه خودش را گرفت: الو. الو.
اقدس جون خودتی! .. هان! جیغ نمی
کشم. خیلی خب. یواش حرف میزنم. من
الان سن دیاگوام.. پیش فرد.. قراره زمینه
را فردا صبح اول وقت نشون بده.. میگه تو
پنج سال به دلا دولا میشه. دعا کن من
رو سفید از آب درآم.. آره.. آره.. چشم..
قربون تو.. باشه.. خدا حافظ.

گوشی را گذاشت. رفت لب پنجره.
بازی شلوغ رنگها و نورها اصلاً برایش
جالب نبود. او دنیای خاص خودش را سیر
می کرد. صدای مهربان و پر صداقت
زنش نهیبی بر او زد: هنوز دیر نشده آقا
نجات. خودت را از این دام خلاص کن.
خودت جهنم. اگر پس فردا اقدس بیچاره
به ایدز مبتلا بشه جواب خدا و بنده خدا را
چه می خواهی بدهی.

به وسط اطاق برگشت و یکی از نشریه
های پر آگهی را باز کرد: وای که چه
تیکه ای. چه مامانی. چقدر ناز. چه
خوشگل. چه هیکلی. خدا لعنتم کند اگر
بخواهم عقب بروم. منکه وسط آم. پس
باید شنا کنم. راه دیگری نیست. امیرخان
راس می گفت، اینهاش. کردیت کارت
هم با تلفن قبول دارند. معطل چیم. اگر
بخوام همه این مجله روزنامه هارا یکی

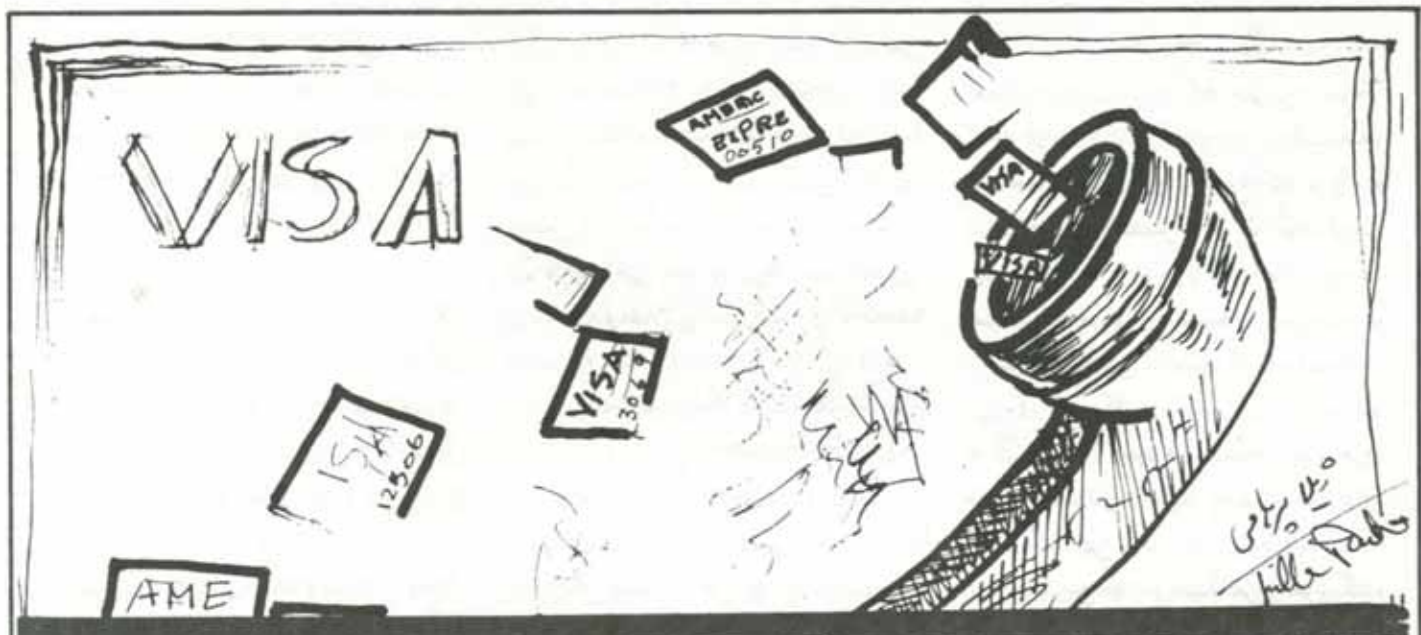
یکی ورفی بزنم که صبح میشه. منکه نمی
خوام خواستگاریش برم. تازه از این مال چه
بهرتر. ستاره سینما چیه. قریون دس خدا
برم. مگه میشه از این زن، شکسی ترهم زن
خلق کرد. انگار پرگار گذاشتن. عککش
دل و دین می بره چه برسه به خودش.
زیبای موطلائی من بیا که آقا نجات
فدات شه.

گرچه زانوهای آقا نجات بطور خفیفی
بلرزه افتاده بود ولی او سعی داشت قدرت
خود را حفظ کند و بدون احساس خطر مرد
و مردانه جلو برود. گوشی را برداشت.
یکی یکی شماره را می دید و انگشت میزد
و لحظه ای مکث می کرد. همینکه از
آنطرف صدائی شنید بی اراده برخاست:
یس .. یوگن.. یوگن هلپ می.. مای
نیم اینز نجات.. نو.. نجات.. یس.. نو
نو.. نه جات!.. او که.. یودونت نید مای
نیم.. بت آی نید مارگاریتا.. اس کیوز
می؟!.. آف کورس آی هاو.. نامبر؟ وات
نامبر؟ کردیت کارت نامبر؟.. به دقه
وایسید.. اس کیوز می؟! ویت ایسی
نت.. دیس ایز مای نامبر.. فور.. وان..
فایو .. نامبر؟ وات نامبر؟.. دادم
که الان.. اوه.. یس.. اس کیوز می!
مای روم.. یس.. آی نو.. تو.. تو..
تری.. یس.. تو هاندرد توانی تری..
فلامینگو هتل.. یو وانت آدرس؟..
او که.. گود.. گود.. یوهاوایت.. گود..
شی و ییل بی هی یرون؟.. هف آن
هاور.. گود.. گود! آی ام ویتینگ.

گوشی را که زمین گذاشت دستی به
پیشانی اش کشید و هوارا فوت کرد.
بنا اینکه هوای اطاق خنک بود حس می
کرد گرمش شده. یخه پیراهنش را باز کرد
و روی مبل تکیه داد. او که وسطهای تلفن
کردتش نشسته بود و شماره هائی را که
گفته بود درحاشیه آگهی مارگاریتا
یادداشت کرده بود، دوباره همان صفحه را
جلو چشمش گرفت و محو جمال زن زیبای
خوش کاره شد.

دمبدم به ساعتش نگاه می کرد.
عقربه ساعت چنان کند جلومی رفت که
انگار از حرکت باز مانده بود. از جا بلندشد.
در اطاق را باز کرد و شروع کرد در راهرو
قدم زدن و ساعتش را مرتب نگاه کردن.
هفت هشت ده تا دور تر از اطاق او، یک
مرد سیه چرده در آستانه در ایستاده بود و
داشت با رفیق تایوانی اش حرف میزد.
از روی کنجکاوای قدمپایش را آرامتر کرد
و گوشش را تیز. فهمید مرد سیه چرده
اسمش عبدالعزیز است. عرب است و برای
خوشگذرانی و نه قمار و برد و باخت به
لاس وگاس آمده. عبدالعزیز دماغ گنده
ای داشت. موهایش کوتاه بود و فرم و
حالت صورتش آقا نجات را بیاد عبدالناصر
می انداخت. عبدالعزیز قصد داشت پنج
شبانه روز بماند و هرشب با یکی باشد.

آقای نجات به اطاقش برگشت. پنج
دقیقه به نیم ساعت مانده بود. پشت در
ایستاده بود و در انتظار شنیدن صدای در
بود. دقیقه به دقیقه در را باز می کرد و می
بست و باز باز می کرد و سرک می کشید
و می بست و دوسه قدم میزد و دوباره
سمت در می رفت. پنج دقیقه از نیم
ساعت گذشت. پانزده دقیقه گذشت. نیم
ساعت گذشت. یکساعت گذشت و خبری
نشد. این دیگه چه جورش بود. مگر میشد.
دوباره سمت تلفن رفت و تلفن آژانس
مارگاریتا را گرفت و با هرجان کندن بود
حالی کرد که مارگاریتا بسراغ او نرفته.
اما با هر زور زدن بود فهمید که مطابق
راهنمایی او طرف زیبای تودل برو و طناز
سر ساعت مقرر وارد اطاق شماره ۲۳۳ شده
و کارش را کسوده و الان در راه جای
دیگریست. آقا نجات که حس می کرد
شمشیر دوسر به پهلویش فرو کرده اند
گفت: مای روم نامبر ایز توتری تو. نات تو
توتری.. قریون نتون برید.. آی سی! آی
سی.. پس خودم گفتم.. سورا پرایز برای
رفیقم؟ و یچ فرند؟. او که.. فاین.. خدا
نابودتون کند الهی.



و آن موجود که اسمش را «دی»، جشی» گذاشته بود وارد شد و کنار تخت نشست و همینکه آقاجات را پهلویش دید دستش را بسمت او دراز کرد و اقا نجات یکه ای خورد و دست او را کنار زد و چیزی نمانده بود که بگوید «زنیکه بی حیا» و شاید هم گفت و زنیکه نشیند چون زنی در میان نبود اصولاً. آقا نجات چشمهایش را که باز کرده بود و دست بسرو سینه دی جشی برده بود ملتفت شده بود که یک «اواخواهر» که انتخاب خود او بود در اطاقش نشسته است. زود خودش را مرتب کرد و کنار کشید و رفت آن نشریه را آورد و از مؤمن پرسید که این تویی و مؤمن جواب مثبت داد.

آقا نجات پرسید: اسمت چیه؟

- دانی جیمز

- دانی؟ دانی اسم زنه یا مرده.

- دانی اسم منه.

و آقا نجات با احتیاط و آرامش به دانی حالی کرد که اشتباهی رخ داده و مقصر اوست و از اینکه مزاحم او شده یکدنیا معذرت می خواهد و قول میدهد که دیگر اینگونه اشتباهات اتفاق نیفتد و دانی قبول کرد و سرش را روی شانه آقا نجات گذاشت و آقا نجات خودش را عقب کشید و دستهایش را مثل اینکه چیز طامه کثیفی

یو کن نات بی لیوایت! بودونت نو وات هیند... او مای گاد! آقا نجات دیگر طاقت شنیدن نداشت، چپند توی اطاقش و چند دقیقه مغموم و گرفته نشست. چه کار می توانست بکند. به پلیس خبر بدهد؟ از اقدس کمک فکری بخواهد؟ به امیرخان تلفن بزند و چاره کار بجوید؟ کاری نمی توانست بکند جز اینکه دندان روی جگر بگذارد و قضیه را فراموش کند. ساعت را نگاه کرد. یکساعت از نیمه شب گذشته بود. هنوز وقت داشت و تازه اول بازار کار بود. نشریه دیگری را برداشت و شروع کرد ورق زدن. اینبار چشمش به موجود ظریفی افتاد که عکسش را از پشت چاپ زده بود و طرف سرش را نیم رخ برگردانده بود. موهایش دم اسبی بود و گوشواره به گوش داشت.

گوشی را برداشت. دیگر تجربه پیدا کرده بود. اسم خودش را اول نگفت نشانی اش را داد و شماره اطاقش را درست داد و دوبار تکرار کرد و بعد شماره کردیت کارتش را و سایر قضایا.

بیست دقیقه از ساعت یک گذشته بود که صدای در چرت آقا نجات را پاره کرد. از جا پرید و در را باز کرد و موجودی را که انتخاب کرده بود از جلو دید. گل از گلش شکفت و با خوشحالی گفت: کام آن این!

و گوشی را شترق سر جاش کوبید و همینطور که تصویر مارگاریتا را در نشریه دستش با حسرت نگاه می کرد در اطاق را باز کرد و چشم به شماره اطاقش دوخت (۲۳۲) و بعد شماره ای را که هنگام تلفن زدن کنار عکس طرف یادداشت کرده بود دید (۲۲۳) دوباره به در نگاه کرد (۲۳۲) و دوباره به گوشه عکس (۲۲۳) سه باره و چهار باره. تازه داشت می فهمید که از شدت دست پاچگی چه اشتباه گنده ای کرده است. با مجله کوبید بسرش و زیر لب گفت: «آخ آخ چه خسرتی!».

کنجکاو شد و خواست بداند اطاق ۲۲۳ کجاست. وقتی اطاق را پیدا کرد جگرش آتش گرفت اطاق عبدالعزیز عرب بود. جلو رفت. برگشت عقب. دوباره چشم به شماره دوخت. اشتباه نمی کرد. همین جا بود، کنار همین در بود که عبدالعزیز ایستاده بود و داشت با رفیقش حرف میزد. آقا نجات داشت دیوانه میشد. چه سری بود که زندگی مکس او به طریقی با عرب و عربزبان سرو کار پیدا می کرد. چه ارتباطی بین زبیده و عبدالعزیز میشد پیدا کرد. داشت می رفت که دید از روبرو عبدالعزیز و چند تا از رفیقانش دارند می آیند و عبدالعزیز مستانه دارد می خندد و می گوید:

جلو اش باشد در هوا گرفت و سعی کرد انگشتهایش به جانی از بدن دی جئی نخورد.

دانی که رفت آقا نجات هم خودش را پائین هتل رساند. کازینو همچنان شلوغ بود و صدای جرنج جرنج می آمد. اما او با اینکارها کاری نداشت. رفت پشت بار، روی صندلی نشست و با انگشت به بطری ودکا اشاره کرد و گفت: وان گلاس ودکا - آی بگ یور پاردون.

- ودکا

- اِکس کیوز می. آی کودنت...

- دت وان..

- اوه یومین وادکا!

- یس وادکا.. گیر عجب زبون نفهم هائی افتادیم هان. یه طویله خرنند. اگه من بگم بانک اینا می گن بَنک. اونوخ اگه بگم ودکا اینا میگند وادکا! اینا آدم نیسن!! نیگاش کن مرتیکه مته خرهی می خوره. هی کارد بخوره تو اون شکمت.

گیلاس ودکا را که سرکشید گرم و شنگول بلند شد رفت اطاقش. خسته و پکر و دمق و دلخور بود با اینهمه نمی خواست خودش را بشکند. از این گذشته برایش امکان نداشت که به این زودبیا دروغ دیگری برای اقدس بسازد. از طرف دیگر تند و تند کردیت کارتس را چارج می کردند. الکی! باد هوا. کم کم داشت لجش در می آمد که در عالم مستی بشکنی زد و گوشه را برداشت. همان شماره مؤسسه دانی را گرفت:

- اس کیوز می...

و دوباره خودش را معرفی کرد و به طرف حالی کرد که اشتباهی رخ داده و او با دی جئی کاری نکرده و کسی دیگر را می خواهد.

- یس.. ایت وایز مای قالت.. یونو.. آی وانست.. آپوزیت آودی جئسی... یس آپوزیت... مخالفش را... نجات اوخواهری.. بت آپوزیت.. او ووم... نجات دی... بت نایت... او که... یو

آندراستانند... نجات وایت... بت بلاک... یس.. آپوزیت.. گود.. مای کردیت نامبر.. فور.. وان.. فایو.. گود.. آی و ییل و یت... مای روم نامبر توتری تو.. تنک یووری ماچ.. وری گود

و گوشه را زمین گذاشت و منتظر ماند. نزدیک ساعت سه بعد از نیمه شب بود که در اطاقش را زدند. در را که باز کرد یک سیاه قلندر نره خر را در برابرش دید. نزدیک بود قالب تهی کند که مرد سیاه گفت: آریو مسترنی جات.

- یس سیر... آریو بادی گارد

- نو آی ام بادی

و سیاه داخل اطاق شد. رنگ از صورت آقا نجات پرید و به لرزه افتاد. داشت قبض روح میشد. سیاه دست بگردن آقا نجات انداخت و گفت: تیک ایت آوت.

آقا نجات تا ته قضیه را خواند و به التماس افتاد و تته پته کنان گفت: آی ام نجات هموسکسوال. آی ام! من.. یونو.. من.. آی وانست وومن

- وای دید یو کال فور! بلاک من

- آی دیدنات.. ساری.

- اوو.. آریو کریزی؟

- اس کیوز می سیر

- یور ماینند.

مرد سیاه این را گفت و رفت و همینکه او پایش را از اطاق بیرون گذاشت آقا نجات در را قفل کرد و زنجیرش را انداخت و سیم تلفن را کشید و خدا خدا کنان که تا صبح دیگر بلانی سرا و نیاید رفت روی مبل نشست. اما کم کم حس کرد که حالش خوب نیست. وحشت برش داشت. دل و روده اش بهم می خورد. ترسید که همانجا کلکش کنده شود اما فکرش را که کمی جمع کرد دید باید گرمی اش کرده باشد و این چیزی بود که از بچگی برای او زیاد اتفاق می افتاد. مثلاً ایام مُعد که خرما و کشمش و گردو زیاد می خورد دچار همین حالت میشد و مادرش یا به او

عرق کاسنی میداد و یا آب هندوانه و رب گوجه فرنگی. در را با احتیاط و یاشم یاشم گویان باز کرد و رفت پائین و دم بار ایستاد و همه نوشیدنیها را ورنانداز کرد و چشمش به چند ردیف قوطی نوشیدنی افتاد که روی چند تا از آنها نوشته بود «تومی توجوس» این همان چیزی بود که دنبالش می گشت. یک قوطی آب گوجه فرنگی که به اندازه قوطی های پیسی و سون آپ بود خرید و به اطاقش برگشت و یک قلیش را خورد و بعد لباسش را، برای اینکه آرزو بدلتش نماند، کند و روی تخت دراز کشید. قوطی آب گوجه فرنگی نصفه در دستش مانده بود که همانطور که چشم به سقف دوخته بود از زور خستگی و بد بیاری چشمانش گرم شد و بخواب رفت و دقیقی بعد دچار کابوسی خوفناک شد:

بیابانی برهوت و بی سروته بود. آقا نجات تنها و بی رمق روی یک تخته در افتاده بود و ناله می کشید. هیچ موجود زیروحی نبود - آقا نجات که چشمهایش رو به آسمان بود لحظه مرگ خود را نزدیک میدید. شروع کرد به عجز و لابه کردن: پروردگارا! از سر تقصیرات و گناهان من بگذر. من نمی خواستم به اقدس خیانت کنم. تقصیر این امیر جز جیگرزده شد. اقدس جان من که لیاقت آنرا نداشتم عشق تو باشم اما جان هر کس که دوستش داری قسم میدهم که مرا ببخش..

آقا نجات سخت سرگرم لابه و استغاثه بود که ناگهان صدای حمله چهار لشکر را از چهار طرف شنید که سمت او می آمدند. از حمله شتر سوارها و اسب سوارها و خرسوارها چنان خاکی بهوا رفت که آسمان غبارآلود شد. حمله کننده ها همه مرد بودند و هر کدام شمشیری، ساطوری، داسی، چاقوی بزرگی یا تبری در دست داشتند. هر چند صد نفرشان به یک شکل بودند و شکلها همه بطریقی با مردان اعرابی ارتباط پیدا می کرد - عبدالناصرها،

عبدالقاسم ها، عبدالعزیزها، ابوندال ها، ابوعباس ها، یاسر عرفات ها و صدام حسین ها.

جمعیت آلات قتاله را در هوا تکان میدادند و یکپارچه فریاد میزدند: الخائن! الخائن!

آقای نجات مثل بچه بی مادر شروع کرد به عجز و لابه کردن: یا موشه ربنویا الیاهو هناوی.. یا ابراهام و اسحاق و یعقوب کمکم کنید. نجاتم بدهید. الان تیکه پاره ام می کنن خدایا بگذار لا اقل جسدم بدست اقدس بیفتد.

ناگهان سکوتی مرگبار حکمفرما شد و صدائی رسا و غلیظ از بیخ حلقوم اعلام کرد: الخائن و المحکوم.. هُو کُل الجامه.. تیک آوت.. لاسترالورت.. کام پلیت!

هنوز آخرین کلمه کاملاً ادا نشده بود که ریختند سر آقا نجات و تمام لباسش را از رو پوش گرفته تا زیر پوش از تن او درآوردند و لخت مادرزادش کردند. بعد چهار نفر چهار گوشه تخته در را گرفتند و او را بلند کردند و شروع کردند او را بهوا پرتاب کردن و دو باره باتخته در گرفتن. تخته در را پائین می آوردند و یکمرتبه و تند بالا می بردند و آقا نجات چند صد متر بهوا پرتاب میشد و باز از پشت به روی تخته در می افتاد.

کمی دورتر، روی یک تپه بلند تمام دوستان و خویشان و آشنایان نجات ایستاده بودند و ناظر صحنه بودند. عده ای از خنده داشتند روده بر می شدند و عده ای دیگر دم گرفته بودند: آق نجات لختش قشنگه!.. آق نجات لختش قشنگه!.. آق نجات لختش قشنگه.. آق نجات..

امیرخان سردسته آنها بود. تنها کسی که بهت زده و سرگردان ایستاده بود و دمیدم به سینه می کوفت و لب گاز می گرفت و مثل بید می لرزید اقدس بود. باز همه جا سکوت شد و باز آن صدا مثل صدای رعد در چهار گوشه بیابان

پسچید. این بار صدای عرب اعلام کرد که چون شمع زندگی مسترنجات رو به پت پت گذاشته و ممکن است مزاحم او شود و خانه و کاشانه اش را به آتش بکشد باید هر چه زود تر بخدمتش رسید. سرطان را از بیخ و بن باید قطع کرد.

دو باره فریاد الخائن والقطع بهوا رفت و یکی از مردهای عرب گنده تر و گنده تر شد بطوریکه لبهای کلفتش مثل دو تا بادمجان دلمه ای شد و قیافه هراسناکی گرفت. این مرد، همچنانکه آقا نجات را روی تخته در نگهداشته بودند روی زمین زانو زد و دولا شد و بدون اینکه کار دیگری کند و حرفی بزند، بدتر از یک جلاد بیرحم سنگدل مراسم را تند و سریع و آتی اجرا کرد.

آقا نجات از ته دل جیغی کشید و جریان خون را در میانه بدنش حس کرد. چشمهایش باز شد. هوا داشت روشن میشد. آقا نجات کجا بود؟ بی اراده گفت اقدس! اقدس! و اینور آورش را نگاه کرد. کم کم داشت یادش می آمد که کجاست. اما اگر کابوس دیده بود پس چرا هنوز در عالم بیداری خسی قسمت وسطای بدنش را خوب حس می کرد. یواش یواش خودش را بالا کشید و زیر چشمی به زیر شلوارش نگاه کرد و دست بر آن کشید. خیس خیس بود و مایع قرمز رنگ!

قوطی خالی آب گوجه فرنگی روی زمین افتاده بود.

آقا نجات دو بامبی بسرش کوبید و از خدا و پیامبر کمک طلبید و از رختخواب بیرون پرید و شلوارش را برداشت و جلواش گرفت و دولا دولا به دستشویی رفت.

از دستشویی که برگشت خوشحال و سرمست و سپاسگزار بود. با همان عجله و شتابی که در نوجوانی سراغ زبیده رفته بود هتل را ترک گفت توی یک تا کسی پرید و گفت: مهربآباد!.. اس کیوز می.. ایر پورت.

بخانه که رسید خیلی سعی داشت خونسردی اش را حفظ کند و خودش را لو ندهد. با اشتباهی تمام غذائی را که به حساب شام دیشب و صبحانه و ناهار امروز می گذاشت خورد و زنش را بوسید و روانه در شد. اما هنوز در را باز نکرده بود که اقدس پرسید: چه عجب منو ماچ کردی امروز!

- چه میدونم. دلم تنگت شده بود.
- حالا با این عجله کجا. تو هنوز ننگتی زمینی که می خوای معامله کنی چی شد!

- معامله؟.. هان؟.. آره می خوایم ببینم. چه میدونم یارو فرد پدر سوخته مارو ورداشت برد به جانی که کوه و بیابون بود نشونمون داد.

- تو سن دیه گو؟
- پس تو من دیه گو!

- اونجا کوه و بیابونش کجا بود.
- حالا تو چرا اصول دین می پرسی؟ منظورم به جا پرت بود. ببخودی بود.

- خوب اینهمه خرج کردی رفتی به جا پرت ببینی. نمیشد اینواولش ازش می پرسیدی

- راس می گئی. غلط کردم. دیگه از اینکارا نمی کنم!!

و فردای آتروز وقتی باز آقا نجات با امیرخان در داون تان بودند بعد از اینکه آقا نجات کلی دروغهای پر آب و تاب بار باحناقتش کرد امیرخان پرسید: چهاردفعه؟
- آره جون امیر

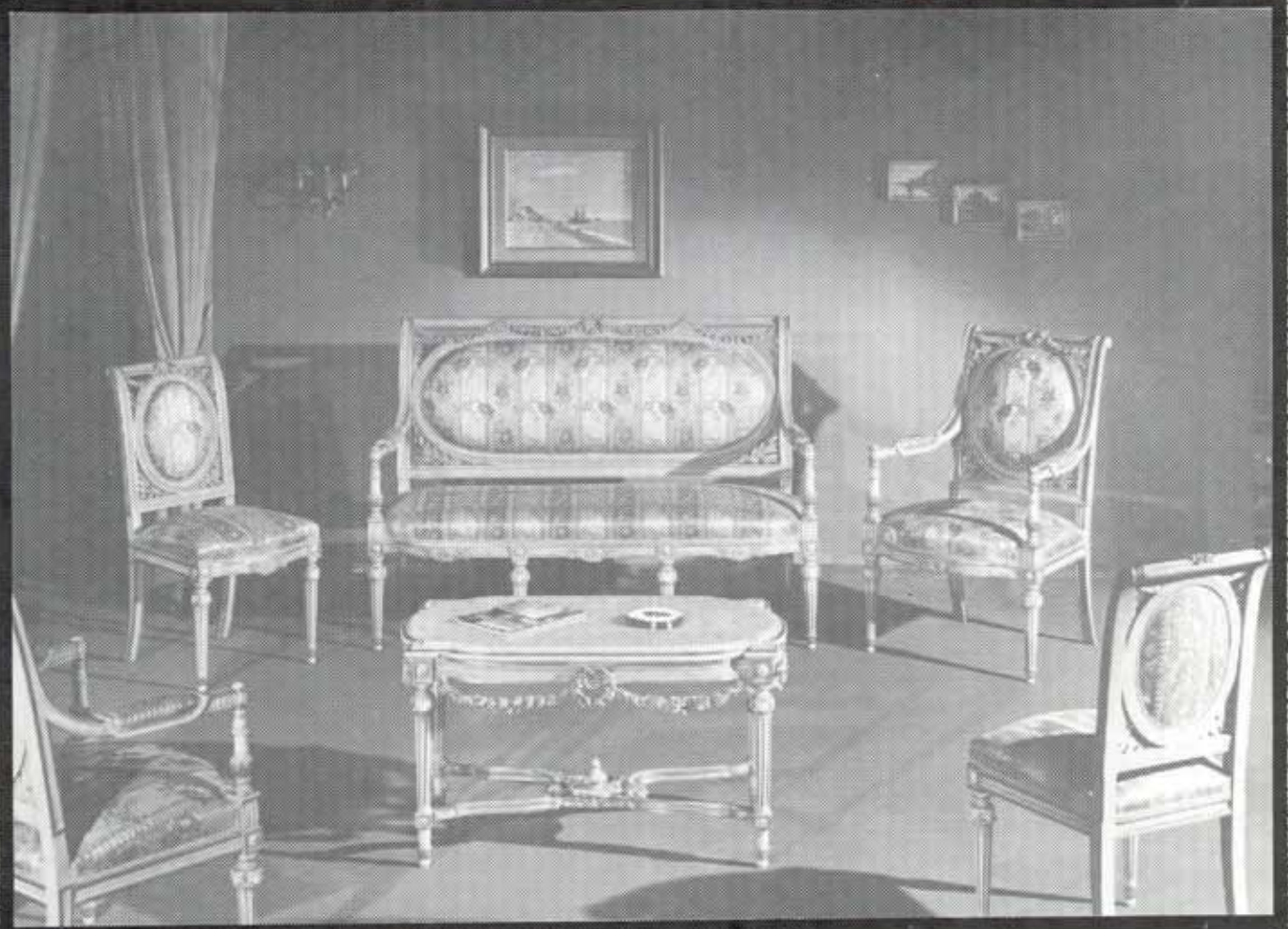
و چشمهای امیرخان گرد شد و دهانش باز ماند و خود را از قافله عقب دید و بفکر افتاد چطور همانطور که در عالم مال و منال از نجات الله خان پیشی گرفته در این زمینه هم گوی سبقت را از او بگیرد. اما اگر هیچکس نمیدانست، خود او خوب میدانست که اینکار در سن و سال او، کاری ساده نیست، زیرا که آن «سه دفعه» هم خود دروغی ساختگی بود!

فرام ایتالی

نمایشگاه مبلمان ایلولیان

FROM ITALY

ایلولیان، نامی بایش از ۲۰ سال اطمینان



شیک ترین مبلمان از ایتالیا

صدها نوع مبلمان، کلبه لوازم اطاق خواب، انواع میز و صندلی ناهار خوری، بوفه مدرن و استیل واردکننده مستقیم میل های استیل و مدرن از معروفترین و سرشناس ترین کارخانه های ایتالیا سفارشات شما از روی کاتالوگهایی که نظیر آنها را در جای دیگر نخواهید یافت، بدرفته می شود

موعده یم شالم

ازنمایشگاه عظیم ما دیدن کنید و

بهترین هارا ارزانتر بخرید



FROM ITALY

615 N. Western Ave.
Los Angeles, CA 90004
(213) 466-6911

وقت تلف نکنید، آنچه می خواهید در «فرام ایتالی» خواهید یافت

LAW OFFICES OF
KOOROSH BANAYAN



دفتر حقوقی

کوروش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری (تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم
اساسنامه و قراردادها) ، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و صدمات بدنی

(213) 629-0200

315 West 9th Street, Suite 701, Los Angeles, CA 90014 دای کون
9454 Wilshire Blvd., 6th Floor, Beverly Hills, CA 90212 بورلی هیلز

Design: Saeed Sladat

NON-PROFIT ORG.
U.S. POSTAGE
PAID
BEVERLY HILLS, CA
PERMIT NO. 236

ADDRESS CORRECTION
REQUESTED

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, CA 90048

SHOFAR